



شأن نزول:

مفسران برای این آیات، دو شأن نزول نقل کرده اند:

نخست این که: روزی علی (علیه السلام) و جمعی از مؤمنان از کنار جمعی از کفار «مکه» گذشتند، آنها به علی (علیه السلام) و مؤمنان خندیدند و استهزاء کردند، آیات فوق نازل شد و سرنوشت این گروه کافر استهزاء کننده را در قیامت روشن ساخت.

«حاکم ابوالقاسم حسکانی» در «شواهد التنزیل» از «ابن عباس» چنین نقل می کند: «منظور از «إِنَّ الَّذِينَ أُجْرِمُوا» منافقان قریش و منظور از «الَّذِينَ آمَنُوا» علی بن ابی طالب (علیه السلام) و یاران او است.» (۱)

دیگر این که: آیات فوق درباره افرادی همچون «عَمَّار»، «صُهَيْب»، «خَبَّاب»، «بلال»، و سایر فقرای مؤمنین که مورد استهزاء مشرکان قریش همچون «ابوجهل»، «ولید بن مغیره»، و «عاص بن وائل»، واقع می شدند، نازل شده. (۲)

جمع میان این دو شأن نزول نیز کاملاً ممکن است.

\* \* \*

تفسیر:

آن روز آنها مؤمنان را مسخره می کردند، اما امروز...

در تعقیب آیات گذشته که سخن از نعمت ها و پاداش های عظیم ابرار و نیکان می گفت، در آیات مورد بحث، به گوشه ای از مصائب و زحمات آنها که در این جهان به خاطر ایمان و تقوا با آن روبرو می شوند، اشاره می کند، تا روشن شود: آن پاداش های بزرگ بی حساب نیست.

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۷ - نزول این آیات درباره علی (علیه السلام) و مشرکان «مکه» در بسیاری از کتب تفسیر مانند: «قرطبی»، «روح المعانی»، «کشاف»، تفسیر «فخر رازی» و غیر آن آمده است.

۲ - «روح المعانی»، جلد ۳، صفحه ۷۶.



در این آیات، از موضعگیری و برخورد زشت و زنده کفار با آنها سخن می گوید، و چهار نوع عکس العمل کفار را در برابر آنان بازگو می کند:

نخست، می فرماید: «بدکاران و کفار پیوسته به مؤمنان می خندیدند» (إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ).

خنده ای تمسخرآمیز و تحقیرکننده، خنده ای که از روح طغیان، کبر و غرور و غفلت ناشی می شود، و همیشه افراد سبک سر مغرور در برابر مؤمنان با تقوا چنین خنده های مستانه داشته اند.

ضمناً، تعبیر به «أَجْرَمُوا» به جای «كَفَرُوا» نشان می دهد: افراد کافر و بی ایمان را از اعمال گناه آلودشان می توان شناخت؛ چرا که همیشه کفر سرچشمه جرم و عصیان است.

\*\*\*

در آیه بعد، دومین برخورد زشت آنها را بیان کرده، می فرماید: «و هنگامی که مشرکان از کنار جمع مؤمنان می گذرند آنها را با اشارات چشم و ابرو مسخره می کنند» (وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ).

و با این علامات و اشارات، می گویند:

این بی سر و پاها را ببینید که مقربان درگاه خدا شده اند!

این آستین پاره ها و پا برهنه ها را تماشا کنید که مدعی نزول وحی الهی بر آنها هستند! و این گروه نادان را بنگرید که می گویند استخوان پوسیده و خاک شده بار دیگر به حیات و زندگی برمی گردد؟!

و امثال این سخنان زشت و بی محتوا.

به نظر می رسد: خنده آشکار مشرکان در زمانی بوده که مؤمنان از کنار جمع



آنها می گذشتند، و اشارات سخریه آمیز آنها زمانی بوده که به عکس، آنها از کنار جمع مؤمنان می گذشتند، و چون در میان آن جمع نمی توانستند به آسانی مسخره کنند، با اشارات چشم و آبرو مطالب را به یکدیگر حالی می کردند، ولی آنجا که مرکز تجمع مشرکان بود و مسلمانان از کنار آنها می گذشتند، آزادی و جسارت بیشتری داشتند. (۱)

«يَتَغَامِرُونَ» از ماده «غمز» (بر وزن طنز) به معنی اشاره با چشم و دست به چیزی که مورد عیبجوئی است، و گاه این واژه به معنی هرگونه عیبجوئی به کار می رود هر چند با زبان باشد، و تعبیر به «تغامز» (از باب تفاعل) دلیل بر این است که همه آنها در مقابل یکدیگر در این کار شرکت داشتند، هر یک با اشاره به دیگری چیزی می گفت که همه استهزاءآمیز بود.

\*\*\*

و در مورد سومین برخورد می گوید: اینها همه در برخوردشان با مؤمنان بود، در جلسات خصوصی نیز همین برنامه را بازگوئی کرده، و سخریه ها را غیاباً ادامه می دادند، همان گونه که آیه بعد، می فرماید: «هنگامی که به خانواده خود بازمی گشتند مسرور و خندان بودند، و از آنچه انجام داده بودند خوشحالی می کردند» (وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ). گوئی فتح و پیروزی نصیب آنها شده که به آن مباهات می کنند، و باز هم در غیاب، همان سخریه ها، و همان استهزاءها ادامه دارد.

«فکِهین» جمع «فکِه» صفت مشبیه (بر وزن خَشین) از «فکاهه» (بر وزن قباله) به معنی مزاح کردن و خندیدن است، و در اصل از «فکاهه» به معنی میوه

۱ - در مورد مرجع ضمیر «مَرُوا» و ضمیر «بِهِمْ» مفسران دو احتمال داده اند:

بعضی، اولی را به مشرکان و دومی را به مؤمنان برگردانده اند، و بعضی، عکس آن را گفته اند، ولی طبق آنچه در بالا گفتیم، احتمال اول مناسب تر است.



گرفته شده است، گوئی این گفتگوها و شوخی‌ها همچون میوه‌هائی است که از آن لذت می‌برند، و به گفتگوی شیرین و دوستانه «فکاهه» (به ضم فاء) گفته می‌شود. گر چه کلمه «أهل» معمولاً به معنی خانواده و خویشاوندان نزدیک است، ولی ممکن است در اینجا معنی وسیع‌تری داشته باشد و دوستان نزدیک را نیز دربرگیرد.

\*\*\*

چهارمین عکس‌العمل شرارت آمیز آنها در برابر مؤمنان این بود که: «وقتی آنها را می‌دیدند می‌گفتند: اینها گمراهانند» (وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ). چرا که راه و رسم بت پرستی و خرافاتی را که در میان آنها رائج بود و هدایتش می‌پنداشتند رها کرده، و به سوی ایمان به خدا و توحید خالص بازگشته و به گمان آنها لذت نقد دنیا را به نعمت‌های نسبیة آخرت فروخته بودند.

ممکن است این تعبیر، در مراحل اولیه باشد که: مطلب از مرحله استهزاء گذشته و خود را ناچار می‌دیدند: شدت عمل بیشتری نشان دهند؛ زیرا همیشه هنگام ظهور پیامبران بزرگ و آئین‌های تازه، عکس‌العمل دشمنان و مخالفان در آغاز از طریق استهزاء و به شوخی گرفتن ظاهر می‌شد، گوئی آئین تازه را کمتر از آن می‌دیدند که به طور جدی با آن برخورد کنند، ولی هنگامی که آئین الهی در قلوب افراد آماده، نفوذ می‌کرد، و پیروان بیشتری برای آن پیدا می‌شد، آنها احساس خطر کرده، آن را جدی گرفته و مبارزه را شدت می‌بخشیدند، سپس، مرحله به مرحله آن را تشدید می‌کردند، و آیه فوق نخستین مرحله برخورد جدی آنها است، که در مراحل بعد حتی منجر به جنگ‌های خونین و نبرد مسلحانه شد.

\*\*\*



و از آنجا که مؤمنان غالباً از افرادی بودند که موقعیت اجتماعی و ثروت قابل توجهی در اختیار نداشتند، و به همین دلیل کفار به آنها با چشم حقارت می‌نگریستند، ایمانشان را بی ارزش شمرده، و آئینشان را به باد سخریه می‌گرفتند، قرآن در آیه بعد، می‌گوید: «این گروه کفار هرگز حافظ و نگهبان و متکفل زندگی آنها نبودند» (وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ).

پس به چه حقی، و مطابق کدام منطق بر آنها خرده می‌گیرند؟!

در آیه ۲۷ سوره «هود» می‌خوانیم: ثروتمندان و مستکبران قوم نوح به او می‌گفتند: وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ: «ما کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی‌بینیم».

و او در جواب می‌گفت: وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ: «من هرگز نمی‌گویم آنها که در نظر شما خوار می‌آیند خداوند خیری بر آنها نخواهد داد، خدا از دل آنها آگاه تر است» (۱).

این، در حقیقت جوابی است به این افراد خودخواه و پرادعا، که به شما چه مربوط، که مؤمنان از کدام گروه اند؟! شما متن دعوت و محتوای آئین پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را بنگرید.

\*\*\*

ولی، در قیامت مسأله بر عکس می‌شود، چنان که در آیه بعد می‌فرماید: «امروز مؤمنان به کفار می‌خندند!» (فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ).

چرا که قیامت بازتابی است از اعمال انسان در دنیا، و در آنجا باید عدالت الهی اجرا شود، و عدالت ایجاب می‌کند که در آنجا مؤمنان پاکدل به کفار لجوج و معاند و استهزاءگر بخندند، و این خود نوعی عذاب دردناک برای این مغروران



در بعضی از روایات، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «در آن روز دری از بهشت به روی کفار گشوده می شود، و آنها به گمان این که فرمان آزادی از دوزخ و ورود به بهشت برای آنها صادر شده است، به سوی آن حرکت می کنند، هنگامی که به آن رسیدند، ناگهان در بسته می شود، و این کار چند بار تکرار می شود و مؤمنان که از بهشت نظاره گر آنانند می خندند!» (۱)

\*\*\*

لذا، در آیه بعد می افزاید: «آنها بر تخت های مزین نشسته اند و به این صحنه ها نگاه می کنند» (عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ).

به چه چیزی نگاه می کنند؟ به آن همه نعمت های بی پایان الهی، به آن مواهب عظیم و الطاف بیکران، به آن آرامش و عظمت و احترام، و به آن عذاب های دردناکی که کفار مغرور و خودخواه در نهایت ذلت و زبونی به آن گرفتارند.

\*\*\*

سرانجام، در آخرین آیه این سوره، به صورت یک جمله استفهامیه می فرماید: «آیا کفار ثواب اعمال و پاداش کار خود را خوب گرفتند؟! (هَلْ تُؤَبَّ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ). (۲) این سخن، خواه از ناحیه خداوند باشد، یا فرشتگان، و یا مؤمنان، نوعی طعن و استهزاء نسبت به افکار و ادعاهای این مغروران مستکبر است، که انتظار داشتند در مقابل اعمال زشتشان جایزه و پاداشی هم از خداوند دریافت دارند، و

۱ - «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۲۸ (با مختصر تفاوت).

۲ - استفهام در این آیه «استفهام تقریری» است.



در برابر این پندار غلط و خیال خام، می فرماید: «آیا آنها پاداش اعمالشان را گرفتند؟» بسیاری از مفسران، این جمله را یک «جمله مستقل» دانسته اند، در حالی که بعضی معتقدند: دنباله آیه قبل است، یعنی مؤمنان بر تخت های مزین نشسته اند و نگاه می کنند ببینند آیا کفار پاداش اعمال خلافشان را گرفتند؟ آری، اگر آنها پاداشی بگیرند باید از شیطان بگیرند، اما آیا آن بینوای گرفتار می تواند به آنها پاداشی دهد؟!

«تُوب» از ماده «تَوَّب» (بر وزن جوف)، در اصل، به معنی بازگشتن چیزی به حالت نخستین است، و «ثواب» به پاداشی گفته می شود که: به انسان در مقابل اعمالش می دهند؛ چرا که نتیجه اعمالش به او برمی گردد، این واژه، هم در جزای نیک و هم بد به کار می رود، هر چند غالباً در مورد خیر استعمال می شود (۱) لذا آیه فوق دلالت بر نوعی طعن نسبت به کفار دارد، و باید چنین باشد؛ چرا که آنها همواره مؤمنان و آیات خدا را به باد استهزاء می گرفتند، و باید در آن روز نتیجه استهزاهایشان را ببینند.

\*\*\*

نکته:

«استهزاء» حربه ناجوانمردانه دشمنان حق در طول تاریخ «انبیاء» کراراً می خوانیم: یکی از حربه های دشمنان خدا در مقابل آنان، استفاده از حربه سخریه بوده است، و آیات قرآن مکرر این موضوع را منعکس کرده است، و از آنجا که سخریه و استهزاء معمولاً از کسانی صادر می شود که مست باده غرورند، و خود را برتر از دیگران می دانند، و با چشم

---

۱ - «مفردات راغب»، ماده «تَوَّب».



حقارت به سایرین نگاه می کنند، جای تعجب نیست که ظالمان کافر، لجوج و خودخواه دست به چنین حربه ای در برابر اهل ایمان زنند.

امروز نیز، همان برنامه به صورت های متنوع در رسانه های گروهی جهان تحت عنوان «طنز» و برنامه های فکاهی و تفریحی ادامه دارد، الآن نیز می کوشند حق و طرفدارانش را با استفاده از این حربه قدیمی از میدان بیرون کنند.

ولی، مؤمنان در برابر آنها با توجه به وعده های الهی که نمونه آن در آیات فوق آمده است، آرامش می یابند، و روح مقاومت در مقابل آن تاریک دلان در آنها دمیده می شود.

اصولاً «استهزاء»، «سخریه»، «غمز» و «ضحک» در مقابل حق، که در آیات فوق به آن اشاره شده، همه از گناهان کبیره و نشانه جهل و غرور است، یک انسان فهمیده، عاقل و هوشیار، به فرض که به مکتبی عقیده نداشته باشد، با آن، برخورد منطقی می کند، و هرگز به خود اجازه نمی دهد به این گونه حربه ها متوسل گردد.

\*\*\*

خداوندا! همه ما را از غرور و جهل و کبر حفظ فرما!  
 پروردگارا! به ما روح حقی طلبی و حق جوئی و تواضع مرحمت کن!  
 بارالها! نامه اعمال ما را در «علیین» قرار ده، و از زمره «سجینیان» بیرون بر!  
 آمینَ یا رَبَّ الْعَالَمینَ

پایان سوره مطففین (۱)





## سوره انشقاق

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۵ آیه است

تاریخ شروع

۳ / شعبان المعظم / ۱۴۰۷

میلااد امام حسین (علیه السلام)





### محتوای سوره انشقاق

این سوره، مانند بسیاری از سوره های جزء اخیر قرآن مجید، از مباحث «معاد» سخن می گوید. در آغاز، اشاراتی به حوادث هولناک و تکان دهنده پایان جهان و شروع قیامت می کند. در مرحله بعد، به مسأله رستاخیز و حساب اعمال نیکو کاران و بدکاران، و سرنوشت آنها. در مرحله سوم، به بخشی از اعمال و اعتقاداتی که موجب عذاب و کیفر الهی می شود. در مرحله چهارم، بعد از ذکر سوگندهائی به مراحل سیر انسان در مسیر زندگی دنیا و آخرت اشاره می کند.

و سرانجام در مرحله پنجم، باز سخن از اعمال نیک و بد و کیفر و پاداش آنها است.

\*\*\*

### فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «إِنْشَقَّتْ» أَعَادَهُ اللَّهُ أَنْ يُؤْتِيَهُ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ: «کسی که سوره انشقاق را بخواند، خداوند او را از این که در قیامت نامه اعمالش به پشت سرش داده شود، در امان می دارد!» (۱)

---

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۸.



و در کتاب «ثواب الاعمال» از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «هر کس این دو سوره (سوره انفطار و سوره انشقاق) را بخواند و در نماز فریضه و نافله برابر چشمش قرار دهد، خداوند او را به خواسته هایش می رساند، چیزی میان او و خدا حائل نمی شود و پیوسته او به (لطف) خداوند نظر می کند و خداوند به او، تا از حساب مردم فارغ شود». (۱)

\*\*\*



- ۱ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ
- ۲ وَ أذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُفَّتْ
- ۳ وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ
- ۴ وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ
- ۵ وَ أذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُفَّتْ
- ۶ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ
- ۷ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
- ۸ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا
- ۹ وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آنگاه که آسمان شکافته شود.
- ۲ - و تسلیم فرمان پروردگارش شود - و چنین باشد -
- ۳ - و آنگاه که زمین گسترده شود.
- ۴ - و آنچه در درون دارد بیرون افکنده و خالی شود.
- ۵ - و تسلیم فرمان پروردگارش گردد - و شایسته است که چنین باشد -



- ۶ - ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد.  
 ۷ - پس کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود.  
 ۸ - به زودی حساب آسانی برای او می شود.  
 ۹ - و خوشحال به اهل و خانواده اش باز می گردد.

تفسیر:

تلاشی پر رنج به سوی کمال مطلق

همان گونه که در شرح محتوای سوره گفتیم، در آغاز این سوره نیز به حوادث عظیم و عجیب پایان جهان اشاره شده، می فرماید:

«در آن هنگام که آسمان شکافته شود» (و اجرام و کرات آسمانی متلاشی گردد، و نظام کواکب برهم خورد) (إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ). (۱)

نظیر آنچه در سوره «انفطار» آمده که می فرماید: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ \* وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَرَتْ: «در آن زمان که آسمان (و کرات آسمانی) شکافته \* و ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند». (۲)

و این، اعلام پایان دنیا و خرابی و فنای آن است.

\* \* \*

پس از آن، می افزاید: «و تسلیم فرمان پروردگارش شود و سزاوار است چنین باشد» (وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ).

مبادا تصور شود آسمان با آن عظمت کمترین مقاومتی در مقابل این فرمان

۱ - «إِذَا» حرف شرط است و جزای آن محذوف می باشد، و در تقدیر چنین است: «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ... لاقى الإنسانُ ربَّهُ فَحاسبَهُ وَ جازاهُ».

۲ - انفطار، آیات ۱ و ۲.



الهی می کند، او همچون بنده مطیع و فرمانبرداری است که در برابر این دستور، کاملاً تسلیم است.

«أُذِنَتْ» در اصل از «اذن» (بر وزن افق) به معنی «گوش» گرفته شده، و مفهوم آن استماع کردن و شنوا بودن، و در اینجا کنایه از اطاعت فرمان و تسلیم است.

«حُقَّت» از ماده «حق» به معنی شایسته و سزاوار است.

چگونه می تواند تسلیم نباشد، در حالی که فیض وجود، لحظه به لحظه از سوی خداوند به آن می رسد، و اگر یک آن این رابطه قطع گردد، متلاشی و نابود خواهد شد.

آری، آسمان و زمین نه تنها در آغاز آفرینش، طبق آیه ۱۱ سوره «فصلت»: «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» مطیع فرمان حق بودند که در پایان عمر نیز چنین اند.

بعضی نیز گفته اند: منظور از جمله «حُقَّت» این است که، وحشت و ترس قیامت، آن چنان است که سزاوار است آسمان ها نیز از هم بشکافد.

ولی، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

\*\*\*

و در مرحله بعد، به وضع زمین اشاره کرده، می فرماید: «و در آن هنگام که زمین کشیده و گسترده شود» (وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ).

کوه ها - به شهادت آیات فراوانی از قرآن - به کلی متلاشی و برچیده می شوند، و تمام بلندی ها و پستی ها از میان می رود، زمین صاف و گسترده و آماده حضور همه بندگان در صحنه می شود، همان طور که در آیات ۱۰۵ تا ۱۰۷ سوره «طه» می فرماید: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا \* فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا \* لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا: «از تو درباره کوه ها سؤال می کنند، بگو: پروردگرم آنها را بر باد می دهد \* سپس زمین را صاف و هموار می سازد \*»



به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی!»!

و چنان دادگاه بزرگی که خلقِ اولین و آخرین در آن جمع اند، چنین صحنه ای نیز لازم دارد! بعضی گفته اند: معنی آیه این است: خداوند، زمین کنونی را در قیامت بسیار گسترده تر از آنچه امروز است می کند، تا آمادگی بیشتری برای حشر و نشر خلائق داشته باشد. (۱)

\*\*\*

و در سومین مرحله می افزاید: «زمین آنچه را در درون دارد بیرون افکنده و خالی می شود» (وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ).

معروف در میان مفسران این است که: تمام مردگانی که در درون خاک و داخل قبرها آرمیده اند، یک باره همه به بیرون پرتاب می شوند، لباس حیات و زندگی بر تن می کنند، شبیه آنچه در سوره «زلزله» آمده: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا: «زمین بارهای سنگین خود را خارج می کند».

یا آنچه در سوره «نازعات» آیات ۱۳ و ۱۴ آمده: فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ \* فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ: «تنها یک صبحه زده می شود \* و به دنبال آن همگی بر صفحه زمین ظاهر می شوند!» بعضی از مفسران گفته اند: علاوه بر انسان ها، معادن و گنج های نهفته درون زمین نیز همگی بیرون می ریزد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: مواد مذاب درون زمین با زلزله های هولناک و وحشتناک به کلی بیرون می ریزد، و همه پستی ها را پر می کنند و سپس درون زمین خالی و آرام می گردد.

---

۱ - تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث.



کتابخانه مجازی الفبا  
بازنشر مقالات و کتب  
B.COM

جمع میان این معانی نیز بی مانع است.

\*\*\*

باز، به دنبال این سخن، می افزاید: «زمین تسلیم فرمان پروردگارش شود و شایسته است که تسلیم باشد» (وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ).

این حوادث عظیم، که با تسلیم کامل همه موجودات توأم است، از یکسو بیانگر فنای این دنیا است، فنای زمین، آسمان، انسان ها، گنج ها و گنجینه ها، و از سوی دیگر، دلیل بر ایجاد نقطه عطفی است در جهان آفرینش، و مرحله نوین و تازه هستی.

و از سوی سوم، نشانه قدرت خداوند بزرگ است، بر همه چیز، مخصوصاً بر مسأله معاد و رستاخیز.

آری، هنگامی که این حوادث واقع شود، انسان، نتیجه اعمال نیک و بد خود را می بیند (و این جمله ای است که در تقدیر است).

\*\*\*

سپس، انسان ها را مخاطب ساخته و سرنوشت آنها را در مسیری که در پیش دارند برای آنها روشن می کند، می فرماید: «ای انسان تو با تلاش و رنج و زحمت به سوی پروردگارت پیش می روی، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد» (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ).

«كَدْحٌ» (بر وزن مدح) به معنی تلاش و کوششی است که با رنج و تعب همراه باشد، و در جسم و جان اثر بگذارد، لذا، به گاو سخت کوشی که آثار کار کردن در جسم او ظاهر شده «تَوْرٌ فِيهِ كُدُوحٌ» می گویند.

در تفسیر «کشاف» و «فخر رازی» و «روح المعانی» آمده است: این کلمه در اصل به معنی خراشی است که بر پوست تن وارد می شود، و به همین مناسبت



به تلاش هائی که در روح انسان اثر می گذارد، اطلاق شده است.

این آیه، اشاره به یک اصل اساسی در حیات همه انسان ها است، که همواره زندگی، آمیخته با زحمت و رنج و تعب است، حتی اگر هدف، رسیدن به متاع دنیا باشد، چه رسد به این که هدف، آخرت، سعادت جاویدان و قرب پروردگار باشد، این طبیعت زندگی دنیا است، حتی افرادی که در نهایت رفاه، زندگی می کنند، آنها نیز از رنج و زحمت و درد برکنار نیستند. تعبیر به «ملاقات پروردگار» در اینجا، خواه اشاره به ملاقات صحنه قیامت که صحنه حاکمیت مطلقه او است باشد، یا ملاقات جزا و پاداش و کیفر او، یا ملاقات خود او از طریق شهود باطن، نشان می دهد:

این رنج و تعب تا آن روز ادامه خواهد یافت، و زمانی به پایان می رسد که پرونده این دنیا بسته شود و انسان با عملی پاک خدای خویش را ملاقات کند.

آری، راحتی بی رنج و تعب، تنها در آنجا است.

خطاب به «انسان» که همه نوع انسان را شامل می شود (با توجه به تکیه بر انسانیت انسان)، بیانگر این حقیقت است که: خداوند نیروهای لازم را برای این حرکت مستمر الهی در وجود این اشرف مخلوقات آفریده.

و تکیه بر عنوان «ربّ» (پروردگار)، اشاره به این است که: این سعی و تلاش، جزئی از برنامه ربوبیت و تکامل و تربیت انسان است.

آری، ما همه مسافرانی هستیم که از سر حدّ عدم، بار سفر بسته، و به اقلیم وجود گام نهاده ایم، ما همه رهرو منزل عشق او هستیم، و به طلبکاری مهر گیاه رخ دوست آمده ایم.

نظیر این تعبیر، در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، مانند: **وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ**: «و این که همه امور به پروردگارت بازمی گردد و تمام خطوط به او



منتهی می شود» (۱) و نیز می فرماید: وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ: «بازگشت همه به سوی خداوند است». (۲)

و آیات دیگر که همه حاکی از این سیر دائمی تکامل موجودات به سوی پروردگار متعال است.

\*\*\*

ولی، در اینجا انسان ها به دو گروه تقسیم می شوند، همان گونه که می فرماید: «اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده» (فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ).

\*\*\*

«به زودی حساب آسانی برای او می شود» (فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا).

\*\*\*

«و مسرور و خوشحال به اهل و خانواده اش باز می گردد» (وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا). اینها کسانی هستند که در مدار اصلی آفرینش، در همان مداری که خداوند برای این انسان، سرمایه ها و نیروهای او تعیین کرده، حرکت می کنند، و تلاش و کوشش آنها همواره برای خدا، و سعی و حرکتشان به سوی خدا است، در آنجا نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند که این نشانه پاکی عمل و صحت ایمان و نجات در قیامت است، و مایه سرافرازی و سربلندی در برابر اهل محشر.

هنگامی که در پای میزان عدل قرار می گیرند، میزانی که کمترین وزنها را می سنجد، خداوند حساب را بر آنها آسان می گیرد، از لغزش هایشان می گذرد، و به خاطر ایمان و اعمال صالح، سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند.

۱ - نجم، آیه ۴۲.

۲ - فاطر، آیه ۱۸.



در این که منظور از «حساب سیر» چیست؟ بعضی گفته اند: منظور حساب سهل و آسان است که سخت گیری و دقت در آن نباشد، از سیئات بگذرد و حسنات را پاداش دهد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حَاسِبُهُ اللَّهُ حِسَابًا يَسِيرًا، وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ.

قَالُوا: وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: تُعْطَى مِنْ حَرَمِكَ، وَ تَصِلُ مِنْ قَطْعِكَ وَ تَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ: «سه چیز در هر کس باشد، خداوند حساب او را آسان می کند، و او را به رحمتش در بهشت وارد می سازد.

عرض کردند: آن سه چه چیز کدامند ای رسول خدا؟!

فرمود: عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده، و پیوند برقرار سازی با کسی که از تو بریده، و عفو کنی کسی را که به تو ستم کرده است».(۱)

این مطلب نیز از روایات استفاده می شود که: دقت و سخت گیری در حساب در قیامت به میزان عقل و دانش انسان ها بستگی دارد، چنان که امام باقر (علیه السلام) می فرماید: إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا:

«خداوند در قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است، دقت و سخت گیری می کند»!(۲)

و برای «أهل» در آیات فوق، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: منظور همسر و فرزندان با ایمان او است که مؤمنان در بهشت به آنها می رسند، و این خود نعمت بزرگی است که انسان افراد مورد

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۹۶.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۷ - «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۱ (با اندکی تفاوت).



علاقه اش را در بهشت ببیند، و در کنار آنها باشد.

بعضی دیگر «أهل» را به معنی حوریان بهشتی گرفته اند که برای مؤمنان تعیین شده اند. و بعضی آن را به افراد با ایمانی که در دنیا مورد علاقه او بودند و در خط او قرار داشتند تفسیر کرده اند.

جمع میان این معانی نیز ممکن است.

\*\*\*

نکته ها:

۱ - یک حدیث اعجاز آمیز

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در تفسیر «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» آمده است که فرمود: *إِنَّهَا تَنْشَقُّ مِنَ الْمَجْرَةِ: «آسمان ها از کهکشان جدا می شود»!* (۱)

این حدیث، پرمعنی و قابل دقت است، و از معجزات علمی محسوب می شود، از حقیقتی پرده برمی دارد که در آن زمان هیچ یک از دانشمندان به آن نرسیده بودند و آن این که: دانشمندان فلکی امروز با مشاهدات نجومی خود به وسیله تلسکوپ های عظیم و نیرومند، ثابت کرده اند: عالم مجموعه ای است از کهکشان ها و هر کهکشان مجموعه ای است از منظومه ها و ستارگان، و به همین دلیل آنها را شهرهای ستارگان می نامند، کهکشان «راه شیری» معروف که با چشم قابل مشاهده است، مجموعه عظیم و دایره ماندی از همین منظومه ها و ستارگان است، یک طرف از آن به قدری از ما دور است که ستارگانش را به صورت ابری سفید می بینیم، ولی در واقع مجموعه نقاط نورانی نزدیک به هم است.

۱ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۸۷ - «در المثنور»، جلد ۶، صفحه ۳۲۹.



اما این طرفش که به ما نزدیک است، ستارگانش قابل رؤیت می باشد، و همین ستارگانی است که ما در آسمان شب می بینیم، و به این ترتیب منظومه شمسی ما جزء این «مَجْرَه» (کهکشان) است.

مطابق روایت فوق، علی (علیه السلام) می گوید: در آستانه قیامت این کواکب را که ما مشاهده می کنیم از کهکشان جدا می شود، و نظام همگی به هم می خورد.

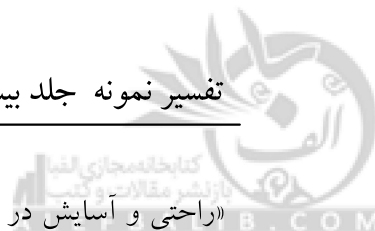
چه کسی آن زمان می دانست ستارگانی که ما می بینیم در واقع جزء این کهکشان راه شیری (مَجْرَه) است؟ جز کسی که قلبش به عالم غیب مربوط باشد و از سرچشمه علم خدا سیراب گردد.

\*\*\*

۲ - «دنیا» دار رنج ها و دردهاست

تعبیر به «کادح» در آیات فوق که اشاره به تلاش و کوشش آمیخته با رنج و زحمت است، با توجه به این که مخاطب در آن همه انسان ها می باشند، بیانگر این واقعیت است که: طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله خالی از مشکلات، ناراحتی ها، و رنج و مشقت نیست، خواه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، و یا جنبه روحی و فکری و یا هر دو، و هیچ کس را خالی از آن نمی بینیم.

در حدیث بسیار پرمعنائی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) می خوانیم: **الرَّاحَةُ لَمْ تُخْلَقْ فِي الدُّنْيَا وَلَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا، إِنَّمَا خُلِقَتِ الرَّاحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَلَا لِأَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ التَّعَبُ وَالنَّصَبُ خُلِقَا فِي الدُّنْيَا، وَلَا لِأَهْلِ الدُّنْيَا، وَ مَا أُعْطِيَ أَحَدٌ مِنْهَا جَفْنَةً إِلَّا أُعْطِيَ مِنَ الْجِرْصِ مِثْلَيْهَا، وَ مَنْ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَكْثَرَ، كَانَ فِيهَا أَشَدَّ فَقْرًا لِأَنَّهُ يَفْتَقِرُ إِلَى النَّاسِ فِي حِفْظِ أَمْوَالِهِ، وَ تَفْتَقِرُ إِلَى كُلِّ آلَةٍ مِنْ آلَاتِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ فِي غِنَى الدُّنْيَا الرَّاحَةُ!**



«راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد، راحتی و آسایش تنها در بهشت است، و برای اهل بهشت! رنج و تعب در دنیا آفریده شده، و برای اهل دنیا، و (به همین دلیل) هر کسی پیمانه ای از آن به دست می آورد، دو برابر آن، حرص نصیب او می شود، و کسانی که از دنیا بیشتر دارند، فقیرترند! زیرا محتاج دیگران در حفظ اموال خویشند، و به وسایل و ادوات زیادی برای حفظ آن نیازمندند، بنابراین در ثروت دنیا راحتی نیز وجود ندارد».

سپس، امام(علیه السلام) در ذیل این حدیث فرمود:

كَلَّا مَا تَعَبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعَبُوا فِي الدُّنْيَا لِأَخْرَةٍ:

«هرگز دوستان خدا در دنیا به خاطر دنیا رنج و تعب نمی کشند، بلکه رنج و تعب آنها در دنیا برای آخرت است»!(۱)

\*\*\*

---

۱ - «خصال صدوق»، جلد ۱، صفحه ۶۴، باب «الدنيا و الآخرة ككفتي الميزان»، حدیث ۹۵.

- ۱۰ وَ أَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ  
 ۱۱ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً  
 ۱۲ وَ يَصْلَى سَعيراً  
 ۱۳ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً  
 ۱۴ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ  
 ۱۵ بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً

ترجمه:

- ۱۰ - و اما کسی که نامه اعمالش به پشت سرش داده شود.  
 ۱۱ - به زودی فریادش می زند ای وای بر من که هلاک شدم!  
 ۱۲ - و در شعله های سوزان آتش می سوزد.  
 ۱۳ - چرا که او در میان خانواده اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود!  
 ۱۴ - او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند.  
 ۱۵ - آری، پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد)!

تفسیر:

آنها که از شرم، نامه اعمال را پشت سر می گیرند!  
 به دنبال بحثی که در آیات قبل پیرامون «اصحاب الیمین» (مؤمنانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود) گذشت، در این آیات، از کفار، مجرمان و چگونگی نامه اعمال آنها سخن می گوید، نخست می فرماید:



«اما کسی که نامه عملش را به پشت سرش داده اند» (وَ أَمَّا مَنْ أَوْتَىٰ كِتَابَهُ وِرَاءَ ظَهْرِهِ).

\*\*\*

«به زودی فریاد می زند ای وای بر من که هلاک شدم!» (فَسَوْفَ يَدْعُوا بُرُورًا).

\*\*\*

«و در شعله های سوزان آتش دوزخ می سوزد» (وَ يَصْلَىٰ سَعِيرًا).

در این که چگونه نامه اعمالشان را به پشت سرشان می دهند، و چگونه این آیه با آیاتی که می گوید نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند، جمع می شود؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: دست راست آنها را به گردنشان زنجیر می کنند، و نامه اعمالشان را به دست چپ و از پشت سر می دهند، که نشانه ذلت، سرافکندگی و شرمساری است. بعضی دیگر گفته اند: هر دو دست آنها را مانند اسیران از پشت سر می بندند، و نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند.

و بعضی دیگر گفته اند: با توجه به آیه ۴۷ سوره «نساء» که می گوید: مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا:

«پیش از آن که صورت هائی را محو کنیم و به پشت سر باز گردانیم» این گروه مجرمان صورت هایشان به عقب برگشته، و باید نامه اعمالشان را شخصاً بخوانند، لذا آن را به دست چپ آنها در پشت سر می دهند.

ولی، مناسب تر این است گفته شود: اصحاب الیمین با سرافرازی و افتخار و مباحات نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می زنند: هَاؤُمُ افْرُؤًا



کتابیه: «ای اهل محشر! بیاید و نامه اعمال ما را بگیرید و بخوانید» (۱).

اما وقتی مجرمان تبه‌کار نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند، آنها از شرمساری و ذلت دست را پشت سر می گیرند، تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود، ولی چه فایده که در آنجا چیزی پنهان شدنی نیست.

جمله «يَدْخُوا ثُبُورًا»، اشاره به تعبیری است که عرب به هنگام بروز یک حادثه خطرناک دارد، و فریاد می زند: «وا ثبورا!» یعنی: ای وای که هلاک شدم (توجه داشته باشد «ثُبُور» به معنی هلاکت است).

ولی این آه و ناله، داد و فریاد به جایی نمی رسد، و به دنبال آن «وَ يَصْلَى سَعِيرًا» است، یعنی وارد آتش سوزان جهنم می شود.

\*\*\*

پس از آن، به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته می فرماید: «این به علت آن است که او در میان اهل و خانواده خود پیوسته (از کفر و گناه خویش) مسرور بود» (إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا).

سروری آمیخته با غرور، و غروری آمیخته با غفلت و بی خبری از خدا، سروری که نشانه دل‌بستگی سخت به دنیا و بی اعتنائی به جهان پس از مرگ بود.

بدیهی است، سرور و خوشحالی ذاتاً مذموم و نکوهیده نیست، بلکه مؤمن باید به لطف خدا مسرور و در معاشرت گشاده رو و بشاش باشد، سروری مذموم است که انسان را از یاد خدا غافل کند و در شهوات غوطهور سازد.

\*\*\*

لذا، در آیه بعد می افزاید: «این به خاطر آن است که او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند و معادی در کار نیست» (إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ).



در حقیقت، منشأ اصلی بدبختی او، اعتقاد فاسد و گمان باطلش دائر بر نفی معاد بود، و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات غوطه‌پور نمود، تا آنجا که دعوت انبیاء را به باد استهزاء گرفت، و وقتی به سراغ خانواده خود می‌آمد، از این استهزاء و سخریه شاد و خوشحال بود، همین معنی در آیه ۳۱ سوره «مطففین»: «وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ» نیز آمده.

همچنین در داستان «قارون» آن ثروتمند مغرور و از خدا بی‌خبر آمده است که: آگاهان «بنی اسرائیل» به او می‌گفتند: لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ:

«این قدر شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد». (۱)  
 «أَنْ يَخُورَ» (هرگز بازگشت نمی‌کند) از ماده «حور» (بر وزن غور) در اصل، به معنی تردد و رفت و آمد است، خواه این رفت و آمد در عمل بوده باشد، یا تفکر و اندیشه، و لذا به گردش آب در حوض و استخر این کلمه اطلاق می‌شود، و «محور» به میله‌ای می‌گویند که چرخ بر دور آن گردش می‌کند، «محاوره» به معنی رفت و آمد و رد و بدل کردن بحث است، و «حوار» نیز به همین معنی است، و گاه به معنی داد و فریادی است که به هنگام مباحثه بلند می‌شود.

و «تحیر» نیز نتیجه رفت و آمد فکر در یک مسأله است، که لازمه آن سرگردانی در عمل است. بعضی معتقدند: ریشه این کلمه «حبشی» است، و از «ابن عباس» نقل شده که می‌گوید: من معنی این جمله را در قرآن نمی‌دانستم، تا این که از یک عرب

---

۱ - قصص، آیه ۷۶.



بیابانی شنیدم به دخترک خود گفت: «حُوری!» یعنی بازگرد. (۱)

تعبیر به «حَواری» در مورد نزدیکان حضرت مسیح (علیه السلام) یا نزدیکان هر کس، شاید نیز به همین مناسبت باشد که آنها نزد او رفت و آمد دارند.

بعضی نیز آن را از ماده «حور» به معنی شستن و سفید کردن دانسته اند؛ چرا که آنها قلوب مردم را از زنگار شرک و گناه پاک می کردند، و «حوریان» بهشتی را از این رو به این نام نامیده اند که سفیدپوستند و یا سفیدی چشمانشان بسیار شفاف است!

بعضی نیز گفته اند: اطلاق این کلمه به حوریان بهشتی به خاطر این است که آنها به قدری زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می شود.

به هر حال، این واژه در آیه مورد بحث به معنی بازگشت و معاد است.

ضمناً، این آیه نشان می دهد: عدم ایمان به رستاخیز سرچشمه غفلت و غرور و آلودگی به انواع گناهان می شود.

\*\*\*

و در آخرین آیه مورد بحث، برای نفی عقائد باطل آنها می فرماید: «آری پروردگارش نسبت به او بینا بود» (بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا).

همه اعمال او را ثبت و ضبط نمود، و برای روز حساب در نامه اعمالش منعکس ساخت.

تعبیر این آیه، همانند آیه قبل «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»، می تواند به منزله دلیلی بر مسأله معاد محسوب شود، به خصوص این که در هر دو آیه روی عنوان «رَبِّ» تکیه شده است؛ چرا که سیر تکاملی انسان به سوی پروردگار، هرگز نمی تواند با مرگ متوقف گردد، و زندگی دنیا کمتر از آن

۱ - «مفردات راغب»، تفسیر «فخر رازی»، «ابوالفتوح رازی» و کتب دیگر.



است که هدف چنین سیری باشد.

و نیز، بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی، و ثبت و ضبط آنها حتماً باید مقدمه ای برای حساب و جزا باشد، و گرنه بیهوده است.

\*\*\*



- ۱۶ فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِقِ  
 ۱۷ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ  
 ۱۸ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ  
 ۱۹ لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقِ  
 ۲۰ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ  
 ۲۱ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ  
 ۲۲ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ  
 ۲۳ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ  
 ۲۴ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ  
 ۲۵ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

ترجمه:

- ۱۶ - سوگند به شفق.  
 ۱۷ - و سوگند به شب و آنچه را جمع آوری می کند.  
 ۱۸ - و سوگند به ماه آنگاه که بدر کامل می شود.  
 ۱۹ - که همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می شوید (تا به کمال برسید).  
 ۲۰ - پس چرا آنان ایمان نمی آورند؟!  
 ۲۱ - و هنگامی که قرآن بر آنها خوانده می شود سجده نمی کنند؟!  
 ۲۲ - بلکه کافران پیوسته آیات الهی را انکار می کنند!



۲۳ - و خداوند آنچه را در دل پنهان می دارند به خوبی می داند.

۲۴ - پس آنها را به عذابی دردناک بشارت ده!

۲۵ - مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، که برای آنان پاداشی است قطع نشدنی!

تفسیر:

دائماً دگرگون می شوید!

به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون سیر تکاملی انسان به سوی خداوند آمد.

در این آیات، برای تأکید این مطلب و توضیح بیشتر می فرماید: «سوگند به شفق» (فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ).

\*\*\*

«و سوگند به شب و آنچه را از امور پراکنده جمع می کند» (وَاللَّيْلِ وَ مَا وَسَوَّ).  
\*\*\*

«و سوگند به ماه آنگاه که کامل می شود» و به صورت بدر در می آید (وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ).  
\*\*\*

\*\*\*

که «همه شما دائماً از حالی به حال دیگر منتقل می شوید» (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ).

«لا» در جمله «فَلَا أُقْسِمُ» همان گونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم، «زائده» و برای تأکید است، هر چند بعضی احتمال داده اند: برای «نفی» باشد.



یعنی سوگند یاد نمی‌کنم، به خاطر این که: مطلب عیان است و حاجتی به سوگند ندارد.

یا این که: مطلب به قدری مهم است که درخور این سوگندها نیست.

و یا این که این اموری که به آن سوگند یاد شده است آن قدر اهمیت دارد که سزاوار است به آن قسم یاد نشود.

ولی، معنی اول (زائده و تأکید بودن) از همه مناسب تر است.

«شَفَق» به گفته «راغب» در «مفردات»، آمیخته شدن روشنائی روز به تاریکی شب است، و لذا واژه «اشفاق» به معنی توجه و عنایت آمیخته با ترس به کار می‌رود، فی‌المثل، هر گاه انسان نسبت به کسی علاقه داشته باشد و در عین حال از حوادثی درباره او بیمناک گردد، به این حالت «اشفاق» گویند و آن شخص را «مشفق».

اما «فخر رازی» معتقد است: واژه «شفق» در اصل به معنی «رقت» و «نازکی» است، و لذا به لباس بسیار نازک «شفق» می‌گویند، و حالت «شفقت» به همان حالت رقت قلب اطلاق می‌شود (ولی گفته «راغب» صحیح تر به نظر می‌رسد).

به هر حال، منظور از «شفق» در اینجا همان روشنی آمیخته با تاریکی در آغاز شب است، و از آنجا که در آغاز شب، نخست سرخی کم‌رنگی در افق مغرب پیدا می‌شود، و بعد جای خود را به سفیدی می‌دهد، اختلاف شده است آیا شفق به آن سرخی اطلاق می‌شود، یا سفیدی؟ مشهور و معروف در میان علما، و دانشمندان و مفسران همان معنی اول است که در اشعار نیز روی آن تکیه شده است، و شفق را به «دماء الشهداء» (خون شهیدان) تشبیه کرده اند.



گر چه، بعضی معنی دوم را انتخاب کرده اند که بسیار ضعیف به نظر می رسد، به خصوص این که: اگر ریشه لغوی این واژه را «رقت» بدانیم، تناسب با همان سرخی کمرنگ که نور رقیق آفتاب است دارد.

به هر حال، از آنجا که ظهور «شفق» خبر از یک حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می دهد، و اعلام پایان روز و آغاز شب است، به علاوه جلوه و زیبایی خاصی دارد، و از همه گذشته وقت نماز مغرب است، خداوند به آن سوگند یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیده زیبای آسمانی کند.

و اما سوگند به شب، به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده و در گذشته مشروحاً از آن سخن گفته ایم. (۱)

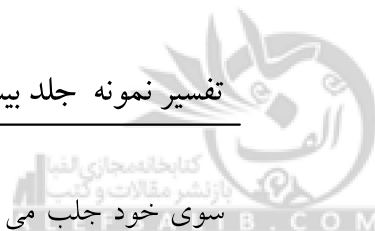
تعبیر به «ما وَسَقَ» (۲) با توجه به این که «وَسَقَ» به معنی جمع کردن پراکنده هاست، (۳) اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسان ها به خانه ها و لانه های خود به هنگام شب است، که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی جانداران می باشد، و یکی از اسرار و آثار پر اهمیت شب محسوب می شود، چنان که در آیه ۶۱ سوره «غافر» می خوانیم: **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ**: «خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش و سکون پیدا کنید».

و از اینجا روشن می شود: تعبیر به «إِذَا أَسَقَ» که از همان ماده است نیز به معنی جمع و جور شدن، و در اینجا به معنی کمال نور ماه در شب چهاردهم است، و می دانیم ماه در این حالت، جلوه فوق العاده ای دارد که تمام چشم ها را به

۱ - به جلد ۱۶، صفحه ۱۴۶، ذیل آیات ۷۱ تا ۷۳ سوره «قصص» مراجعه کنید.

۲ - «ما» در «ما وَسَقَ» موصوله است و احتمال مصدریه بودن آن ضعیف است، عائد آن نیز محذوف می باشد و در تقدیر «وَمَا وَسَقَهُ» است.

۳ - «وَسَقَ» (بر وزن غضب) به معنی یک بار شتر یا شصت صاع که هر صاع نزدیک به سه کیلو است نیز آمده، که آن هم به خاطر مجتمع بودن آن است.



سوی خود جلب می کند، نور و فروغ آن، صفحه زمین را روشن می کند، روشنایی کمرنگی که مزاحم آرامش شب نیست، و در عین حال، راه را برای رهروان شب می گشاید، لذا آیتی از آیات بزرگ خداوند است، و به همین دلیل به آن سوگند یاد فرموده.

قابل توجه این که: هر چهار موضوعی که در این آیات به آن سوگند یاد شده است (شفق - شب - موجوداتی که شب آنها را گردآوری می کند - ماه در حالت بدر کامل) همه موضوعاتی است مربوط به هم، و مکمل یکدیگر، و مجموعه ای زیبا و منسجم را تشکیل می دهد که اندیشه انسان را تحریک می کند، تا در قدرت عظیم آفرینش بیندیشد، و از این دگرگونی های سریع به مسأله معاد و قدرت خداوند بر آن آشناتر شود.

و جالب این که: این قسمت ها اشاره به حالات و دگرگونی هائی است که پشت سر هم در عالم آفرینش رخ می دهد، (خورشید سر در نقاب فرو می برد، شفق که بقایای نور آن است ظاهر می شود، موجودات زنده به سرعت به لانه های خود باز می گردند، ماه در صورت بدر کامل طلوع می کند) توجه داشته باشید: ماه شب چهارده در همان آغاز شب طلوع می کند، و این سوگندها را مقدمه ای قرار می دهد برای جمله «لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» که بیانگر حالات مختلفی است که انسان در مسیر زندگی خود یکی پس از دیگری پیدا می کند.

و برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند از جمله:

۱ - منظور، حالات گوناگونی است که انسان در طریق پر رنج و مشقت خود به سوی خداوند و کمال مطلق پیدا می کند: نخست عالم دنیا، بعد جهان برزخ و سپس رستاخیز و حالات مختلف آن (توجه داشته باشید که «طَبَق» از ماده «مطابقه» به معنی قرار دادن چیزی فوق چیز دیگر است، و به معنی منازلی که



انسان در سیر صعودی خود طی می کند نیز آمده است).

۲ - منظور، حالاتی است که انسان از هنگام نطفه تا موقع مرگ می پیماید، که بعضی آن را به سی و هفت حالت شماره کرده اند!

۳ - منظور، حالات مختلفی است که انسان در زندگی دنیا از سلامت و بیماری اندوه و سرور، غم و شادی، سختی و آسایش، صلح و جنگ می پیماید.

۴ - منظور، حالات و شدائد مختلفی است که انسان در روز قیامت با آن رو به رو می شود، تا از حساب فارغ گردد، و هر کس به سوی نتیجه کار خویش از بهشت و دوزخ برود.

۵ - منظور، حالاتی است که در اقوام پیشین واقع شده، یعنی همان حوادث تلخ و شیرین، و انواع تکذیب ها و انکارهای مخالفان در این امت نیز واقع می شود، این معنی در روایتی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است.

البته، جمع میان این تفسیرها مانعی ندارد و ممکن است آیه ناظر به همه این دگرگونی ها، تحولات و مراحل باشد که انسان در مسیر زندگی خود، آن را می پیماید.

بعضی، مخاطب در این آیه را شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) دانسته، و آیه را اشاره به آسمان هائی می دانند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در شب معراج از آنها گذشت، اما با توجه به این که «ب» در «لَتَرْكَبُنَّ» ضمه دارد و معنی جمعی را می رساند، این تفسیر مناسب نیست، به خصوص این که در آیات سابق نیز مخاطب کل انسان ها بودند.

به هر حال، حدوث این حالات، و عدم استقرار آدمی بر یک حالت، از یکسو دلیل مخلوق بودن او، و نیاز داشتن به خالق است؛ چرا که هر متغیری حادث، و هر حادثی خالق می خواهد.

و از سوی دیگر، دلیلی است بر عدم پایداری این جهان.



و از سوی سوم، نشانه ای است بر حرکت مستمر انسان به سوی ذات پروردگار و مسأله معاد، همان گونه که در آیات قبل آمده بود: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ».

\*\*\*

پس از آن، به عنوان یک نتیجه گیری کلی از بحث های گذشته می فرماید: «چرا آنها ایمان نمی آورند؟! (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

با این که دلایل حق روشن و آشکار است، هم دلایل توحید و خداشناسی، و هم دلایل معاد، هم آیات آفاقی که در آفرینش شب و روز و ماه و خورشید و نور و ظلمت و طلوع و غروب آفتاب و شفق، و تاریکی شب، و تکامل روشنی ماه نهفته است و هم آیات انفسی از لحظه ای که نطفه در قرارگاه رحم جای می گیرد، و مراحل گوناگونی را یکی بعد از دیگری طی کرده تا به اوج کمال خود در عالم جنین می رسد، سپس از لحظه تولد تا مرگ مراحل دیگری را می پیماید، با این نشانه های روشن چرا آنها ایمان نمی آورند؟!»

\*\*\*

آنگاه، از کتاب «تکوین» به سراغ کتاب «تدوین» می رود، و می افزاید: «چرا هنگامی که قرآن بر آنها خوانده می شود در برابر آن خضوع نمی کنند؟! (وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ). قرآنی که همچون آفتاب، خود دلیل خویشتن است، نور اعجاز از جوانب مختلف آن می درخشد، و محتوای آن دلیل روشنی است بر این که از سرچشمه وحی گرفته شده. قرآنی که هر ناظر بی طرف می داند، ممکن نیست زائیده مغز بشری باشد، آن هم بشری که هرگز درس نخوانده بود، و در یک محیط تاریک و ظلمانی و



مملو از خرافات پرورش یافته بود.

منظور از «سجده» در اینجا خضوع و تسلیم و اطاعت است (۱) و سجده معروف که پیشانی را در آن بر زمین می گذارند یکی از مصداق های این مفهوم کلی است، و شاید به همین دلیل، در بعضی از روایات آمده است: وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) این آیات را تلاوت فرمود سجده کرد.

البته، طبق فتاوی معروف فقهای اهل بیت (علیهم السلام) این سجده از سجده های مستحب قرآن است، و مذاهب چهارگانه اهل تسنن، همه آنها سجده را به هنگام تلاوت این آیه واجب می دانند، جز «مالک» که معتقد است بعد از پایان سوره باید سجده کرد. (۲)

\*\*\*

در آیه بعد، می افزاید: «بلکه کافران پیوسته آیات الهی و معاد و رستاخیز را تکذیب می کنند» (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ).

به کار بردن «فعل مضارع» در اینجا که معمولاً برای استمرار می آید، گواه برای معنی است که آنها در تکذیب های خود اصرار داشتند، اصراری که از روح لجاج و عناد سرچشمه می گرفت، تکذیبی که از نارسائی دلائل حق نبود، بلکه به خاطر تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان و حفظ منافع مادی و کسب آزادی برای اشباع هوس های شیطانی بود.

\*\*\*

سپس، با لحنی تهدیدآمیز می فرماید: «خداوند آنچه را آنها در درون دل

۱ - از جمله شواهد برای این معنی، علاوه بر شهادت آیات گذشته و آینده، این است که «سجده» به معنی گذاشتن پیشانی بر زمین به هنگام تلاوت قرآن جز در آیات محدودی نه واجب است و نه مستحب، لذا این که می گوید: چرا آنها به هنگام قرائت قرآن سجده نمی کنند؟ گواه بر این است که منظور سجده به معنی تسلیم در برابر کل قرآن است.

۲ - «روح البیان»، جلد ۱، صفحه ۱۳۸۲.



پنهان می دارند به خوبی می داند» (وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ).

خداوند از نیات و اهداف آنها، و انگیزه هائی که سبب این تکذیب های مستمر می گردد، با خبر است هر قدر آنها بر آن پرده پوشی کنند، و سرانجام کیفر همه آن را به آنها خواهد داد. «يُوعُونَ» از ماده «وعاء» به معنی ظرف است، همان گونه که در عبارت معروف «نهج البلاغه» از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: *إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها: «این دل ها ظرف هائی است، و بهترین آنها دلی است که حفظ، نگهداری و ظرفیتش بیشتر باشد»!*(۱)

\*\*\*

و در ادامه، می فرماید: «پس آنها را به عذاب دردناک بشارت ده» (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ). تعبیر به «بشارت» که معمولاً در خبرهای خوش به کار می رود، در اینجا نوعی طعن و سرزنش است، این در حالی است که: مؤمنان را حقیقتاً بشارت به نعمت های گسترده بهشتی می دهد، تا تکذیب کنندگان دوزخی در حسرت و اندوه فرو روند.

\*\*\*

در آخرین آیه این سوره، به صورت یک استثناء، بار دیگر به سرنوشت مؤمنان صالح العمل اشاره کرده، می فرماید: «مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، که برای آنها پاداشی است ثابت و لا ینقطع و خالی از هرگونه نقصان و منت» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ).

«مَمْنُون» از ماده «مَنَّ» هم به معنی «قطع» و «نقصان» آمده است، و هم

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۱۴۷.



«مَنْت» (واژه «منون») به معنی مرگ نیز از همین ماده است) و ممکن است همه این معانی در اینجا جمع باشد؛ زیرا نعمت‌های آخرت بر عکس نعمت‌های دنیا که ناپایدار و هم نقصان پذیر، و غالباً آمیخته با عوارض نامطلوب، و یا منت این و آن است، هیچ گونه منت، نقصان، فناء و عوارض نامطلوب در آن راه ندارد، جاودانی است، نقصان ناپذیر است، خالی از هرگونه ناملازمات و هرگونه منت است.

آیا این «استثناء متصل» است یا «منقطع»، در میان مفسران بحث است: بعضی احتمال داده اند: منقطع باشد، یعنی شرح حال کفار را که در آیات قبل بود رها کرده و به سراغ پاداش جاویدان مؤمنان می رود.

ولی، مناسب تر این است که: استثناء متصل باشد، و هدف این است که راه بازگشت را به روی کفار بگشاید، و بفرماید: این عذاب الیم از کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و اعمال صالح انجام دهند قطعاً برداشته می شود، و پاداش دائم و نقصان ناپذیر به آنها می دهد.

\*\*\*

نکته:

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» از آیات اخیر این سوره، اولاً، اصل اختیار و آزادی اراده را استفاده می کند؛ چرا که ملامت بر ترک سجده، و ترک ایمان، در مورد افراد مجبور، از خداوند حکیم قبیح است، و این که می فرماید: «فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ \* وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْتَجِدُونَ» دلیل روشنی است بر مسأله اختیار.

و ثانیاً، ملامت بر ترک سجده دلیل بر این است که کفار همان گونه که مکلف به اصول دین هستند، مکلف به فروع نیز می باشند (این سخن بنابراین



است که سجده در آیه فوق به معنی همان سجده معهود نماز باشد، و یا لااقل معنی گسترده ای داشته باشد که آن را شامل شود).

\*\*\*

خداوندا! در آن روز که همگی در دادگاه عدل تو حضور می یابند، حساب را بر ما آسان گردان!  
 پروردگارا! در این مسیری که همه بندگان به سوی تو حرکت می کنند، ما را در پیمودن صراط مستقیم یاری فرما!  
 بارالها! ما در برابر قرآن کریمت سر تعظیم فرود آورده ایم، توفیق عمل به آن را نیز به همه ما مرحمت نما!  
 آمینَ یا رَبَّ الْعَالَمینَ

پایان سوره انشقاق(۱)



سوره بروج

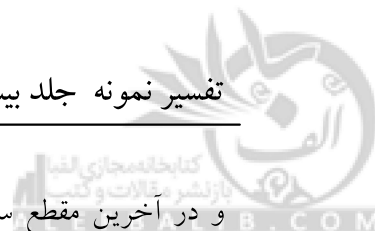
این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۲ آیه است





### محتوای سوره بروج

مؤمنان در «مکه» مخصوصاً در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، سخت در رنج و فشار بودند، و دائماً از طرف دشمنان شکنجه های روحی و جسمی می شدند تا از ایمان خود بازگردند، گروهی مقاومت کرده، و بعضی از افراد ضعیف تسلیم می شدند، و بازمی گشتند. با توجه به این که این سوره از سوره های «مکی» است، چنین به نظر می رسد: هدف اصلی تقویت روحیه مؤمنان در برابر این جریان و تشویق آنان به پایمردی و استقامت است. و در همین رابطه در این سوره، داستان «اصحاب اخدود» را نقل می کند، همانها که خندق ها کردند و آتش های عظیمی در آن افروختند، و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمانشان بازنگشتند. در قسمت دیگری از این سوره، کافرانی را که مؤمنان را تحت فشار قرار می دهند سخت مورد حمله قرار داده، و آنها را به عذاب سوزان جهنم تهدید می کند، در حالی که مؤمنان را بشارت به باغ های پر نعمت بهشتی می دهد. در مقطع بعد، آنها را به گذشته تاریخ بازمی گرداند، و داستان «فرعون» و «ثمود» و اقوام زورمند و گردنکش را در برابر دیدگانشان مجسم می سازد، که چگونه در مقابل فرمان عذاب الهی به زانو درآمدند و نابود شدند، تا کفار «مکه» که نسبت به آنها قدرت ناچیزی داشتند حساب خود را بکنند، و هم مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان بوده باشد.



و در آخرین مقطع سوره، اشاره به عظمت قرآن مجید و اهمیت فوق العاده این وحی الهی می کند، و سوره را با آن پایان می دهد.

روی هم رفته، این سوره، سوره استقامت، پایمردی و شکیبائی در برابر فشارهایی است که از ظالمان و مستکبران بر مؤمنان وارد می شود، و در لابلائی آیات آن وعده نصرت الهی نهفته است.

نام گذاری این سوره به سوره «بروج» به تناسب سوگندی است که در آیه اول آمده است.

\*\*\*

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت این سوره، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ أَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الْأَجْرِ بَعْدَ كُلِّ مَنْ اجْتَمَعَ فِي جُمُعَةٍ وَ كُلِّ مَنْ اجْتَمَعَ يَوْمَ عَرَفَةَ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَ قَرَأْتُهَا تُنَجِّي مِنَ الْمَخَافِ وَ الشَّدَائِدِ: «هر کس این سوره را بخواند، خداوند به تعداد تمام کسانی که در نماز جمعه اجتماع می کنند، و تمام کسانی که روز عرفه (در عرفات) جمع می شوند، ده حسنه به او می دهد، و تلاوت آن انسان را از ترس ها و شدائد رهایی می بخشد».(۱)

با توجه به این که: یکی از تفسیرهای آیه «و شاهد و مشهود» روز «جمعه» و روز «عرفه» است، و نیز با توجه به این که سوره حکایت از مقاومت شدید مؤمنان پیشین در برابر شدائد و فشارها می کند، تناسب این پاداش ها با محتوای سوره روشن می شود، و در ضمن نشان می دهد: این همه اجر و پاداش از آن کسانی است که آن را بخوانند، در آن بیندیشند و سپس عمل کنند.

\*\*\*

۱ - تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۴۵.



- ۱ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ
- ۲ وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ
- ۳ وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ
- ۴ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
- ۵ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ
- ۶ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ
- ۷ وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يُفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ
- ۸ وَ مَا نَعْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
- ۹ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - سوگند به آسمان که دارای برج های بسیار است.
- ۲ - و به آن روز موعود.
- ۳ - و به «شاهد» (پیامبر) و «مشهود»! (روز قیامت).
- ۴ - مرگ بر شکنجه گران صاحب گودال (آتش).
- ۵ - آتشی عظیم و شعله‌ور!



۶ - هنگامی که در کنار آن نشسته بودند.

۷ - و آنچه را با مؤمنان انجام می دادند (با خونسردی و قساوت) تماشا می کردند!

۸ - آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند، جز این که به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.

۹ - همان کسی که حکومت آسمان ها و زمین از آن اوست و خداوند بر همه چیز گواه است!

تفسیر:

مؤمنان در برابر کوره های آدم سوزی!

می دانیم مسلمانان «مکه» در آغاز سخت در فشار بودند، دشمنان هر گونه شکنجه را درباره آنان روا می داشتند، و همان گونه که در شرح محتوای سوره گفتیم، هدف از نزول این سوره هشدار است به این شکنجه گران که سرنوشت اقوام مشابه خود را در گذشته تاریخ به خاطر بیاورند.

و از سوی دیگر، تسلی، دلداری و تقویت روحیه مؤمنان نخستین است و درسی است برای همه مسلمانان در طول تاریخ.

نخست، می فرماید: «سوگند به آسمان که دارای برج های بسیار است» (وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ). «بُرُوج» جمع «برج» در اصل، به معنی قصر است، و بعضی آن را به معنی «شیء ظاهر و آشکار» می دانند، نام گذاری قصرها و عمارت های بلند و مرتفع را به این نام، به خاطر وضوح و ظهورشان دانسته اند، به همین جهت، قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد «برج» نامیده می شود، و هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد «تَبَرَّجَتْ»

الْمَرَأَةُ» می گویند. (۱)

برج های آسمانی، یا به معنی ستارگان درخشان و روشن آسمان است، یا به معنی «صورت های فلکی»، یعنی مجموعه ای از ستارگان است که در نظر ما شباهت به یکی از موجودات زمینی دارد.

و برج های دوازدهگانه، دوازده صورت فلکی است که خورشید در مسیر سالانه خود در هر ماه محاذی یکی از آنها قرار می گیرد (البته خورشید حرکت نمی کند بلکه زمین به دور آن می گردد، ولی به نظر می رسد خورشید جا به جا می شود و محاذی یکی از این صورت های فلکی می گردد). (۲)

سوگند به هر یک از این معانی باشد، حکایت از عظمت آن می کند، عظمتی که شاید در آن زمان در نظر عرب روشن نبود، ولی امروز برای ما کاملاً شناخته شده است، هر چند بیشتر به نظر می رسد: منظور همان ستارگان درخشان آسمانی باشد. لذا، در حدیثی آمده است: از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تفسیر این آیه را خواستند فرمود: «منظور کواکب و ستارگان است». (۳)

\*\*\*

آنگاه، می افزاید: «و سوگند به آن روز موعود» (روز رستاخیز) (وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ). همان روزی که تمام انبیاء و پیامبران الهی آن را وعده داده اند و صدها آیه

۱ - بعضی از محققین معتقدند: این کلمه از واژه فارسی «برز» که معنی بلندی، بزرگی و شکوه است گرفته شده (به برهان قاطع و حاشیه آن مراجعه شود).

۲ - این صورت های دوازده گانه عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، و حوت، که به ترتیب صورت های گوسفند، گاو، دو پسر بچه که مشغول گردو بازی هستن، خرچنگ، شیر، خوشه، ترازو، عقرب، کمان، بز، دلو، و ماهی است.

۳ - «درّ المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۱.



قرآن مجید از آن خبر می دهد، همان روزی که میعاد و وعده گاه همه اولین و آخرین است، و روزی است که باید حساب همگان تصفیه شود.

\*\*\*

و در سومین و چهارمین سوگند، می فرماید: «و قسم به شاهد و مشهود» (و شاهد و مشهود). در این که، منظور از «شاهد» و «مشهود» چیست؟ تفسیرهای بسیار فراوانی ذکر کرده اند که بالغ بر سی تفسیر می شود، و مهم ترین آنها تفسیرهای زیر است:

۱ - «شاهد»، شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است چنان که قرآن می گوید: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا: «ای پیغمبر ما تو را (به عنوان) شاهد، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم». (۱)

و «مشهود» همان روز قیامت است، چنان که قرآن می گوید ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ: «روز قیامت روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند، و روزی است کاملاً مشهود و آشکار». (۲)

۲ - «شاهد»، گواهان عمل انسانند، مانند اعضای پیکر او، چنان که در آیه ۲۴ سوره «نور» می خوانیم: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: «روزی که زبان ها و دست ها و پاهایشان به اعمالی که انجام داده اند گواهی می دهند». و «مشهود» انسان ها و اعمال آنها هستند.

۳ - «شاهد»، به معنی روز جمعه است که شاهد اجتماع مسلمین در مراسم بسیار مهم نماز آن روز است.

و «مشهود» روز «عرفه» است که زائران بیت الله الحرام شاهد و ناظر آن

۱ - احزاب، آیه ۴۵.

۲ - هود، آیه ۱۰۳.



روزند، در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) این تفسیر نقل شده است. (۱)

۴ - «شاهد»، روز عید قربان و «مشهود» روز عرفه (روز ما قبل آن) می باشد. در حدیثی آمده است: «مردی وارد مسجد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شد، کسی را دید که نشسته و از رسول الله (صلی الله علیه وآله) حدیث نقل می کند، می گوید: تفسیر این آیه را از او خواستم.

گفت: آری «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عرفه است. از او گذشتم، به دیگری رسیدم که از رسول الله (صلی الله علیه وآله) سخن می گوید، تفسیر همین آیه را از او خواستم، گفت: «شاهد» روز جمعه و «مشهود» روز عید قربان است. از او نیز گذشتم، به نوجوانی رسیدم خوشرو که او نیز از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حدیث می گفت.

گفتم: از تفسیر این آیه برایم سخن بگو. گفت: «شاهد» محمد (صلی الله علیه وآله) است و «مشهود» روز قیامت، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» و نیز نشنیده ای که می گوید: «ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ».

من سؤال کردم: نخستین نفر که بود، گفتند: «ابن عباس»، دومین نفر را پرسیدم، گفتند: «عبدالله بن عمر»، و از سومین نفر سؤال کردم گفتند: «حسن بن علی» (علیهما السلام) است! (۲)

۵ - منظور از «شاهد»، شب ها و روزها است، و «مشهود» بنی آدم است که

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۶۶.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۴۳، همین مضمون را «ابوالفتوح رازی» و «طبرسی» در تفسیرهایشان آورده اند.



به اعمال او گواهی می دهند، همان گونه که در دعای امام زین العابدین (علیه السلام) در دعای صباح و مساء می خوانیم: هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنَّ أَحْسَنًا وَدَعْنَا بِحَمْدٍ، وَإِنْ أَسَانَا فَارْقَنَا بِذَنْبٍ:

«این روز تازه ای است که شاهد آماده بر اعمال ما است، اگر نیکی کنیم با حمد و سپاس ما را وداع می گوید، و اگر بدی کنیم با نکوهش و مذمت از ما جدا می شود».(۱)

۶ - منظور از «شاهد»، ملائکه و «مشهود» قرآن است.

۷ - منظور از «شاهد»، حجر الاسود و «مشهود» حاجیانند که در کنار آن می آیند و دست بر آن می نهند.

۸ - «شاهد»، خلق است و «مشهود» حق است.

۹ - منظور از «شاهد»، امت اسلامی است و «مشهود» امت های دیگر، همان گونه که در آیه ۱۴۳ سوره «بقره» آمده است: لِيَتَّكِفُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ: «هدف این است که شما گواه بر دیگر امت ها باشید».

۱۰ - «شاهد»، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و «مشهود» سایر انبیاء هستند، به گواهی آیه ۴۱ سوره «نساء»: وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: «در آن روز ما تو را به عنوان گواه بر آنها (بر پیامبران دیگر) می آوریم».

۱۱ - یا این که «شاهد»، پیامبر (صلی الله علیه وآله) و «مشهود» امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است.

البته، تناسب این آیه، با آیات قبل، ایجاب می کند: اشاره به شهود روز قیامت باشد، اعم از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) یا سایر پیامبران نسبت به امت های خود، و ملائکه، فرشتگان و اعضاء پیکر آدمی و شب و روز، و مانند آنها، و «مشهود» انسان ها یا اعمال آنها است.

---

۱ - «صحیفه سجادیه»، دعای ششم.



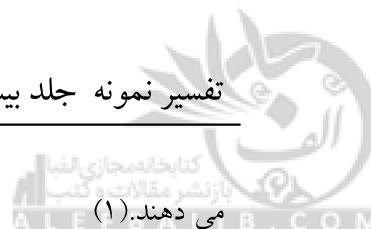
و به این ترتیب، بسیاری از تفاسیر فوق درهم ادغام می شود و در یک مجموعه با یک مفهوم وسیع خلاصه می گردد.

ولی، تفسیرهایی مانند روز «جمعه»، روز «عرفه» و روز «عید» از این معنی جدا است، هر چند آنها نیز از شهود روز محشر و گواهان اعمال انسان ها هستند، بلکه هر یک از این ایام پر اجتماع، خود صحنه ای از رستاخیز در این دنیا محسوب می شود.

با توجه به این بیان، روشن می شود: میان تفاسیر فوق تضادی وجود ندارد، و ممکن است در مفهوم گسترده «شاهد» و «مشهود» جمع باشد، و این از نشانه های عظمت قرآن است که مفاهیمی چنان گسترده دارد که تفسیرهای زیادی را در خود جای می دهد؛ چرا که «شاهد» هرگونه گواه را شامل می شود، و «مشهود» هر چیزی را که بر آن گواهی می دهند، و این که هر دو به صورت «نکره» ذکر شده است، اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است که در تمام تفسیرهای بالا به خوبی منعکس می باشد.

نکته قابل توجه این که: پیوند ظریفی در میان این قسمت های چهارگانه از یکسو، و مطلبی که برای آن سوگند یاد شده از سوی دیگر وجود دارد:

آسمان و ستارگان درخشان و برجهای موزونش همگی نشانه نظم و حساب است و «یوم موعود» صحنه روشنی از حساب و کتاب، و شاهد و مشهود نیز وسیله ای است برای رسیدگی دقیق به این حساب، وانگهی همه این سوگندها برای آن است که به شکنجه گران ظالم هشدار دهد، اعمال آنها در برابر مؤمنان راستین همگی ثبت و ضبط، و برای روز موعود نگهداری می شود، و شهودی که گرداگرد وجود شما را فرا گرفته اند، اعم از فرشتگان، و اعضای پیکر، شب ها و روزها، و مانند آن، همه این کارها را زیر نظر دارند و در آن روز گواهی



می دهند. (۱)

\* \* \*

لذا، بعد از این سوگندها می فرماید: «مرگ و عذاب بر صاحبان گودال شکنجه باد!» (قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ).

\* \* \*

همان گودال پرآتش و پرهیزم که شعله های عظیم داشت» (النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ).

\* \* \*

در آن هنگام که در کنار آن گودال آتش (با خونسردی) نشسته بودند» (إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ).

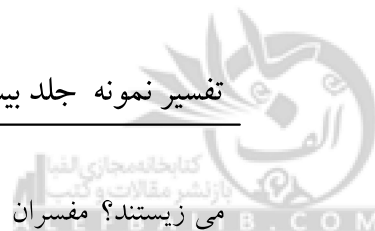
\* \* \*

«و آنچه را که نسبت به مؤمنان انجام می دادند تماشا می کردند!» (وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ).

«أُخْدُودٌ» به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی شکاف وسیع، عمیق و گسترده در زمین است، یا به تعبیر دیگر گودال ها و خندق های بزرگ را گویند، و جمع آن «اخدادید» و در اصل از «خَدَّ» انسان گرفته شده که به معنی دو فرورفتگی است که در دو طرف بینی انسان در سمت راست و چپ قرار دارد (و به هنگام گریه اشک بر آن جاری می شود)، و سپس کنایتاً بر گودالی که بر صورت زمین ظاهر می شود اطلاق شده (و بعداً به صورت یک معنی حقیقی درآمده است).

در این که این گروه شکنجه گر، چه اشخاصی بودند؟ و در چه زمانی

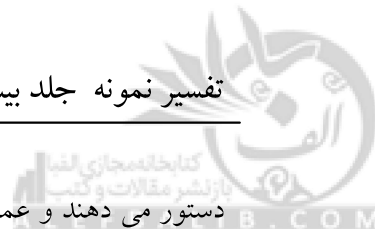
۱ - بنابراین، جواب قسم در اینجا محذوف است، و جمله «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» یا «إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» بر آن دلالت دارد، و در تقدیر چنین است: «أُقسِمُ بِهِذِهِ الْأُمُورِ أَنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مُعَذَّبُونَ مُلْعُونُونَ كَمَا لُعِنَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ».



می زیستند؟ مفسران و ارباب تواریخ نظرات مختلفی دارند که شرح آن به خواست خدا در نکات ذیل آیات می آید، ولی قدر مسلم این است که آنها خندق های بزرگی از آتش فراهم ساخته بودند، و مؤمنان را وادار می کردند که دست از ایمان خود بردارند، هنگامی که با مقاومت آنان روبرو می شدند، آنها را در این کوره های آدم سوزی انداخته، به آتش می کشیدند!

«وَقُود» در اصل به معنی ماده ای است که آتش با آن می افروزند، (مانند هیزم)، و تعبیر به «ذاتِ الْوَقُود» با این که همه آتش ها احتیاج به هیزم و مانند آن دارد، اشاره به کثرت مواد آتش زائی است که آنها به کار می گرفتند، و طبعاً آتش بسیار دامنه دار و پر شعله ای به وجود می آمد، و اگر بعضی «ذاتِ الْوَقُود» را در اینجا به معنی آتش شعلهور تفسیر کرده اند، ظاهراً به همین دلیل است، نه آنچه بعضی پنداشته اند که «وَقُود» دارای دو معنی است: یکی «هیزم» و دیگری «شعله»، و تأسف خورده اند که چرا مفسران و مترجمان به این نکته توجه نکرده اند! منظور از آیه «إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» و آیه بعد، این است که: گروهی با کمال خونسردی نشسته بودند، صحنه های شکنجه را تماشا می کردند و لذت می بردند، که این خود نشانه نهایت قساوت آنها بود.

بعضی نیز گفته اند: این گروه مأمور بازجوئی و اجبار مؤمنان به ترک مذهب حق بودند. بعضی نیز آنها را دو گروه دانسته اند: گروهی «شکنجه گر» و گروهی «تماشاچی» و از آنجا که تماشاچیان راضی به اعمال شکنجه گران بودند، این فعل به همه آنها نسبت داده شده است، و این طبیعی است که در یک چنین برنامه ای همیشه گروهی عاملند، و گروهی تماشاگر، به علاوه سران آنها معمولاً



دستور می دهند و عمال از قشرهای پائین ترند.

این نیز گفته شده است: گروهی نشسته و مراقب عمال شکنجه بودند تا از برنامه خود تخلف نکنند، و نزد سلطان شهادت دهند که آنها وظائف خود را به خوبی انجام می دادند! ترکیب آن جمعیت از همه این گروه های مختلف نیز بعید به نظر نمی رسد، بنابراین، جمع میان همه این تفسیرها نیز ممکن است. به هر حال، جمله «یَفْعَلُونَ» به صورت فعل مضارع، دلیل بر این است که: این عمل مدتی استمرار داشت و یک حادثه زودگذر نبود.

\*\*\*

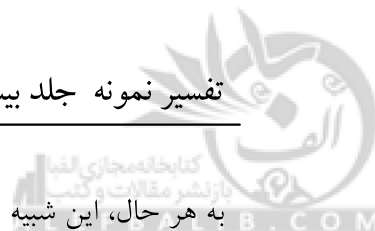
سپس، می افزاید: «آنها (شکنجه گران) هیچ ایرادی بر آنان (مؤمنان) نداشتند، جز این که به خداوند عزیز حمید ایمان آورده بودند!! (وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ). آری، تنها جرم و گناهشان همان ایمان به خداوند یگانه یکتا بود، خداوند قادر که شایسته هر گونه ستایش و جامع هر گونه کمال است.

آیا ایمان به چنین خداوندی گناه بود؟

یا ایمان به بت های فاقد عقل و شعور و خالی از هر گونه شایستگی؟!

«نَقَمُوا» از ماده «نقم» (بر وزن قلم)، به معنی انکار و عیب گرفتن چیزی است، یا به زبان و یا به عمل از طریق مجازات، و «انتقام» نیز از همین ماده است.

مسئلاً چنین کاری در مقابل یک جرم بزرگ و گناه آشکار، انجام می گیرد، نه در مقابل ایمان به خداوند توانا و شایسته هر گونه حمد و ستایش، و این نشان می دهد: تا چه حد فرهنگ آن قوم، منحط و تحریف یافته بود، که بزرگ ترین افتخارات نزد آنها بزرگترین جرم و گناه بود.



به هر حال، این شبیه چیزی است که در آیه ۱۲۶ سوره «اعراف» آمده که: ساحران بعد از ایمان به موسی و تهدید به شکنجه و قتل از ناحیه «فرعون»، به او گفتند: «وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا: «تو انتقامی از ما نمی گیری مگر از این جهت که به آیات پروردگاران ایمان آورده ایم».

تعبیر به «عزیز» (قدرتمند شکست ناپذیر) و «حمید» (شایسته هر گونه ستایش و دارای هر گونه کمال)، در حقیقت پاسخی است به جنایت های آنها، و دلیلی است بر ضد آنان، یعنی: مگر ایمان به چنین خدائی جرم و گناه است؟! و در ضمن تهدید و هشدار نیز به این شکنجه گران در طول تاریخ محسوب می شود که: خداوند عزیز و حمید در کمین آنها است.

\*\*\*

آنگاه، به بیان دو وصف دیگر از اوصاف این معبود بزرگ پرداخته می افزاید: «همان خدائی که حکومت آسمان ها و زمین از آن او است و بر همه چیز شاهد و گواه و حاضر است» (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

در حقیقت، این چهار وصف، از اوصافی است که شایستگی برای عبودیت را مسلم می کند، قدرت و توانائی، واجد هر گونه کمال بودن، مالکیت آسمان ها و زمین، و آگاهی از همه چیز. در ضمن، بشارتی است به مؤمنان که خدا حاضر و ناظر است، صبر و شکیبائی و استقامتشان را در راه حفظ ایمان می بیند، و ناظر ایثارگری و فداکاری های آنها است، و البته توجه به این حقیقت به آنها نیرو و نشاط می دهد.

از سوی دیگر، تهدیدی است برای دشمنان آنها، و هشدار است که اگر خدا مانع کار آنها نمی شود، نه به خاطر ناتوانی است، بلکه، به خاطر آزمون و



امتحان است، و سرانجام طعم تلخ عذاب دردناک خدا را خواهند چشید.

\*\*\*

نکته ها:

۱ - «اصحاب اخدود» چه کسانی بودند؟

گفتیم «اخدود» به معنی گودال بزرگ یا «خندق» است، و منظور در اینجا خندق های عظیمی است که مملو از آتش بود، تا شکنجه گران مؤمنان را در آنها بیفکنند و بسوزانند. در این که این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است؟ و آیا این یک ماجرای خاص و معین بوده؟ و یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است؟ در میان مفسران و مورخان گفتگو است.

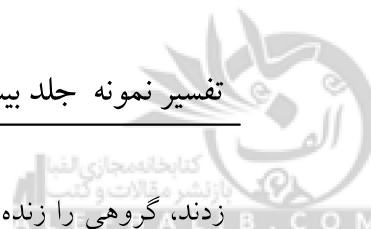
معروف تر از همه، آن است که: مربوط به «ذونواس» آخرین پادشاه «حَمِیر» (۱) در سرزمین «یمن» است.

توضیح این که: «ذونواس» که آخرین نفر از سلسله قبیله «حمیر» بود به آئین یهود درآمد، قبیله «حمیر» نیز از او پیروی کردند، او نام خود را «یوسف» نهاد، مدتی بر این منوال گذشت، سپس به او خبر دادند: در سرزمین «نجران» (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آئین نصرانیت اند، هم مسلکان «ذونواس» او را وادار کردند که اهل «نجران» را مجبور به پذیرش آئین یهود کند، او به سوی «نجران» حرکت کرد، ساکنان آنجا را جمع نمود، و آئین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند، ولی آنها ابا کردند؛ حاضر به قبول شهادت شدند، اما حاضر به صرف نظر از آئین خود نشدند.

«ذونواس» دستور داد خندق عظیمی کنند، هیزم در آن ریختند و آتش

---

۱ - «حمیر» قبیله ای بود از قبایل معروف «یمن».



زدند، گروهی را زنده، زنده در آتش سوزاند، و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان به آتش به بیست هزار نفر رسید! (۱)

بعضی افزوده اند: در این گیر و دار یک تن از نصاری «نجران» فرار کرد و به سوی «روم» و دربار «قیصر» شتافت، و از «ذونواس» شکایت کرد و یاری طلبید.

«قیصر» گفت: سرزمین شما از من دور است، اما نامه ای به پادشاه «حبشه» می نویسم: او مسیحی و همسایه شما است، از او می خواهم شما را یاری دهد، سپس نامه ای نوشت و از پادشاه «حبشه» انتقام خون مسیحیان «نجران» را خواست، مرد نجرانی نزد سلطان «حبشه»، نجاشی آمد، و «نجاشی» از شنیدن این داستان سخت متأثر گشت، و از خاموشی شعله آئین مسیح (علیه السلام) در سرزمین نجران افسوس خورد، و تصمیم بر انتقام شهیدان را از او گرفت.

لشکریان «حبشه» به جانب «یمن» تاختند، در یک پیکار سخت سپاه «ذونواس» را شکست دادند، گروه زیادی از آنان کشته شد، و طولی نکشید که مملکت «یمن» به دست «نجاشی» افتاد و به صورت ایالتی از ایالات «حبشه» درآمد. (۲)

بعضی از مفسران نقل کرده اند: طول آن خندق چهل ذراع، و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریباً نیم متر است و گاه به معنی «گز» که بیش از یک متر است به کار می رود).

و بعضی نقل کرده اند: هفت گودال بوده که هر کدام وسعتش به مقداری که

۱ - تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»، جلد ۲، صفحه ۴۱۴.

۲ - «قصص قرآن بلاغی»، صفحه ۲۸۸.

در بالا ذکر شده بوده است. (۱)

ماجرای فوق به صورت های متفاوتی در بسیاری از کتب تفسیر و تاریخ آمده است، از جمله مفسر بزرگ «طبرسی» در «مجمع البیان»، «ابوالفتوح رازی» در تفسیر خود، «فخر رازی» در تفسیر «کبیر»، «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیر خود، ذیل آیات مورد بحث، و همچنین «ابن هشام» در «سیره» خود (جلد اول، صفحه ۳۵) و جمعی دیگر آورده اند.

از آنچه در بالا گفتیم، روشن می شود: این شکنجه گران بیرحم، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خون هائی که ریخته بودند در همین دنیا از آنها گرفته شد، و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است.

این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد، احتمالاً نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود، ولی عجب این که این بدعت قساوت بار ضد انسانی، سرانجام دامان خود یهود را گرفت، و چنان که می دانیم، گروه زیادی از آنها در ماجرای «آلمان هیتلری» در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند، و مصداق «عذاب الحریق» این جهان نیز درباره آنها تحقق یافت.

علاوه بر این، «ذونواس یهودی» بنیانگذار اصلی این بنای شوم، نیز از شر اعمال خود بر کنار نماند.

آنچه در بالا در مورد «اصحاب اخدود» گفته شد، موافق نظریه معروف و مشهور است، ولی روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که نشان می دهد «اصحاب اخدود» تنها در «یمن»، و در عصر «ذونواس» نبودند، تا آنجا که بعضی از مفسران ده قول درباره «اصحاب اخدود» نقل کرده اند!

در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «مجوس اهل کتاب

۱ - تفسیر «روح المعانی» و «ابوالفتوح رازی»، ذیل آیات مورد بحث.



بودند و به کتاب آسمانی خود عمل می کردند، یکی از پادشاهان آنها با خواهر خود هم بستر شد، و آن زن از پادشاه خواست که ازدواج با خواهر را مجاز بشمرد، ولی مردم نپذیرفتند و زیر بار نرفتند، و پادشاه عده ای از مؤمنان را که سخن او را قبول نکردند در خندقی از آتش افکند» (۱).

و این در مورد «اصحاب الاخدود فارس» است، و در مورد «اصحاب اخدود شام» نیز نوشته اند: «در آنجا مردم مؤمنی می زیستند، آنتیاخوس آنها را در خندق آتش افکند» (۲). بعضی نیز این ماجرا را مربوط به اصحاب «دانیال»، پیامبر معروف «بنی اسرائیل» و یارانش دانسته اند که در کتاب «دانیال» از «تورات» به آنها اشاره شده، و «ثعلبی» هم «اخدود فارس» را بر آنها منطبق ساخته است (۳).

هیچ بعید نیست که «اصحاب اخدود» شامل همه اینها و مانند آن بشود، هر چند مصداق معروف و مشهور آن، همان داستان «ذونواس» در سرزمین «یمن» است.

\*\*\*

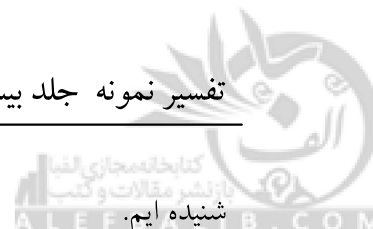
## ۲ - استقامت در طریق حفظ ایمان

فداکاری در حفظ ایمان در گذشته و حال، جلوه های باشکوهی داشته، و تاریخ، افراد زیادی را نشان می دهد که عاشقانه جام بلا را در این راه نوشیدند، بر طناب دار، یا بر لبه شمشیر دژخیمان، بوسه زدند، و پروانهوار در آتش شکنجه گران سوختند، که نام و نشان گروهی از آنها در تاریخ ثبت شده است.

داستان همسر فرعون، «آسیه»، که به خاطر ایمان به «موسی بن عمران» مورد آن همه شکنجه قرار گرفت، و سرانجام جان خود را در این راه باخت همه

---

۱ و ۲ و ۳ - «اعلام القرآن»، صفحات ۱۳۷ - ۱۳۸.



در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: خداوند پیامبری از میان مردم «حبشه» بر آنها مبعوث کرد، آنها به تکذیبش برخاستند، در میان آنان جنگی واقع شد، سرانجام گروهی از یاران آن پیامبر را کشتند، و گروه دیگری را با خود آن پیامبر اسیر کردند، سپس محلی آماده کردند، آن را پر از آتش ساختند، و مردم را به کنار آن دعوت کرده گفتند:

هر کس بر آئین ما است به کناری رود، و هر کس دین این گروه را دارد باید خودش را در آتش بیفکند، یاران آن پیامبر (چون دیدند هیچ راهی نیست شجاعانه خود را در آتش افکندند و) بر یکدیگر سبقت می گرفتند، در این هنگام زنی آمد که فرزند خردسال یک ماهه ای در آغوش داشت، هنگامی که می خواست خود را در آتش بیفکند، عطفوت مادری به هیجان آمد و مانع شد، کودک شیرخوار صدا زد:

مادرم نترس! هم خود را بیفکن و هم مرا! به خدا سوگند این در راه خدا چیز اندکی است: (إِنَّ هَذَا وَاللَّهِ فِي اللَّهِ قَلِيلٌ...) و این کودک از کسانی بود که در گاهواره سخن گفت. (۱)

از این داستان استفاده می شود: گروه چهارمی از «اصحاب الاخدود» در «حبشه» بودند. داستان پدر و مادر «عمار یاسر» و افراد دیگری مانند او، و از آن بالاتر داستان یاران امام حسین (علیه السلام) در میدان جانبازی «کربلا» و سبقت گرفتن بر یکدیگر برای نوشیدن شربت شهادت، در تاریخ اسلام معروف است.

در عصر ما نیز نمونه های بسیار زیادی از این موضوع را با چشم خود دیده

۱ - تفسیر «عیاشی»، مطابق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۷۷ (با تلخیص).



یا شنیده ایم، که پیر و جوان در طریق حفظ دین و ایمان جان بر کف نهاده و آگاهانه و عاشقانه به سوی شهادت گام برداشتند، و باید گفت: بقاء آئین های الهی در گذشته و امروز بدون چنین ایثارگری هائی امکان پذیر نبوده و نیست. (۱)

\*\*\*

---

۱ - اشاره به جنگ تحمیلی «عراق» بر ضد «جمهوری اسلامی ایران» است که برای دفاع از حریم ایمان و مملکت، رزمندگان اسلام از یکدیگر سبقت می جستند: در خوابیدن بر روی مین برای عبور رزمندگان، در عملیات استشهادی، در حمله به تانک های دشمن یک تنه و رویارو، در ایجاد سنگر برای رزمندگان در وسط رگبارها، در خوابیدن روی سیم های خاردار برای گذر نیروها، در هدایت جنگنده ها برای در هم شکستن کنفرانس ها در دل «بغداد»، و زدن جنگنده به محل کنفرانس و ختنی سازی توطئه های جهانی، در همه جا بر یکدیگر سبقت می گرفتند.



۱۰. إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ  
جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ الْحَرِيقِ
۱۱. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ
۱۲. إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ
۱۳. إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ
۱۴. وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ
۱۵. ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ
۱۶. فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ

ترجمه:

- ۱۰ - کسانی که مردان و زنان با ایمان را شکنجه دادند سپس توبه نکردند، برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است!
- ۱۱ - و برای کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، باغ هائی از بهشت است که نهراها زیر درختانش جاری است؛ و این نجات و پیروزی بزرگی است.
- ۱۲ - گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت به یقین بسیار شدید است!
- ۱۳ - اوست که آفرینش را آغاز می کند و باز می گرداند.
- ۱۴ - و او آمرزنده و دوستدار (مؤمنان) است.
- ۱۵ - صاحب عرش و دارای مجد و عظمت است.
- ۱۶ - و آنچه را می خواهد انجام می دهد.



تفسیر:

شکنجه گران در برابر مجازات الهی

بعد از بیان جنایت عظیم شکنجه گران اقوام پیشین، که مؤمنان با استقامت را زنده، زنده در آتش می سوزاندند، در این آیات، به کیفر سخت الهی نسبت به آن شکنجه گران و پاداش های عظیم مؤمنان اشاره می کند.

نخست، می فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد آزار و عذاب و شکنجه قرار دادند، سپس توبه نکردند، عذاب دوزخ برای آنها است، و همچنین عذاب آتش سوزان» (إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ).

«فَتَنُوا» از ماده «فتن» (بر وزن متن)، و «فتنه» در اصل به معنی قرار دادن طلا در آتش است تا میزان خلوص آن روشن شود، سپس این ماده (فتنه) هم به معنی «آزمایش»، هم به معنی «عذاب و مجازات» و هم به معنی «گمراهی و شرک» به کار رفته است و در آیه مورد بحث، به معنی عذاب و آزار و شکنجه است، نظیر آن در آیات ۱۳ و ۱۴ «ذاریات» نیز آمده: يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ \* ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ: «همان روزی که آنها بر آتش سوزانده می شوند \* و به آنها می گویند: بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که درباره آن عجله داشتید!»

جمله «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا» نشان می دهد: راه توبه حتی برای چنین شکنجه گران ستمگری باز است، و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به گنهکاران نشان می دهد، و ضمناً هشدار می دهد که مردم «مکّه» که تا دیر نشده است، دست از آزار و شکنجه مؤمنان بردارند، و به سوی خدا بازگردند.

اصولاً، قرآن راه بازگشت را به روی کسی نمی بندد، و این نشان می دهد



قرار دادن مجازات های سخت و دردناک نیز، برای اصلاح فاسدان و مفسدان و به منظور بازگشت آنها به سوی حق است.

قابل توجه این که: در این آیه، دو گونه عذاب برای آنها ذکر کرده: یکی «عذاب جهنم» و دیگری «عذاب حریق» (عذاب آتش سوزان)، ذکر این دو ممکن است به خاطر این باشد که در جهنم انواعی از مجازات ها وجود دارد که یکی از آنها آتش سوزان است، و ذکر آن بالخصوص به خاطر این است که شکنجه گران مزبور، مؤمنان را با آتش می سوزاندند و باید در آنجا با آتش مجازات شوند، اما این آتش کجا؟ و آن آتش کجا؟

این آتش، از شعله های قهر و غضب خدا افروخته شده، آتشی است جاویدان و همیشگی، آتشی است توأم با ذلت و خواری، ولی آتش دنیا، آتش ناپایداری است که به دست خلق ضعیف افروخته شده است، و مؤمنانی که با آن می سوزند سربلند و مفتخرند، و در صف اول شهیدان راه خدا جای دارند.

بعضی نیز گفته اند: عذاب جهنم در برابر کفر آنها بوده، و عذاب حریق در مقابل اعمال شکنجه آنها است.

\*\*\*

پس از آن، به پاداش مؤمنان پرداخته، می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، برای آنها باغ هائی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است، و این پیروزی و نجات بزرگی است» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ).

چه فوز و پیروزی از این برتر که در جوار قرب پروردگار و در میان انواع نعمت های پایدار، با سربلندی و افتخار جای گیرند، ولی نباید فراموش کرد، کلید اصلی این پیروزی و فوز کبیر، «ایمان و عمل صالح» است، این است سرمایه اصلی این راه، و بقیه، هر چه هست شاخ و برگ است.



تعبیر به «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (با توجه به این که صالحات جمع صالح است) نشان می دهد: تنها یک یا چند عمل صالح کافی نیست، باید برنامه در همه جا بر محور عمل صالح دور زند. تعبیر به «ذَلِكْ» که در لغت عرب برای اشاره به دور است، در این گونه مقامات، بیانگر اهمیت و علو مقام است، یعنی پیروزی و نجات و افتخارات آنها به قدری است که از دسترس فکر ما بیرون است.

\*\*\*

آنگاه، بار دیگر به تهدید کفار و شکنجه گران پرداخته، می افزاید: «مسلماً گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت بسیار شدید است!» (إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ).

\*\*\*

و بعد، اضافه می کند: گمان نکنید قیامتی در کار نیست و یا بازگشت شما مشکل است «او است که آفرینش را آغاز می کند، و او است که باز می گرداند» (إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ). «بَطْش» به معنی گرفتن توأم با قهر و قدرت است، و از آنجا که این کار غالباً مقدمه مجازات می باشد، این واژه به معنی مجازات و کیفر نیز آمده. تعبیر به: رَبِّكَ «پروردگار تو» برای تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تأکید بر حمایت خداوند از او است.

قابل توجه این که: آیه فوق، با انواع تأکیدها همراه است.

از یکسو واژه «بَطْش» خود، به معنی گرفتن قهرآمیز است، و شدت در آن نهفته شده.

از سوی دیگر «جمله اسمیه» معمولاً برای تأکید می آید.

از سوی سوم، تعبیر به «شَدِيدٌ».

از سوی چهارم، کلمه «إِنَّ».

و از سوی پنجم، «لام» که در این گونه موارد نیز برای تأکید می باشد، در این یک آیه جمع است.

بنابراین، قرآن مجید می خواهد آنها را با نهایت قاطعیت، تهدید به مجازات کند، و جمله «إِنَّهُ هُوَ يُبْدِيُّ وَ يُعِيدُّ» که دلیل اجمالی معاد در آن نهفته است نیز، تأکید دیگری بر آن می افزاید. (۱)

\*\*\*

سپس، به بیان پنج وصف از اوصاف خداوند بزرگ پرداخته، می گوید: «او آمرزنده بندگان توبه کار، و دوستدار مؤمنان است» (وَ هُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ).

\*\*\*

«او دارای تخت قدرت، و حکومت مطلقه بر عالم هستی و صاحب مجد و عظمت است» (ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ).

\*\*\*

«او هر کاری را اراده کند انجام می دهد» (فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ).

«عَفُور» و «وَدُود» که هر دو صیغه مبالغه هستند، اشاره به نهایت بخشندگی و محبت او است، بخشنده و آمرزنده نسبت به گنهکاران توبه کار، و پر محبت نسبت به بندگان صالح.

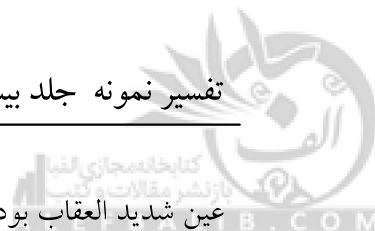
در حقیقت، ذکر این اوصاف در برابر تهدیدی که در آیات قبل آمده، برای بیان این حقیقت است که راه بازگشت به روی گنهکاران باز است، و خداوند در

۱ - دلیل زیبای فوق، درباره «معاد» همان است که در آخر سوره «یس»، آیه ۷۹ نیز آمده است:

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ.

«بگو همان کس که او را در آغاز آفرید بار دیگر زنده می کند، و او از تمام مخلوقات خود آگاه است».

می گویند: «فارابی» آرزو می کرد: ای کاش! «ارسطو» فیلسوف معروف یونانی زنده بود تا این دلیل محکم و زیبا درباره معاد را از قرآن مجید بشنود!



عین شدید العقاب بودن، غفور و ودود و رحیم و مهربان است.

از آنچه گفته شد: روشن می شود که «وَدُود» در اینجا معنی فاعلی دارد نه مفعولی، و این که بعضی صیغه «وَدُود» را به معنی «اسم مفعول» دانسته اند، یعنی خداوند بسیار دوست داشتنی است، مانند «رکوب» به معنی «مرکوب»، تناسب با وصف «عَفُور» که قبل از آن آمده، ندارد؛ زیرا هدف بیان محبت پروردگار نسبت به بندگان است، نه علاقه و محبت بندگان نسبت به او. وصف سوم یعنی «ذُو الْعَرْشِ»، با توجه به این که «عرش» که به معنی تخت بلند سلطنتی است، در این گونه موارد کنایه از قدرت و حاکمیت می باشد، و بیانگر این واقعیت است که حکومت جهان هستی از آن او است، و هر چه اراده کند انجام می گیرد، بنابراین، در حقیقت جمله «فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ» از لوازم این حاکمیت مطلقه است، و در مجموع قدرت او را بر مسأله معاد و زنده کردن مردگان بعد از مرگ و کیفر و مجازات جباران و شکنجه گران نشان می دهد.

«مَجِيد» از ماده «مجد» به معنی گستردگی کرم و شرافت و جلال است، و این از صفاتی است که مخصوص خداوند می باشد، و در مورد دیگران کمتر به کار می رود. (۱)  
این پنج وصف انسجام روشنی دارد؛ زیرا «عَفُور» و «وَدُود» بودن، آنگاه مفید است که شخص دارای «قدرت» باشد، و کرمش وسیع و نعمتش بی پایان، تا هر چه را اراده کند انجام دهد، نه چیزی مانع کار او گردد، نه کسی قدرت بر مقابله داشته باشد، و نه در اراده اش ضعف، فتور، تردید و فسخ حاصل گردد.

\*\*\*

---

۱ - باید توجه داشت: «مجید» در آیه فوق، طبق قرائت مشهور مرفوع است، و از اوصاف خدا است، نه مجرور و از اوصاف عرش.



۱۷ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ

۱۸ فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ

۱۹ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ

۲۰ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ

۲۱ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ

۲۲ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ

ترجمه:

۱۷ - آیا داستان لشکرها به تو رسیده است.

۱۸ - لشکریان فرعون و ثمود؟!!

۱۹ - ولی کافران پیوسته در تکذیب حقند.

۲۰ - و خداوند به همه آنها احاطه دارد.

۲۱ - (این آیات، سحر و دروغ نیست)، بلکه قرآن با عظمت است.

۲۲ - که در لوح محفوظ جای دارد!

تفسیر:

دیدنی خدا با لشکر «فرعون» و «ثمود» چه کرد؟

آیات قبل، بیان قدرت مطلقه خداوند، حاکمیت بلا منازع او، و تهدید کفار و شکنجه گران بود، برای این که معلوم شود این تهدیدها عملی است و تنها سخن و شعار نمی باشد، در آیات مورد بحث، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده



می فرماید: «آیا داستان لشکرها به تو رسیده است؟» (هَلْ أُنَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ).

لشکریان عظیمی که در برابر پیامبران الهی صف آرائی کردند و به مبارزه برخاستند، به گمان این که می توانند در مقابل قدرت خدا عرض اندام کنند؟

\*\*\*

و بعد از آن، به دو نمونه آشکار از آنها که یکی در قدیم الایام، و دیگری در عصر نزدیک تر واقع شد، اشاره کرده می افزاید: «همان لشکریان فرعون و قوم ثمود» (فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ).

همانها که بعضی شرق و غرب جهان را زیر سلطه خود قرار دادند.

و بعضی دل کوه ها را شکافتند و سنگ های عظیم آن را برکنند، و از آن خانه ها و قصرهای عظیم ساختند، و کسی را یارای مقابله با آنها نبود.

اما، خداوند گروه اول را با «آب»، و گروه دوم را با «باد» که هر دو وسیله های حیات آدمی هستند، و از لطیف ترین و ظریف ترین موجودات محسوب می شوند، در هم کوبید! امواج «نیل»، «فرعون» و لشکرش را در کام خود فرو بلعید، و باد سرد و کوبنده، قوم «ثمود» را همچون پر کاه از مقابل خود برمی داشت و بعد از مدتی جسم بی جانشان را بر صفحه زمین می افکند.

تا مشرکان عرب، بدانند کاری از آنها ساخته نیست، جایی که خدا از آن لشکرهای عظیم و قدرتمند چنین انتقام گرفت، وضع کسانی که از آنها ضعیف تر و ناتوان ترند روشن است، هر چند ضعیف و قوی در برابر قدرت او یکسان است.

انتخاب قوم «فرعون» و «ثمود» از میان همه اقوام پیشین به عنوان دو نمونه از اقوام سرکش، به خاطر این است که: هر دو در نهایت قدرت بودند، یکی مربوط به گذشته های دور است (قوم ثمود) و دیگری به گذشته نزدیک تر (قوم فرعون)، به علاوه اقوام عرب با نام آنها آشنا بودند و از تاریخشان اجمالاً با خبر.

\*\*\*

پس از آن، می افزاید:

«بلکه کسانی که کافر شدند پیوسته گرفتار تکذیب و انکار حقند» (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ).

چنان نیست که نشانه های حق بر کسی مخفی و پنهان باشد، لجاجت و عناد اجازه نمی دهد: بعضی راه را پیدا کنند، و در طریق حق گام بگذارند.

تعبیر به «بَلْ» که به اصطلاح برای «اضراب» (عدول از چیزی به چیز دیگر است)، گوئی اشاره به این است که: این گروه مشرک از قوم «فرعون» و «ثمود» هم، بدتر و لجوج ترند، دائماً مشغول تکذیب و انکار قرآنند، و از هر وسیله برای این مقصود بهره می گیرند.

\*\*\*

ولی، آنها باید بدانند: «خداوند به همه آنها احاطه دارد» و همه در دست قدرت او هستند (وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ).

اگر خدا به آنها مهلت می دهد، نه به خاطر عجز و ناتوانی است، و اگر آنها را سریعاً مجازات نمی کند، نه به خاطر این است که از قلمرو قدرتش بیرونند.

تعبیر به: وَرَائِهِمْ «پشت سر آنها»، اشاره به این است که آنها از هر جهت در قبضه قدرت الهی هستند، و خداوند از تمام جهات، به آنها احاطه دارد، بنابراین ممکن نیست از چنگال عدالت و کیفر او فرار کنند.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور احاطه علمی خداوند به اعمال آنها در جمیع جهات است، به گونه ای که هیچ گفتار و کردار و نیت آنها از وی مخفی نمی ماند.

\*\*\*

و در ادامه می افزاید: اصرار آنها در تکذیب قرآن و نسبت آن به سحر و کهنات و شعر بیهوده است «بلکه آن قرآن مجید و با عظمت و بلند مقام است»

\* \* \*

«کلامی است که در لوح محفوظ ثبت است» و دست ناهالان، شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی رسد، و از هر گونه تغییر، تبدیل و زیاده و نقصان بر کنار می باشد (فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ). بنابراین، اگر نسبت های ناروا به تو می دهند، شاعر، ساحر، کاهن و مجنونت می خوانند، هرگز غمگین مباش، تکیه گاه تو محکم، راهت روشن، و پشتیبانت قدرتمند و توانا است.

«مَجِيد» چنان که گفتیم: از ماده «مجد» به معنی گستردگی شرافت و جلالت است، و این معنی درباره قرآن کاملاً صادق می باشد؛ چرا که محتوایش عظیم و گسترده، و معانیش بلند و پرمایه است، هم در زمینه معارف و اعتقادات، هم اخلاق و مواعظ، و هم احکام و سنن.

«لَوْح» (به فتح لام) به معنی صفحه عریضی است که چیزی بر آن می نویسند، و «لَوْح» (به ضم لام) به معنی عطش، و همچنین هوائی است که بین آسمان و زمین قرار دارد.

فعلی که از اولی مشتق می شود، به معنی آشکار شدن و درخشیدن است.

به هر حال، در اینجا منظور صفحه ای است که قرآن مجید بر آن ثبت و ضبط شده است، ولی نه صفحه ای همچون الواح متداول در میان ما، بلکه در تفسیری از «ابن عباس» آمده است: «لوح محفوظ» طولش به اندازه فاصله زمین و آسمان! و عرضش به اندازه فاصله مغرب و مشرق است!

و اینجا است که به نظر می رسد: لوح محفوظ همان صفحه علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فرا گرفته، و از هر گونه دگرگونی و تحریف مصون و محفوظ است.



آری، قرآن از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته، نه زائیده فکر بشر است و نه القاء شیاطین، و محتوایش شاهد بر این مدعی است.

احتمالاً، این، همان چیزی است که در قرآن مجید، گاه از آن به «کتاب مبین» و گاه به «ام الكتاب» تعبیر شده، چنان که در آیه ۳۹ «رعد» می خوانیم: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**: «خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد ثابت می دارد، و ام الكتاب (کتاب اصلی و مادر) نزد او است».

و در آیه ۵۹ «انعام» آمده است: **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**: «و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب آشکار ثبت است».

ضمناً، باید توجه داشت: تعبیر به «لوح محفوظ» در «قرآن مجید» تنها در همین جا آمده است.

\*\*\*

خداوند! ما را به حقیقت این کتاب بزرگ آسمانیت آشناتر بفرما!  
پروردگارا! در آن روز که مؤمنان صالح به فوز کبیر و کافران مجرم به عذاب حریق می رسند، ما را در کنف حمایت قرار ده!

بار الها! تو غفور و ودود و رحیم و مهربانی، با ما آن کن که این اسماء و صفات ایجاب می کند، نه آنچه اعمال ما اقتضا دارد!

أَمِينٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره بروج (۱)



## سوره طارق

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۷ آیه است





کتابخانه مجازی الفبا  
بازنشر مقالات و کتب  
ALEFBALIB.COM

محتوای سوره طارق

مطالب این سوره عمدتاً بر دو محور دور می زند:

۱ - محور معاد و رستاخیز.

۲ - محور قرآن مجید، ارزش و اهمیت آن.

ولی، در آغاز بعد از سوگندهای اندیشه آفرین، اشاره به وجود مراقبین الهی بر انسان می کند. بعد از آن، برای اثبات امکان معاد، به زندگی نخستین، و بدو پیدایش انسان از آب نطفه، اشاره فرموده، نتیجه گیری می کند: خداوندی که قادر است او را از چنین آب بی ارزش و ناچیزی بیافریند، توانائی بر بازگشت مجدد او دارد.

در مرحله بعد، به بعضی از ویژگی های روز رستاخیز اشاره کرده، سپس با ذکر سوگندهای متعدد و پرمعنائی، اهمیت قرآن را گوشزد می نماید، و سرانجام سوره را با تهدید کفار به مجازات الهی پایان می دهد.

\*\*\*

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ بِعَدَدِ كُلِّ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ عَشْرَ حَسَنَاتٍ! «هر کس آن را تلاوت کند، خداوند به تعداد هر ستاره ای که در آسمان وجود دارد ده حسنه به او می بخشد»! (۱)

---

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۶۹ - «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۱۴۹، حدیث ۷۵۸۶ (چاپ آل البیت).



و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده: مَنْ كَانَ قَرَأْتُهُ فِي الْفَرِيضَةِ بِوَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَاءٌ وَمَنْزِلَةٌ، وَكَانَ مِنْ رُفَقَاءِ النَّبِيِّينَ وَأَصْحَابِهِمْ فِي الْجَنَّةِ: «هر کس در نماز فریضه سوره و السماء و الطارق را تلاوت کند، در قیامت نزد خداوند مقام و منزلت عظیمی خواهد داشت، و از دوستان پیامبران و یاران آنها در بهشت خواهد بود».(۱)

بدیهی است، محتوای سوره و عمل به آن است که این همه پاداش عظیم را به بار می آورد، نه تلاوت خالی از عمل.

\*\*\*

---

۱ - «ثواب الاعمال»، مطابق «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۴۹.



- ۱ وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ
- ۲ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ
- ۳ النَّجْمُ الثَّاقِبُ
- ۴ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ
- ۵ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ
- ۶ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ
- ۷ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ
- ۸ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ
- ۹ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ
- ۱۰ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - سوگند به آسمان و کوبنده شب!

۲ - و تو چه می دانی کوبنده شب چیست؟!

۳ - همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکی هاست!

۴ - مسلماً که هر کس مراقب و محافظی دارد!



- ۵ - انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟!
  - ۶ - از یک آب جهنده آفریده شده است.
  - ۷ - آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود!
  - ۸ - مسلماً او (خدائی که انسان را در آغاز آفرید) می تواند او را باز گرداند.
  - ۹ - در آن روز که اسرار نهان آشکار می شود.
  - ۱۰ - و برای او هیچ نیرو و یاوری نیست.

تفسیر:

ای انسان بنگر از چه آفریده شده ای؟! این سوره نیز، همچون بسیاری از سوره های دیگر جزء آخر قرآن، با سوگندهای زیبا و اندیشه برانگیزی، آغاز می شود، سوگندهائی که مقدمه ای است برای بیان یک واقعیت بزرگ. «سوگند به آسمان و کوبنده شب!» (وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ).

\*\*\*

«و تو نمی دانی کوبنده شب چیست؟! (وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الطَّارِقُ).

\*\*\*

«ستاره ای است بلند و درخشان و شکافنده تاریکی ها» (النَّجْمُ الثَّاقِبُ). «طارق» از ماده «طرق» (بر وزن برق) به معنی کوبیدن است، و راه را از این جهت «طریق» گویند که با پای رهروان کوبیده می شود، و «مِطْرَقَه» به معنی پتک و چکش است که برای کوبیدن فلزات و مانند آن به کار می رود. و از آنجا که درهای خانه ها را به هنگام شب می بندند، و کسی شب وارد می شود، ناچار است در را بکوبد، به اشخاصی که در شب وارد می شوند «طارق»



امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره «اشعث بن قیس» منافق، که شب هنگام به در خانه آن حضرت آمد، و حلوای شیرینی با خود آورده بود که به پندار خام خویش قلب علی (علیه السلام) را به خود متوجه سازد، تا در ماجرائی به نفع او حکم کند، می فرماید: وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا:

«و از این شگفت انگیزتر داستان کسی است که شب هنگام، در خانه را کوبید و بر ما وارد شد، در حالی که ظرف سرپوشیده پر از حلوای لذیذ با خود آورده بود...» (۱)

اما، قرآن خودش در اینجا «طارق» را تفسیر کرده، می گوید: «این مسافر شبانه، همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می شود، و به قدری بلند است که گوئی می خواهد سقف آسمان را سوراخ کند، و نورش به قدری خیره کننده است که تاریکی ها را می شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می کند» (توجه داشته باشید، «ثاقب» از ماده «ثقب» به معنی سوراخ کردن است).

در این که: آیا منظور ستاره معینی است مانند ستاره «ثریا» (از نظر بلندی و دوری در آسمان) یا ستاره «زحل»، یا «زهره» یا «شهب» (از نظر روشنایی خیره کننده)، یا اشاره به همه ستارگان آسمان است؟ تفسیرهای متعددی گفته شده، ولی با توجه به این که در آیات بعد آن را به «نجم ثاقب» (ستاره نفوذ کننده) تفسیر کرده است، معلوم می شود: منظور هر ستاره ای نیست، بلکه ستارگان درخشانی است که نور آنها پرده های ظلمت را می شکافد و در چشم آدمی نفوذ می کند.

در بعضی از روایات «النَّجْمُ الثَّاقِبُ» به ستاره «زحل» تفسیر شده است، که

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۲۴.



از سیارات منظومه شمسی و بسیار پرفروغ و نورانی است.

این معنی از حدیثی استفاده می شود که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: در آنجا که منجمی از آن حضرت سؤال کرد: منظور از «ثاقب» در کلام خدا «الْنَّجْمُ الثَّاقِبُ» چیست؟ فرمود: ستاره «زحل» است که طلوعش در آسمان هفتم است، نورش آسمان ها را می شکافد، و به آسمان پائین می رسد، لذا خداوند آن را «نجم ثاقب» نامیده است. (۱)

قابل توجه این که: «زحل»، آخرین و دورترین ستاره منظومه شمسی است که با چشم غیر مسلح دیده می شود، و از آنجا که از نظر ترتیب بندی کواکب منظومه شمسی نسبت به خورشید در هفتمین مدار قرار گرفته (با محاسبه مدار ماه)، امام (علیه السلام) در این حدیث مدار آن را آسمان هفتم شمرده است.

این ستاره ویژگی هائی دارد که آن را شایسته سوگند می کند، از یک سو، دورترین ستارگان قابل مشاهده منظومه شمسی است، و به همین جهت در ادبیات عرب، هر چیز بلند را بدان مثال می زنند، و گاه آن را «شیخ النجوم» گفته اند. (۲)

ستاره «زحل» که نام فارسی اش «کیوان» است، دارای حلقه های نورانی متعددی است که آن را احاطه کرده، و هشت «قمر» دارد، حلقه های نورانی «زحل» که گرداگرد آن را گرفته، از عجیب ترین پدیده های آسمانی است، که دانشمندان فلکی درباره آن، نظرات گوناگونی دارند، و هنوز هم پدیده اسرارآمیزی است.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۵۰، حدیث ۴.

۲ - «دائرة المعارف دهخدا»، ماده «زحل».



بعضی معتقدند: «زحل» ده قمر دارد که هشت عدد آن را می توان با دوربین های معمولی نجومی مشاهده کرد، و دو عدد دیگر تنها با دوربین های بسیار عظیم قابل رؤیت است. (۱) البته، این اسرار در آن روز که قرآن نازل شد بر کسی روشن نبود، بعدها با گذشت قرن ها آشکار گشت.

اما به هر حال، تفسیر «نجم ثاقب» به خصوص ستاره «زحل» ممکن است از قبیل بیان یک مصداق روشن باشد، و منافاتی با تفسیر آن به دیگر ستارگان بلند و درخشان آسمان ندارد، و می دانیم، تفسیر مصداقی در روایات ما بسیار است.

در آیه ۱۰ سوره «صافات» می خوانیم: **إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ** «مگر کسی که در لحظه ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شود که شهاب ثاقب او را تعقیب می کند» در این آیه «شهاب»، توصیف به «ثاقب» شده است، و از آنجا که این پدیده آسمانی از عجایب عالم آفرینش است، ممکن است یکی از تفسیرهای آیه مورد بحث باشد.

شأن نزولی که در بعضی از کتب تفسیر، برای آیه فوق آمده نیز، این معنی را تأیید می کند. (۲)

\*\*\*

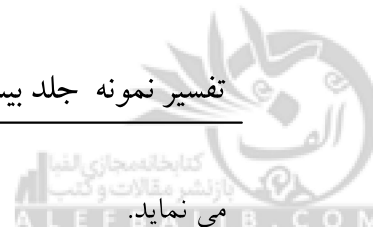
اکنون ببینیم این سوگندها برای چیست؟ در آیه بعد، می فرماید: «مسلماً هر کس مراقب و حافظی دارد» **(إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ)** (۳)

که اعمال او را ثبت، ضبط و حفظ می کند، و برای حساب و جزا نگهداری

۱ - «دائرة المعارف دهخدا»، ماده «زحل».

۲ - «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۹۷.

۳ - «إِنْ» در این آیه «نافیه» است و «لَمَّا» به معنی «إِلَّا» می باشد.



همان گونه که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره «انفطار» می خوانیم: **وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ:** «و بر شما مراقبانی گمارده شده \* نویسندگان و بزرگوار که پیوسته اعمال شما را می نویسند \* و آنچه را انجام می دهید می دانند».

به این ترتیب، شما هرگز تنها نیستید، و هر که باشید، و هر کجا باشید، تحت مراقبت فرشتگان الهی و مأموران پروردگار خواهید بود، این مطلبی است که توجه به آن در اصلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤثر است.

قابل توجه این که: در آیه تبیین نشده است: این «حافظ» چه کسی است؟ و چه اموری را حفظ می کند؟ ولی آیات دیگر قرآن به خوبی گواهی می دهد که: حافظان ملائکه اند، و آنچه را حفظ می کنند اعمال آدمی اعم از طاعات و معاصی است.

این احتمال نیز داده شده که: منظور، حفظ انسان از حوادث و مهالک است، که به راستی اگر مراقبت الهی از انسان ها به عمل نیاید، کمتر کسی به مرگ طبیعی از دنیا می رود؛ چرا که حجم حوادث آن قدر زیاد است که احدی از آن سالم به در نمی رود، مخصوصاً کودکان در سنین پائین.

و یا این که: منظور حفظ انسان در برابر وسوسه های شیاطین است، که اگر این محافظت الهی نیز نباشد، وسوسه شیاطین جن و انسان آن قدر زیاد است که هیچ کس از آن سالم نمی ماند. ولی، با توجه به این که آیات بعد، سخن از مسأله معاد و حساب اعمال می گوید، تفسیر اول از همه مناسب تر است، هر چند جمع میان هر سه تفسیر در آیه شریفه نیز بعید به نظر نمی رسد.



جالب این که: میان سوگندهائی که قبلاً یاد شده، با مسأله مراقبت فرشتگان از اعمال آدمی که جواب قسم محسوب می شود، رابطه زنده ای است؛ چرا که آسمان بلند و ستارگانی که مسیرهای منظم خود را همواره می پیمایند، دلیلی بر وجود نظم و حساب در این عالم بزرگند، پس چگونه ممکن است اعمال انسان ها بی حساب و کتاب باشد، و مراقبین الهی بر آن نظارت نکنند.

\*\*\*

آنگاه، به عنوان یک استدلال بر مسأله معاد در برابر کسانی که آن را غیر ممکن می شمردند می فرماید: «انسان باید نگاه کند از چه چیز آفریده شده است؟! (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ). و به این ترتیب، قرآن دست همه انسان ها را گرفته و به خلقت نخستین باز می گرداند، و با یک جمله استفهامیه از آنها می پرسد: «آفرینش شما از چه بوده است»؟

\*\*\*

و بی آن که منتظر پاسخ آنها باشد، جواب این سؤال را که روشن است خودش می دهد، و می افزاید: «او از یک آب جهنده آفریده شد!» (خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ). که این توصیفی است برای نطفه مرد که در آب منی شناور است، و به هنگام بیرون آمدن جهش دارد.

\*\*\*

پس از آن، در توصیف دیگری از این آب می گوید: «خارج می شود از میان صلب و ترائب» (يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ).

«صُّلْب» به معنی پشت است، و اما «تَرَائِب» جمع «تَریبه» بنا بر مشهور میان



علمای لغت استخوان های بالای سینه است، همانجا که گردن بند روی آن قرار می گیرد، چنان که «ابن منظور» در «لسان العرب» می گوید: «قالَ أَهْلُ اللُّغَةِ أَجْمَعُونَ مَوْضِعَ الْقِلَادَةِ مِنَ الصَّدْرِ». در عین حال، معانی متعدد دیگری نیز برای آن ذکر کرده است، از جمله این که: «تَرَائِبُ» به معنی قسمت پیش روی انسان است (در مقابل صلب که پشت انسان است)، یا این که «تَرَائِبُ» به معنی دست ها، پاها و چشم ها است، یا این که مجموعه استخوان های سینه، و یا چهار دنده از طرف راست و چهار دنده از طرف چپ است.

به هر حال، در این که منظور از «صلب» و «ترائب» در این آیه شریفه چیست؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است و تفسیرهای فراوانی برای آن گفته اند از جمله:

۱ - «صلب» اشاره به خود مردان و «ترائب» اشاره به زنان است؛ چرا که مردان مظهر صلابت، و زنان مظهر لطافت و زینتند، بنابراین، آیه اشاره به ترکیب نطفه انسان از نطفه مرد و زن می کند، که در اصطلاح امروز «اسپرم» و «اوول» نامیده می شود.

۲ - «صلب» اشاره به پشت مرد، و «ترائب» اشاره به سینه و قسمت های جلو بدن او است، بنابراین، منظور نطفه مرد است که از قسمت های درون شکم که در میان پشت و قسمت جلو قرار دارد خارج می شود.

۳ - منظور خروج جنین است از رحم زن، که میان پشت و قسمت های جلو بدن او قرار گرفته است.

۴ - بعضی گفته اند: این آیه، اشاره به یک نکته دقیق علمی است که اکتشافات اخیر از روی آن پرده برداشته، و در عصر نزول قرآن مسلماً از همه



پنهان بود، و آن این که: نطفه از «بیضه» مرد و «تخمدان» زن گرفته می شود، و مطالعات دانشمندان جنین شناسی نشان می دهد: این دو در ابتدای امر که در جنین ظاهر می شوند، در مجاورت کلیه ها قرار دارد، و تقریباً مقابل وسط ستون فقرات در میان صلب (پشت) و ترائب (پائین ترین دنده های انسان) قرار گرفته، سپس با گذشت زمان و نمو این دو عضو تدریجاً از آن محل پائین می آیند، و هر کدام در موضع فعلی خود جای می گیرد، و از آنجا که پیدایش انسان از ترکیب نطفه زن و مرد است، و محل اصلی این دو در آغاز در میان «صلب» و «ترائب» قرار دارد، قرآن چنین تعبیری را انتخاب کرده، تعبیری که در آن روز برای هیچ کس شناخته شده نبود، و علم جنین شناسی جدید پرده از روی آن برداشته است. (۱)

به تعبیر روشن تر، بیضه مرد و تخمدان زن در آغاز پیدایش، یعنی در آن هنگام که مرد و زن خود در عالم جنین بودند در پشت آنها، تقریباً محاذی وسط ستون فقرات بود، به طوری که می توان گفت: دستگاه نطفه ساز مرد و دستگاه نطفه ساز زن هر دو بین صلب و ترائب بودند، ولی تدریجاً که خلقت مرد و زن در شکم مادر کامل می شود، از آنجا جدا شده و تدریجاً به پائین می آیند، به طوری که هنگام تولد، بیضه مرد به خارج از شکم و در کنار آلت تناسلی قرار می گیرد، و تخمدان زن در مجاورت رحم.

ولی، اشکال مهم این تفسیر این است که: قرآن می گوید: آن آب جهنده از میان صلب و ترائب خارج می شود، یعنی به هنگام خروج، آب از میان این دو می گذرد، در حالی که طبق این تفسیر، در حال خروج، آب نطفه چنین نیست، بلکه دستگاه نطفه ساز در آن موقعی که خود در شکم مادر بود میان صلب و

۱ - تفسیر «مراغی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۳.



ترائب قرار داشت، از این گذشته، تفسیر «ترائب» به آخرین دنده پائین، خود خالی از بحث و گفتگو نیست.

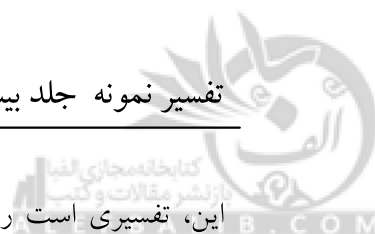
۵ - منظور از این جمله این است که: «منی» در حقیقت از تمام اجزای بدن انسان گرفته می شود، و لذا به هنگام خروج توأم با هیجان کلی بدن، و بعد از آن همراه با سستی تمام بدن است، بنابراین، «صلب» و «ترائب» اشاره به تمام پشت و تمام پیش روی انسان می باشد.

۶ - بعضی نیز گفته اند: عمده ترین عامل پیدایش منی «نخاع شوکی» است که در پشت مرد و سپس قلب و کبد است، که یکی زیر استخوان های سینه و دیگری در میان این دو قرار دارد، و همین سبب شده که تعبیر ما بین «صلب» و «ترائب» برای آن انتخاب گردد.

ولی، قبل از هر چیز، باید به این نکته مهم برای حل مشکل توجه داشت که: در آیات فوق، تنها سخن از نطفه مرد در میان است؛ زیرا تعبیر به «ماء دافق» (آب جهنده) درباره نطفه مرد صادق است نه زن، و همان است که ضمیر «یَخْرُجُ» در آیه بعد به آن باز می گردد، و می گوید: «این آب جهنده از میان صلب و ترائب بیرون می آید».

روی این حساب، شرکت دادن زن در این بحث قرآنی مناسب به نظر نمی رسد، بلکه مناسب ترین تعبیر، همان است که گفته شود: قرآن به یکی از دو جزء اصلی نطفه که همان نطفه مرد است، و برای همه محسوس می باشد، اشاره کرده، و منظور از «صلب» و «ترائب» قسمت پشت و پیش روی انسان است؛ چرا که آب نطفه مرد از میان این دو خارج می شود. (۱)

۱ - در آیات دیگر قرآن نیز، هنگامی که سخن از آفرینش انسان از نطفه، به میان می آید، بیشتر روی نطفه مرد که امری محسوس است تکیه شده (به آیات ۴۶ نجم، و ۳۷ قیامت مراجعه شود).



این، تفسیری است روشن، خالی از هرگونه پیچیدگی و هماهنگ با آنچه در کتب لغت در معنی این دو واژه آمده است، در عین حال ممکن است حقیقت مهم تری در این آیه نیز نهفته باشد، که در حد علم امروز برای ما کشف نشده و اکتشافات دانشمندان در آینده پرده از روی آن برخواهد داشت.

\*\*\*

سپس، از این بیان نتیجه گیری کرده می گوید: «کسی که انسان را در آغاز از آب نطفه آفرید، قادر است بار دیگر او را به زندگی بازگرداند» (إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ). در آغاز خاک بود، و بعد از آن، طی مراحلی به صورت نطفه درآمد، و نطفه نیز بعد از طی مراحل پیچیده و شگفت انگیزی، تبدیل به انسان کاملی شد، بنابراین، بازگشت او به حیات و زندگی مجدد، هیچ مشکلی ایجاد نمی کند.

نظیر این بیان، در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود، از جمله در آیه ۵ سوره «حج» می فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ: «ای مردم! اگر در رستخیز تردید دارید، ما شما را از خاک آفریدیم و سپس از نطفه».

و نیز در آیه ۶۷ سوره «مریم» می خوانیم: أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا: «آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما قبلاً او را آفریدیم و چیزی نبود؟!»

\*\*\*

در آیه بعد، به توصیف آن روز بزرگ پرداخته، می فرماید: «این بازگشت روزی تحقق می یابد که اسرار پنهان، آشکار می شود» (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ). (۱)

---

۱ - «يَوْمَ» در اینجا «ظرف» است و متعلق به «رَجَع» که در آیه قبل آمده، و فاصله میان مصدر و معمولش در این گونه موارد ضروری ندارد؛ چرا که فاصله به اجنبی نیست.



«تَبْلَى» از ماده «بلوی» به معنی آزمایش و امتحان است، و از آنجا که به هنگام آزمایش حقیقت اشیاء ظاهر و آشکار می شود، این ماده در اینجا به معنی ظهور و بروز آمده است.

«سَرَائِر» جمع «سریره» به معنی حالات، صفات و نیات درونی و پنهانی است.

آری، در آن روز که «یوم البروز» و «یوم الظهور» است، اسرار درون آشکار می شود، اعم از ایمان و کفر و نفاق، یا نیت خیر و شر، یا ریا و اخلاص، و این ظهور و بروز، برای مؤمنان مایه افتخار و مزید بر نعمت است، و برای مجرمان مایه سرافکنندگی و منشأ خواری و خفت، و چه دردناک است که انسان عمری زشتی های درونی خود را از خلق خدا مخفی کرده باشد، و با آبرو در میان مردم زندگی کند، ولی در آن روز که همه اسرار پنهانی آشکار می گردد، در برابر همه خلائق شرمسار و سرافکننده شود، که گاه درد و رنج این عذاب از آتش دوزخ دردناک تر است.

در آیه ۴۱ «الرحمن» نیز آمده است: يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ. «در قیامت گنهکاران از چهره هایشان شناخته می شوند».

و نیز، در آیات دیگر آمده است که: در قیامت «گروهی چهره های سفید و روشن دارند و گروهی چهره هایشان تاریک و غبارآلود است».(۱)

آری، همان گونه که «طارق» و ستارگان به هنگام شب در آسمان ظاهر می شوند، و از خفا و پنهانی بیرون می آیند، حافظان و مراقبان که مأمور حفظ و ضبط اعمال آدمی هستند نیز در آنجا همه را آشکار می سازند.

---

۱ - عبس، آیات ۳۸ تا ۴۱.



طبق روایتی «معاذ بن جبل» می گوید: نقل شده است که: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تفسیر «سرائر» در این آیه شریفه را سؤال کردم، و گفتم: چه اسرار نهانی است که خداوند بندگان را در آخرت با آن می آزماید؟ فرمود: سَرَائِرُكُمْ هِيَ أَعْمَالُكُمْ مِنَ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ وَالزَّكَاةِ وَالْوُضُوءِ وَالْعُسَلِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ كُلُّ مَفْرُوضٍ، لِأَنَّ الْأَعْمَالَ كُلَّهَا سَرَائِرٌ خَفِيَّةٌ، فَإِنْ شَاءَ الرَّجُلُ قَالَ صَلَّيْتُ وَ لَمْ يُصَلِّ، وَ إِنْ شَاءَ قَالَ تَوَضَّأْتُ وَ لَمْ يَتَوَضَّأْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ: «سرائر شما، همان اعمال شما است، همچون نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر عمل واجبی؛ زیرا همه اعمال در حقیقت پنهان است، اگر انسان بخواهد می گوید: نماز خوانده ام، در حالی که نخوانده، و می گوید: وضو گرفته ام در حالی که وضو نگرفته، و این است تفسیر کلام خداوند يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ». (۱)

\*\*\*

اما، مشکل مهم در آن روز، اینجا است که: «برای انسان هیچ نیروئی از درون، و یاوری از برون وجود ندارد» (فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ).

نیروئی که بر زشتی های اعمال و نیات او پرده بیفکند، و یاوری که او را از عذاب الهی رهایی بخشد.

این معنی در بسیاری از آیات قرآن آمده است که: در آن روز، نه یار و یاوری وجود دارد، نه فدیة و فدائی پذیرفته می شود، نه راه فرار و بازگشتی در برابر انسان قرار دارد، و نه طریقی برای فرار از چنگال عدالت پروردگار، تنها و تنها وسیله نجات، ایمان و عمل صالح است، آری، مایه نجات فقط همین است.

---

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۲، شبیه این معنی در تفسیر «در المثور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۶ نیز آمده است.



- ۱۱ وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ  
 ۱۲ وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ  
 ۱۳ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ  
 ۱۴ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ  
 ۱۵ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا  
 ۱۶ وَ أَكِيدُ كَيْدًا  
 ۱۷ فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا

ترجمه:

- ۱۱ - سوگند به آسمان پرباران.  
 ۱۲ - و سوگند به زمین پرشکاف (که گیاهان از آن سر بر می آورند).  
 ۱۳ - که این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می کند.  
 ۱۴ - و هرگز شوخی نیست!  
 ۱۵ - آنها پیوسته حيله می کنند.  
 ۱۶ - و من در برابر آنها چاره می کنم!  
 ۱۷ - حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند)!



نقشه های دشمنان را نقش بر آب می کنم!  
در تعقیب آیات گذشته که استدلال بر مسأله معاد از طریق توجه به آفرینش نخستین انسان از نطفه داشت، در این آیات، باز برای تأکید در امر معاد و اشاره به بعضی از دلایل دیگر بحث را ادامه داده، می فرماید: «سوگند به آسمان پر باران» (وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ).

\* \* \*

«و سوگند به زمین که شکافته می شود و گیاهان از آن سر برمی آورند» (وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ).

\* \* \*

«که این یک سخن حق است» که شما زنده می شوید (إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ).

\* \* \*

سخنی است جدی «و هیچ گونه شوخی در آن نیست»! (وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ).  
«رَجْع» از ماده «رجوع» به معنی بازگشت است، و عرب به باران، «رجع» می گوید، به خاطر این که آبی که از زمین و دریاها برخاسته، از طریق ابرها و باران به سوی زمین برمی گردد، یا این که در فواصل مختلف بارش باران تکرار می شود.  
به گودال هائی که آب باران در آن جمع می شود نیز، «رجع» می گویند، یا به خاطر جمع آب باران در آن، و یا به خاطر امواجی که بر اثر وزش نسیم بر سطح آن آشکار می گردد. (۱)  
«صَدْع» به معنی شکاف در اجسام صلب و سخت است، و با توجه به آنچه

---

۱ - «مفردات راغب»، ماده «رجع».



در معنی «رجع» گفته شد، آن را اشاره به شکافتن زمین های خشک و سخت، بعد از نزول باران، و رشد و نمو گیاهان دانسته اند.

در حقیقت، این دو سوگند اشاره ای است به احیای زمین های مرده به وسیله باران، که قرآن بارها آن را به عنوان دلیلی بر مسأله رستاخیز ذکر کرده است، مانند آیه ۱۱ سوره «ق»: «وَ أَحْيَيْنَا بِهٖ بَلَدَهُۥ مِثْلًا كَذٰلِكَ الْخُرُوْجُ» «ما به وسیله باران سرزمین مرده ای را زنده کردیم، خروج و قیام شما در قیامت نیز همین گونه است!»

به این ترتیب، تناسب روشنی در میان این سوگندها و آنچه سوگند به خاطر آن یاد شده وجود دارد، و این یکی از لطائف بلاغت قرآن است، که در میان سوگندها و آنچه برای آن سوگند یاد می کند، تناسب جالبی دیده می شود.

یا به تعبیر دیگر: همان گونه که در آیه ۵ سوره «حج»، به هنگام استدلال بر مسأله معاد، هم استدلال به مسأله آفرینش انسان از نطفه و تطورات جنین می کند، و هم استدلال به زنده شدن زمین های مرده بر اثر نزول باران، در این سوره (سوره طارق) نیز روی هر دو مسأله تکیه شده است.

بعضی، برای جمله «وَ السَّمٰوٰتِ ذٰتِ الرَّجْعِ» تفسیر دیگری نیز ذکر کرده اند، و آن تکرار گردش کواکب آسمان و بازگشت آنها به حالت نخستین در طی دوران های مختلف است، گردش زمین به دور خود و به دور خورشید، و حرکت سیارات منظومه شمسی، و حرکت طلوع و غروب حسی ماه و خورشید و ستارگان، همه حرکاتی است دارای بازگشت.

وجود این بازگشت ها نشانه ای است از بازگشت عمومی انسان ها به حیات، البته معنی اول تناسب بیشتری با مسأله شکافته شدن زمین و همچنین دلائل معاد دارد.

«قَوْلُ فَصْلٍ» به معنی سخنی است که میان حق و باطل جدائی می افکند، و

در اینجا به قرینه آیات گذشته:

جمعی آن را اشاره به معاد دانسته اند.

در حالی که جمع دیگری آن را اشاره به قرآن می دانند، و در بعضی از روایات معصومین (علیهم السلام) نیز به آن اشاره شده است.

البته، تعبیر از قیامت، به «یَوْمُ الْفَصْلِ» در آیات زیادی از قرآن به چشم می خورد. این احتمال نیز وجود دارد که: این تعبیر را اشاره به آیات قرآن بدانیم که در ضمن از معاد خبر می دهد، و به این ترتیب، جمع میان هر دو تفسیر می شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: **إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً! قُلْتُ فَمَا الْمَخْرَجُ مِنْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟!**

**قَالَ كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأٌ مَنْ قَبْلَكُمْ، وَ خَبْرٌ مَا بَعْدَكُمْ، وَ حُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ، هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ مَنْ تَرَكَهُ مِنْ جَبَّارٍ قَصَمَهُ اللَّهُ وَ مَنْ إِيْتَعَى الْهُدَى فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ:**

«به زودی فتنه ای در میان شما ظاهر می شود، عرض کردم: ای رسول خدا! راه نجات از آن چیست؟»

فرمود: قرآن است که اخبار پیشینیان و آیندگان و داوری میان شما در آن است، آن کلامی است که حق را از باطل جدا می کند، جدی است و شوخی نیست، هر جباری آن را ترک کند خداوند او را درهم می شکنند، و هر کس هدایت را در غیر آن جستجو کند، خداوند گمراهش می سازد»! (۱).

\*\*\*

۱ - «صحیح ترمذی» و «سنن دارمی»، طبق نقل «روح المعانی»، جلد ۳، صفحه ۱۰۰ و تفسیر «مراغی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۸.



سپس، برای تسلی خاطر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان از یکسو، و تهدید دشمنان اسلام از سوی دیگر می افزاید: «آنها پیوسته حيله می کنند و نقشه ها می ریزند» (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا).

\*\*\*

«و من نیز در برابر آنها چاره می کنم» و نقشه هاشان را نقش بر آب می نمایم (وَأَكِيدُ كَيْدًا).

\*\*\*

«حال که چنین است کافران را اندکی مهلت ده» تا عاقبت کار خویش را ببینند! (فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا).

آری، آنها پیوسته نقشه های شومی برای مبارزه با تو طرح می کنند:

گاه، از طریق استهزاء وارد می شوند.

گاه، به محاصره اقتصادی دست می زنند.

گاه، مؤمنان را شکنجه و آزار می کنند.

گاه، می گویند: به این قرآن گوش فرا ندهید، و به هنگام تلاوت آن قال و غوغا می کنند تا پیروز شوند.

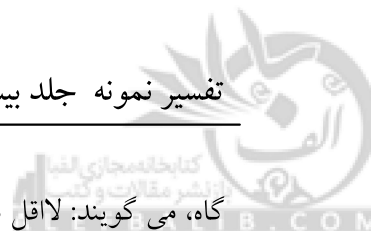
گاه، سحر و جادو می خوانند.

گاه، کاهنت می گویند.

گاه، دیوانه ات می شمردند.

گاه، در آغاز صبح ایمان می آورند و عصرگاهان کافر می شوند، تا گروهی را به دنبال خود بکشند.

گاه، می گویند: کسانی که دور تو را گرفته اند فقرا و بینویانند، آنها را دور کن تا ما با تو باشیم.



گاه، می گویند: لا اقل بعضی از خدایان ما را به رسمیت بشناس تا با تو همراه شویم. و گاه، نقشه تبعید یا قتل تو را می کشند.

خلاصه، هر لمحّه به شکلی و هر دم به لباسی درمی آیند، تا جمع تو را متفرق سازند، و یارانت را در فشار بگذارند، و یا تو را از میان بردارند و نور خدا را خاموش کنند.

ولی، اینها باید بدانند خدا اراده کرده است این نور عالمگیر شود، این نور الهی است که با پف کردن این و آن خاموش نمی شود.

این خورشید فروزان آسمان است، با چشم پوشی خفاشان از میان نمی رود، آنها نقشه می کشند و ما هم نقشه می کشیم.

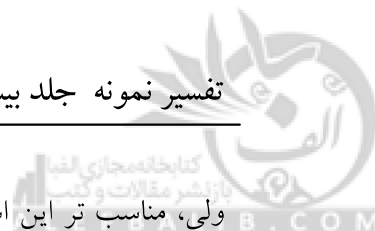
«کَیْدٌ» به گفته «راغب» در «مفردات»، نوعی چاره جوئی است (که پنهانی و از طریق آماده ساختن مقدمات بوده باشد)، و آن دو گونه است: «نکوهیده» و «پسندیده»، هر چند استعمال آن در مذموم بیشتر است، ولی در عین حال در ممدوح نیز به کار می رود، مانند: کَذَلِکَ کِذِّنا یُوسُفَ: «ما این گونه برای یوسف چاره جوئی کردیم». (۱)

منظور از «کید دشمنان» در آیه مورد بحث، روشن است که نمونه های آن را در بالا اشاره کردیم، و قرآن پر است از نقل توطئه های مودیانه و نقشه های شرورانه آنها، و اما در این که منظور از کید الهی در اینجا چیست؟

بعضی گفته اند: همان مهلت دادنی است که سرانجام منتهی به عذاب دردناک می شود. و بعضی آن را به معنی خود عذاب دانسته اند.

---

۱ - یوسف، آیه ۷۶.



ولی، مناسب تر این است که گفته شود: منظور همان الطافی است که شامل حال پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان می شد، و دشمنان اسلام را غافلگیر می ساخت، کوشش های آنها را از میان می برد، و توطئه های آنان را در هم می شکست، که نمونه هایش در تاریخ اسلام فراوان است.

در این آیات، مخصوصاً به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور می دهد: با آنها مدارا کن و به آنها مهلت ده و برای نابودیشان عجله مکن، بگذار به قدر کافی اتمام حجت شود، بگذار آنها که مختصر آمادگی دارند سرانجام به اسلام پیوندند.

اصولاً، عجله کار کسی است که از فوت فرصت ها و از دست رفتن امکانات می ترسد، و این درباره خداوند قاهر و قادر مفهوم ندارد.

قابل توجه این که: نخست می فرماید: *فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ* «کافران را مهلت ده» و بار دیگر تأکید کرده، می گوید: *أُمَّهَلَهُمْ* «آنها را مهلت ده» که یکی از باب «تفعیل» است و دیگری از باب «افعال»، و تکرار آن برای تأکید است، بی آن که لفظ عیناً تکرار شده باشد، تا بر گوش ها سنگین نیاید.

«رُوِّدًا» از ماده «رود» (بر وزن عود) به معنی رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ملایمت است.

و در اینجا معنی مصدری دارد، و توأم با «تصغیر» است یعنی، مختصر مهلتی به آنها ده. (۱) و به این ترتیب، خداوند در این جمله کوتاه، سه بار به پیامبرش دستور مدارا و مهلت به آنها می دهد، و این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در

۱ - بنابراین، «رُوِّدًا» در اینجا جانشین مفعول مطلق است، و در حقیقت مثل آن است که گفته شود: *أُمَّهَلَهُمْ إِمَهَالًا قَلِيلًا*.

و این که بعضی احتمال داده اند: «رُوِّدًا» در اینجا معنی امر دارد، و بنابراین، سه امر پی در پی آمده است، بعید به نظر می رسد؛ البته «روید» به معنی امر و به صورت اسم فعل آمده، ولی مناسب آیه مورد بحث با منصوب بودن این کلمه، همان است که مفعول مطلق باشد.



کارهای خود، مخصوصاً هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می گیرند، با حوصله، صبر و شکیبائی و دقت رفتار کنند، و از هر گونه شتابزدگی و کارهای بی نقشه یا بی موقع بپرهیزند.

به علاوه، در راه تبلیغ آئین حق همواره باید از عجله پرهیز کرد، تا تمام کسانی که احتمال هدایتشان می رود ایمان بیاورند، و نسبت به همه اتمام حجت شود.

این که: چرا این مهلت، کم و کوتاه شمرده شده است؟ یا به خاطر این است که: اسلام در مدت کوتاهی بر دشمنان پیروز شد، و نقشه های آنها را برهم زد که اولین ضربه را در میدان «بدر» چشیدند، سپس به زودی در میدان «احزاب»، «خیبر» و «صفین» و غیر آن نقشه های آنها منجر به شکست شد، و پایه های کاخ قدرتشان فرو ریخت، و در پایان عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نور اسلام تمام «جزیره العرب» را فرا گرفت، و قبل از گذشتن یک قرن، بر قسمت عمده جهان آن روز سایه افکند.

و یا به خاطر آن است که: عذاب قیامت نیز نزدیک است، و اصولاً آنچه قطعی و تخلف ناپذیر است، نزدیک محسوب می شود.

به هر حال، این سوره از سوگند به آسمان و ستارگان آغاز می شود، و با تهدید کافران توطئه گر و دشمنان حق و حقیقت پایان می یابد، و در لابلائی آن دلائلی بر معاد به طرزی زیبا و مؤثر، و بیانی لطیف پیرامون نظارت مراقبین الهی بر انسان ها، و تسلی و دلداری مؤمنان آمده که همگی با عباراتی بسیار کوتاه که در عین لطافت قاطعیت مخصوصی دارد، منعکس شده است.

\*\*\*



خداوندا! کید و مکر دشمنان را که در عصر و زمان ما فزونی گرفته، متوجه خودشان کن و نقشه های شومشان را نقش بر آب فرما!  
 پروردگارا! در آن روزی که سرائر و پنهانی ها آشکار می گردد، ما را شرمنده مساز!  
 بار الها! ما قوه و ناصری جز تو نداریم، ما را به غیر خودت واگذار مکن!

أَمِينٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره طارق (۱)



سوره اعلی

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

تاریخ شروع

۲۴ / شعبان المعظم / ۱۴۰۷





### محتوای سوره اعلی

این سوره، در حقیقت از دو بخش تشکیل یافته: بخشی که در آن روی سخن به شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است و دستوراتی را در زمینه تسبیح پروردگار، و ادای رسالت، به او می دهد، و اوصاف هفتگانه ای از خداوند بزرگ در این رابطه می شمرد. و بخش دیگری که از مؤمنان خاشع، و کافران شقی، سخن به میان می آورد، و عوامل سعادت و شقاوت این دو گروه را به طور فشرده در این بخش بیان می کند. و در پایان سوره، اعلام می دارد: این مطالب تنها در قرآن مجید نیامده است، بلکه حقایقی است که در کتب و صحف پیشین، صحف «ابراهیم و موسی»، نیز بر آن تأکید شده است.

\*\*\*

### فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره روایات فراوانی رسیده:

از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ حَرْفٍ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ مُحَمَّدٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ): «هر کسی سوره اعلی را بخواند، خداوند به عدد هر حرفی که بر ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه وآله) نازل کرده، ده حسنه به او عطا می فرماید». (۱) و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۳.



الأَعْلَىٰ فِي فَرَائِضِهِ أَوْ نَوَافِلِهِ قِيلَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَدْخُلِ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ! «کسی که سوره اعلی را در فرائض یا نوافل خود بخواند، روز قیامت به او گفته می شود:

از هر یک از درهای بهشت می خواهی وارد شو، ان شاء الله». (۱)

در روایات متعددی نیز آمده است: هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) یا ائمه هدی (علیهم السلام) آیه «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ» را می خواندند، بعد از آن به این دستور عمل کرده می فرمودند: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ». (۲)

و در روایت دیگری آمده: یکی از یاران علی (علیه السلام) می گوید: بیست شب پشت سر آن حضرت نماز خواندم، جز سوره «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ» را در نماز نمی خواند، و می فرمود: اگر می دانستید چه برکاتی در آن است، هر یک از شما در هر روز ده بار آن را تلاوت می کردید، و هر کس آن را بخواند گوئی کتب و صحف موسی و ابراهیم (علیهم السلام) را تلاوت کرده است». (۳)

خلاصه، از مجموعه روایاتی که در این زمینه رسیده استفاده می شود: این سوره از اهمیت خاصی برخوردار است، تا آنجا که در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: این سوره محبوب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يُحِبُّ هَذِهِ السُّورَةَ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ». (۴)

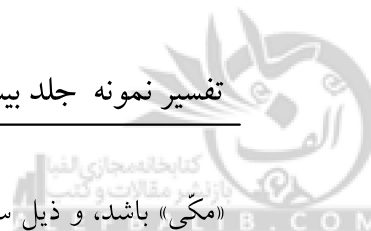
در این که: آیا این سوره در «مکه» نازل شده یا در «مدینه»؟ در میان مفسران گفتگو است: مشهور آن است که: این سوره در «مکه» نازل شده است، در حالی که بعضی معتقدند: «مدنی» است.

علامه «طباطبائی» (رحمة الله علیه) ترجیح می دهد: قسمت اول سوره

۱ و ۲ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۳۳.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۴۴.

۴ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۲.



«مکی» باشد، و ذیل سوره «مدنی»؛ چرا که در آن سخن از نماز و زکات است، و طبق تفسیری که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده، منظور «نماز عید فطر» و «زکات فطره» است، و می دانیم روزه ماه مبارک و نماز عید و زکات فطره در «مدینه» نازل شده است. (۱)

ولی، این احتمال وجود دارد که: دستور به نماز و زکات در بخش آخر این سوره، یک دستور عام باشد، هر چند نماز عید فطر و زکات فطره، یکی از مصادیق روشن آن محسوب می شود، و می دانیم: تفسیر به مصداق روشن، در روایات اهل بیت (علیهم السلام) بسیار فراوان است.

بنابراین، نظر مشهور که می گویند: تمام سوره «مکی» است بعید به نظر نمی رسد، به خصوص این که آیات آغاز و پایان سوره کاملاً از نظر مقاطع حروف هماهنگ است، و مشکل بتوان گفت قسمتی در «مکه» و قسمتی در «مدینه» نازل شده، در روایتی نیز آمده است: هر گروهی از مسلمانان وارد «مدینه» می شدند این سوره را برای مردم «مدینه» می خواندند. (۲)

و این احتمال که فقط صدر آن خوانده می شد، و ذیل آن در «مدینه» نازل شده بسیار بعید است.

\*\*\*

۱ - «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۸۶.

۲ - تفسیر «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۳۳۷ - این حدیث مفصل است که ما به مفهوم اجمالی آن اشاره کردیم.



- ۱ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى
- ۲ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى
- ۳ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى
- ۴ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى
- ۵ فَجَعَلَهُ نُجَاءً أَحْوَى

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - منزه شمار نام پروردگار بلند مرتبه ات را!

۲ - همان که آفرید و منظم کرد.

۳ - و همان که اندازه گیری کرد و هدایت نمود.

۴ - و آن کس که چراگاه را به وجود آورد.

۵ - سپس آن را خشک و تیره قرار داد.

تفسیر:

خداوند بزرگ را تسبیح گوی

این سوره، که در حقیقت عصاره مکتب انبیاء و دعوت پیامبران است از تسبیح و تقدیس

پروردگار شروع می شود، در آغاز، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله)



کرده می فرماید: «نام پروردگار بلند مرتبه ات را از هر عیب و نقص پاک بشمر» (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى).

جمعی از مفسران معتقدند: منظور از «اسم» در اینجا «مسمی» است. در حالی که جمعی گفته اند: منظور خود نام پروردگار است، البته نامی که دلالت بر مسمی می کند، و میان این دو تفسیر تفاوت چندانی نیست.

منظور این است که نام خداوند در ردیف نام بت ها قرار داده نشود، و ذات پاک او را از هر گونه عیب و نقص، و صفات مخلوق و عوارض جسم و جسمانیت، و هر گونه محدودیت و نقصان منزّه، بشمریم، نه همچون بت پرستان که نام او را در کنار نام بت های خود قرار می دهند، یا کسانی که او را جسم و جسمانی می شمردند.

تعبیر به «أَعْلَى» بیانگر این حقیقت است که: او از هر کس و هر چیز و هر چه تصور کنیم، و هر خیال و قیاس و گمان و وهم، و هر گونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است. تعبیر به: رَبِّكَ «پروردگارت» اشاره به این است: پروردگاری که تو مردم را به سوی او می خوانی، از پروردگار بت پرستان جدا است.

\*\*\*

و بعد از این دو توصیف (رَبِّ و أَعْلَى) در توضیح آن، پنج وصف دیگر را بیان می کند که همگی شرح ربوبیت اعلای پروردگار است، می فرماید: «همان خداوندی که آفرید و مرتب و منظم کرد» (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى).

«سَوَّى» از ماده «تسویه» به معنی نظام بخشیدن و مرتب نمودن است و مفهوم گسترده ای دارد که تمام نظامات جهان را شامل می شود، اعم از نظاماتی که بر منظومه ها و کواکب آسمان حاکم است، و یا آنچه بر مخلوقات زمینی،



مخصوصاً انسان از نظر جسم و جان، و این که بعضی از مفسران آن را تنها به نظام خاص دست و پا و چشم های انسان، و یا راست قامت بودن او تفسیر کرده اند، در حقیقت بیان مصداق محدودی از این مفهوم وسیع است.

به هر حال، نظام عالم آفرینش که بزرگترین منظومه های آسمانی را شامل می شود، تا موضوعات ساده ای همچون خطوط سر انگشت های انسان که در سوره «قیامت» به آن اشاره شده: «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۱) شاهد گویائی بر ربوبیت، و اثبات وجود پروردگار است، و در این تعبیر کوتاه یک دنیا مطلب نهفته است.

\*\*\*

بعد از مسأله آفرینش و نظم بندی خلقت، به موضوع برنامه ریزی برای حرکت کمالی، و هدایت موجودات در این مسیر، پرداخته، می افزاید: «همان کسی که تقدیر کرد و هدایت فرمود» (وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ).

منظور از «تقدیر»، همان اندازه گیری و تعیین برنامه های حرکت به سوی اهدافی است که، موجودات به خاطر آن آفریده شده اند.

منظور از «هدایت»، همان هدایت تکوینی است که به صورت انگیزه ها و قوانین بر موجودات حاکم ساخته (اعم از انگیزه های درونی و بروننی) می باشد. فی المثل، از یکسو، پستان مادر و شیر آن را برای تغذیه طفل آفریده و به مادر عاطفه شدید مادری داده.

و از سوی دیگر، در طفل انگیزه ای آفریده که او را به سوی پستان مادر می کشاند، و این آمادگی و جاذبه دو جانبه در مسیر هدف، در همه موجودات دیده می شود.

---

۱ - قیامت، آیه ۴.



خلاصه این که: دقت در ساختمان هر موجود، و مسیری را که در طول عمر خود طی می کند، به وضوح این حقیقت را نشان می دهد: برنامه ریزی دقیقی دارد، و دست هدایت نیرومندی پشت سر آن است، که آن را برای اجرای این برنامه ها کمک می کند، و این نشانه دیگری از ربوبیت پروردگار است.

البته، در مورد انسان غیر از برنامه هدایت تکوینی، نوع هدایت دیگری وجود دارد که از طریق وحی و ارسال انبیاء صورت می گیرد، و هدایت تشریحی نام دارد، و جالب این که: هدایت تشریحی انسان نیز در تمام زمینه ها مکمل هدایت تکوینی او است.

نظیر این معنی در آیات ۴۹ و ۵۰ «طه» نیز آمده است، آنجا که موسی (علیه السلام) در مقابل این سؤال «فرعون» که می گوید: «پروردگار شما کیست؟» (فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى؟) جواب می دهد: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى: «پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد، سپس رهبریش کرد».

مفهوم این سخن، در زمان «موسی بن عمران» یا نزول قرآن، گر چه اجمالاً معلوم بود، ولی امروز با پیشرفت علوم و دانش بشری در زمینه شناخت انواع موجودات، مخصوصاً جانداران و گیاهان، از هر زمان آشکارتر شده است، و هزاران هزار کتاب در زمینه این «تقدیر» و «هدایت تکوینی» نوشته شده، و در عین حال اعتراف می کنند، آنچه هنوز ناگفته مانده به مراتب بیشتر است.

\*\*\*

در مرحله بعد، اشاره به گیاهان و مخصوصاً مواد غذایی چهار پایان کرده، می افزاید: «آن کسی که چراگاه را به وجود آورد و از دل زمین بیرون فرستاد» (وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى).



تعبیر به «أَخْرَجَ» از ماده «اخراج»، اشاره به این است که: گوئی همه اینها در دل زمین وجود داشته، و خداوند آنها را بیرون فرستاده، بدیهی است تغذیه حیوانات، مقدمه ای است برای تغذیه انسان، و فایده آن سرانجام به انسان ها باز می گردد.

\*\*\*

و بعد می افزاید: «سپس خداوند آن را خشک و سیاه قرار داد» (فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى). «غُثَاء» در اصل، به معنی گیاهان خشکی است که روی سیلاب قرار می گیرد، همچنین به کف هائی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود «غُثَاء» می گویند، و این تعبیر به عنوان کنایه از هر چیزی که ضایع می شود و بیهوده از دست می رود استعمال می شود، و در آیه مورد بحث به معنی گیاهان خشکیده و در هم ریخته است.

«أَحْوَى» از ماده «حُوّه» (بر وزن قُوّه) به معنی رنگ سبز سیر، و گاه به معنی رنگ سیاه آمده است.

و هر دو به یک معنی باز می گردد؛ چرا که رنگ سبز سیر همواره متمایل به سیاهی است، و این تعبیر به خاطر آن است که گیاهان خشک، هنگامی که روی هم متراکم می شوند، تدریجاً میل به سیاهی پیدا می کنند.

انتخاب این تعبیر با این که در مقام بیان نعمت های الهی است، ممکن است به یکی از این سه علت بوده باشد:

۱ - نخست این که: این وضع گیاهان، بازگو کننده فنای دنیا است، و همیشه درس عبرتی برای انسان ها محسوب می شود، همان گیاهی که در فصل بهار سرسبز و خرم، با طراوت و نشاط آفرین بود، با گذشت چند ماه خشک،



بی فروغ، مرده و سیاه رنگ می شود، و با زبان حال بیانگر ناپایداری دنیا و گذشت سریع روزگار است.

۲ - دیگر این که: گیاهان خشکیده هنگامی که روی هم متراکم می شوند و می پوسند، تبدیل به نوعی کود طبیعی می شوند که به زمین قدرت کافی برای پرورش گیاهان تازه می دهد.

۳ - سوم این که: بعضی گفته اند: در این آیه اشاره ای است به مسأله پیدایش زغال سنگ از گیاهان و درختان؛ زیرا می دانیم زغال سنگ که یکی از مهم ترین منابع انرژی در کره زمین است، و بشر در زندگی روزمره و صنایع خود از آن استفاده فراوان کرده و می کند، باقیمانده گیاهان و درختانی است که میلیون ها سال قبل خشکیده و در زمین دفن شده، و با گذشت زمان متحجر و سیاه رنگ گشته است .

بعضی از دانشمندان معتقدند: مراتعی که امروز به صورت زغال سنگ مشاهده می شوند، حدود دویست و پنجاه میلیون سال قبل روئیده، سپس در دل زمین مدفون شده است! این مراتع به قدری زیادند که اگر مصرف فعلی زغال سنگ دنیا را در نظر بگیریم، نیاز بیش از چهار هزار سال مردم دنیا را تأمین می کند. (۱)

البته، تفسیر آیه به خصوص معنی اخیر، بعید به نظر می رسد، ولی آیه می تواند معنی جامعی داشته باشد که هر سه تفسیر در آن جمع گردد.

به هر حال، «غُثَاءُ أُخْوَى» (گیاهان خشکیده تیره رنگ) منافع زیادی در بر دارد، هم غذای مناسبی است برای زمستان حیوانات، هم وسیله ای است برای

---

۱ - تفسیر اخیر در کتاب «قرآن بر فراز اعصار»، نوشته «ع - نوفل»، ترجمه «بهرام پور» آمده است (صفحه ۱۲۳).



سوخت و سوز انسان، و هم کود مناسبی است برای زمین ها.

قابل توجه این که: در هفت توصیفی که در آیات فوق آمده (ربوبیت - علو - خلقت - تسویه - تقدیر - هدایت - رویاندن گیاهان) در حقیقت، مسأله ربوبیت عالی پروردگار با پنج وصف اخیر به نحو احسن تشریح شده است، که مطالعه آنها انسان را به خوبی به مقام ربوبیت والای خداوند آشنا می سازد، و نور ایمان را در دل او می افکند، مهم ترین نعمت های الهی را به طور اجمال بازگو می کند، و حس شکرگزاری را در آدمی برمی انگیزد.

\*\*\*

نکته:

مسأله «تقدیر» (اندازه گیری) و هدایت عمومی موجودات که در آیات فوق از مظاهر ربوبیت پروردگار شمرده شده، از مسائلی است که هر قدر زمان بر آن بگذرد و علم و دانش بشر پیشرفت کند، حقایق بیشتری از آن بروز می کند.

اکتشافات علمی به ما امکان می دهد: چهره های تازه، شگفت آور و شوق انگیزتری از این تقدیر و هدایت را در تمام ذرات جهان بنگریم.

بعضی از مفسران در اینجا با استناد به نوشته های دانشمند معروف «کریسی مورینسن» در کتاب «راز آفرینش انسان»، نمونه هائی از این راز بزرگ را در مورد هدایت حیوانات و انواع مختلف جانداران آورده است، که ذیلاً به قسمتی از آن با مختصر تغییر و تکمیل اشاره می شود:

۱ - پرندگان مهاجر، که گاهی در سال هزاران کیلومتر راه بر فراز اقیانوس ها و جنگل ها و بیابان ها می پیمایند، هرگز آشیانه خود را گم نمی کنند، و بعد از بازگشت درست به وطن اصلی باز می گردند، و همچنین زنبوران عسل هر قدر از کندوی خود دور شوند، و باد آنها را این طرف و آن طرف ببرد، باز دقیقاً به



آشپانه خود بر می گردند، در حالی که انسان برای بازگشت به وطن احتیاج به نشانه ها و آدرس های دقیق و راهنما دارد.

۲- حشرات، چشم های میکروسکوپی (ذره بین) دارند که ساختمان و قدرت دید آن انسان را به حیرت وا می دارد، در حالی که بازهای شکاری دارای چشم های تلسکوپی (دوربین) هستند.

۳- انسان، برای پیدا کردن راه خویش در شب، باید از منبع نور استفاده کند، ولی بسیاری از پرندگان در نهایت ظلمت و تاریکی شب، اهداف خود را می بینند، و این از طریق چشمانی است که در برابر اشعه «مادون قرمز» حساسیت دارد، و همچنین دستگاه رادار مانندی است که در وجود بعضی از آنها به ودیعه گذاشته شده است.

۴- سگ ها، به خاطر داشتن شامه اضافی می توانند هر حیوانی که در مسیر آنها باشد را از طریق بو بشناسند، در حالی که انسان حتی با وسائلی که در دست دارد قادر به چنین مطلبی نیست.

۵- تمام حیوانات، صداهائی را که شدت ارتعاش آن بیرون از قدرت سامعه ما است درک می کنند، و شنوائی آنها به مراتب از شنوائی ما دقیق تر است، هر چند انسان توانسته است این مطلب را با وسائل و ابزار علمی جبران کند، و صدای بال مگسی را که چندین کیلومتر از او دور است آن چنان بشنود که گوئی روی لاله گوش او قرار گرفته! و شاید این تفاوت قدرتی را که خداوند میان انسان و حیوان قائل شده، به خاطر همین است که انسان از طریق علم و عقل، قادر بر جبران ضعف هایش می باشد، ولی حیوانات چنین نیستند.

۶- نوعی ماهی کوچک است که سال ها در دریا زندگی می کند، سپس برای تخم ریزی به همان نهری که در آن متولد شده است باز می گردد، و بر ضد امواج



پیش می رود، موطن اصلی را که مناسب پرورش او است، بعد از سال ها در فاصله دوردستی

پیدا می کند!

۷- و از این عجیب تر، داستان بعضی از حیوانات آبی است که آنها عکس این مسیر را طی

می کنند.

\* \* \*

- ۶ سُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى  
 ۷ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى  
 ۸ وَ يُسِرُّكَ لِلْيُسْرَى  
 ۹ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى  
 ۱۰ سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى  
 ۱۱ وَ يَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَى  
 ۱۲ الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى  
 ۱۳ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى

ترجمه:

- ۶ - ما به زودی (قرآن را) بر تو می خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد.  
 ۷ - مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می داند.  
 ۸ - و ما تو را برای انجام هر کار خیر آماده می کنیم.  
 ۹ - پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد!  
 ۱۰ - به زودی آن که از خدا می ترسد متذکر می شود.  
 ۱۱ - اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گزیند.  
 ۱۲ - همان که در آتش بزرگ وارد می شود.  
 ۱۳ - سپس در آن آتش نه می میرد و نه زنده می شود!



ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم  
 در آیات گذشته، سخن از «ربوبیت» و «توحید» پروردگار بود، و به دنبال آن در آیات مورد  
 بحث، سخن از قرآن و «نبوت» پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، در آیات گذشته سخن از  
 «هدایت عمومی» موجودات بود، و در آیات مورد بحث، سخن از «هدایت نوع انسان» است، و  
 بالاخره، در آیات گذشته تسبیح پروردگارِ علیّیّ اعلیّ آمده بود، و در این آیات، از قرآن که  
 بیانگر این تسبیح است سخن به میان می آورد.  
 می فرماید: «ما به زودی (قرآن را) بر تو قرائت می کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد»  
 (سُنْفُرُتُكَ فَلَا تَنْسَى).

بنابراین، هنگام نزول وحی، عجله مکن، و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش! آن  
 کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسان ها بر تو فرستاده، هم او حافظ و نگاهبان آنها  
 است. آری، او نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می دارد، به طوری که هرگز گرد و غبار  
 نسیان بر آن نخواهد نشست.

این، نظیر مطلبی است که در آیه ۱۱۴ سوره «طه» آمده است: وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ  
 يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: «برای خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو  
 تمام شود عجله مکن، و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن».

و در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره «قیامت» می خوانیم: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ \* إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ  
 وَ قُرْآنَهُ: «زبان خود را به قرآن حرکت مده پیش از آن که وحی بر تو تمام شود \* بر ما است  
 که آن را جمع آوری کنیم و بر تو بخوانیم».

\*\*\*



پس از آن، برای اثبات قدرت خداوند و این که هر خیر و برکتی است از ناحیه او است می افزاید: (تو چیزی از آیات الهی را فراموش نمی کنی) «مگر آنچه را خدا بخواهد که او آشکار و پنهان را می داند» (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى).

مفهوم این تعبیر آن نیست که پیامبر(صلی الله علیه وآله) چیزی از آیات الهی را فراموش می کند، و الا از گفتار او سلب اطمینان خواهد شد، بلکه هدف، بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی از سوی خدا است، و لذا هر لحظه بخواهد می تواند آن را از پیامبرش بگیرد، و یا به تعبیر دیگر: هدف، بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی پیامبرش(صلی الله علیه وآله) است.

این آیه، در حقیقت شبیه چیزی است که درباره خلود بهشتیان در آیه ۱۰۸ سوره «هود» آمده است: وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّاتِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ:

«سعادتمندان همیشه در بهشت خواهند بود، مادام که آسمان ها و زمین بر پا است، مگر آنچه را پروردگار تو بخواهد، این عطائی است که هرگز قطع نمی شود».

مسلم است که: بهشتیان هرگز از بهشت بیرون نمی روند، و ذیل آیه، خود گواه این موضوع است، بنابراین، جمله «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» اشاره به حاکمیت اراده و قدرت خداوند، و ارتباط همه چیز به مشیت و خواست او است، هم در آغاز پیدایش و هم در بقاء.

از جمله اموری که بر این معنی گواهی می دهد، این است که: حفظ بعضی از مسائل و فراموشی بعضی دیگر در همه انسان ها وجود دارد، و این امتیازی نیست که خداوند آن را به عنوان یک موهبت برای پیامبرش بیان کند، بنابراین،



منظور حفظ تمامی آیات قرآن و احکام و معارف اسلام است.

بعضی نیز گفته اند: منظور از این استثناء، آیاتی است که هم محتوا و هم تلاوت آن هر دو نسخ شده است. (۱)

ولی، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، اصولاً، وجود چنین آیاتی ثابت نیست. بعضی نیز احتمال داده اند: استثناء از مسأله قرائت باشد، بنابراین، مفهوم آیه چنین می شود: «ما به زودی بر تو قرائت می کنیم و آیات خود را بیان می داریم، مگر آیاتی که پروردگارت اراده کرده که در علم مخزون او مکتوم باشد» این تفسیر نیز با توجه به سیاق آیه، بعید به نظر می رسد.

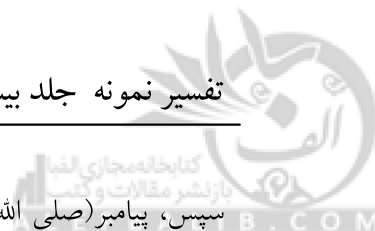
جمله «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ مَا يَخْفَى»، در حقیقت بیان علت مطلبی است که در جمله «سُنْفُرُكُ» آمده است، اشاره به این که: خداوندی که از تمام حقایق آشکار و پنهان با خبر است، آنچه مورد نیاز بشر بوده و هست، از طریق وحی به تو القا می کند، و چیزی را در این زمینه فروگذار نخواهد کرد.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور این است که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) در گرفتن وحی عجله نکند، و از نسیان و فراموشکاری بیم نداشته باشد؛ چرا که خداوند عالم به حقایق آشکار و پنهان، وعده داده است او چیزی را فراموش نکند.

به هر حال، این یکی از معجزات پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) است که آیات و سوره های طولانی را با یک بار تلاوت جبرئیل به خاطر می سپرد، و همیشه به خاطر داشت، و چیزی را فراموش نمی کرد.

\*\*\*

۱ - توضیح این که: آیاتی از قرآن که به طور موقت احکامی را بر مسلمانان الزام می فرمود، پس از پایان مدت حکم، گاه حکم آن نسخ می شد، ولی اصل آیه و تلاوت آن منسوخ نمی شد، ولی گاه، هم حکم و هم تلاوت، هر دو نسخ می گردید، یعنی نمی بایست جزء قرآن به حساب آید.



سپس، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را دلداری داده، می افزاید: «ما تو را به انجام هر کار خیری توفیق می دهیم و کارها را بر تو آسان می سازیم» (وَأَيُّسِّرُكَ لِلْيُسْرَى). (۱)

و به تعبیر دیگر: هدف، بیان این حقیقت است: در راهی که تو در پیش داری مشکلات و سختی ها فراوان است، هم در راه گرفتن وحی و حفظ آن، هم در تبلیغ رسالت و ادای آن، و هم در انجام کارهای خیر و عمل به آن، ما در تمام این امور (دریافت وحی و ابلاغ و نشر و تعلیم و عمل کردن به آن) به تو یاری می دهیم و مشکلات را بر تو آسان می سازیم.

این جمله، ممکن است اشاره به محتوای دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، تکالیف و برنامه های الهی نیز باشد، یعنی محتوای آن آسان، و شریعت او شریعت سمحه سهله است، و تکالیف شاق و کمرشکن در این آئین الهی وجود ندارد.

بنابراین، آیه فوق مفهوم بسیار وسیعی دارد، هر چند بسیاری از مفسران آن را در یکی از ابعادش محدود کرده اند.

و به راستی، اگر یاری، توفیق و نصرت الهی نبود، پیروزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر آن همه مشکلات غیر ممکن بود.

زندگانی خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز نمونه کاملی از تعلیم این حقیقت بود.

او، در هیچ چیز، اعم از لباس، خوراک، مرکب و وسائل زندگی، سخت گیر نبود، هر غذای مناسبی را تناول می فرمود، هر گونه لباسی را که زندگی نداشت می پوشید، گاه در بستر می آرمید، گاه روی فرش، و گاه حتی روی شن های بیابان، و از هر گونه تعلق و تقیدی آزاد بود.

\*\*\*

۱ - بعضی گفته اند: مفهوم آیه در واقع «أَيُّسِّرُ الْيُسْرَى لَكَ» می باشد که به عنوان تأکید تقدیم و تأخیری در آن انجام گردیده، «وَأَيُّسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» شده، البته در صورتی که «أَيُّسِّرُكَ» به معنی «نَوْفُؤُكَ» نباشد، و الا نیازی به تقدیم و تأخیر ندارد (دقت کنید).



بعد از بیان موهبت وحی آسمانی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، و وعده توفیق و تسهیل امور برای او، به ذکر مهم ترین وظیفه او پرداخته، می فرماید: «پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد» (فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى).

بعضی گفته اند: منظور این است: تذکر به هر حال سودمند است، و افرادی که به هیچ وجه از آن منتفع نشوند کم اند، به علاوه حداقل موجب اتمام حجت بر منکران می شوند، که این خود منفعت بزرگی است. (۱)

در حالی که بعضی عقیده دارند: آیه محذوفی دارد و مفهومش این است تذکر ده، خواه مفید باشد یا نباشد، «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى أَوْ لَمْ تَنْفَعْ» و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۸۱ سوره «نحل» آمده است: «وَجَعَلَ لَكُمُ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ:» «خداوند برای شما پیراهن هائی قرار داد که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کند» در این آیه، فقط «گرما» ذکر شده و «سرما» به قرینه مقابله معلوم می شود.

ولی، بعضی از مفسران اصرار دارند که «جمله شرطیه» در اینجا مفهوم دارد، و منظور این است که در آن جائی باید تذکر دهی که مفید است، و در آنجا که هیچ فایده ای ندارد، لازم نیست. این احتمال نیز داده شده که: «إِنْ» در اینجا «شرطیه» نباشد، بلکه به معنی «فَدَّ»، و برای تأکید و تحقیق است، و مفهوم جمله این است: تذکر ده که تذکر مفید و سودمند است. از میان این چهار تفسیر، تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

۱ - و این که قرآن می گوید: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: «برای آنها یکسان است چه اندازشان کنی یا نکنی» (بقره، آیه ۶)، تنها در مورد اقلیتی از مردم است، و گرنه اکثریت خواه، ناخواه تحت تأثیر سخنان بلیغ و رسا واقع می شوند، منتها بعضی زیادتر، بعضی کمتر، و بعضی بسیار کمتر، ولی به هر حال، سخنان سنجیده غالباً اثر دارد، بنابراین، جمله شرطیه در اینجا از قبیل قید غالبی است که مفهوم ندارد.



برنامه عملی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز گواه بر این است که: او برای تبلیغات و تذکرات خود هیچ قید و شرطی قائل نبود، و همگان را وعظ می کرد و انذار می نمود.

\*\*\*

در آیات بعد، به عکس العمل مردم در برابر تذکر، وعظ و انذار پرداخته، و آنها را به دو گروه تقسیم می کند: می فرماید: «به زودی آنها که از خدا می ترسند و احساس مسئولیت می کنند، متذکر می شوند» (سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى).

آری، تا روح «خشیت» و ترس، و یا به تعبیر دیگر روح «حق طلبی» و «حق جوئی» که مرتبه ای از تقوا است در انسان وجود نداشته باشد، از مواعظ الهی و تذکرات پیامبران نفعی نمی برد، لذا در آغاز سوره «بقره»، قرآن را مایه هدایت برای پرهیزگاران شمرده، می گوید: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ».

\*\*\*

و در آیه بعد، به گروه دوم پرداخته می افزاید: «اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گزینند» (وَ يَتَجَبَّبُهَا الْأَشَقَى). (۱)

در بعضی از روایات آمده است: «ابن عباس» می گوید: آیه «سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى» درباره «عبدالله بن ام مکتوم» آن مرد نابینای پاکدل حق طلب نازل شده. (۲) و بعضی گفته اند: آیه «وَ يَتَجَبَّبُهَا الْأَشَقَى» درباره «ولید بن مغیره» و «عتبه بن ربیع» است که از سران شرک و کفر بودند. (۳)

۱ - ضمیر در «يَتَجَبَّبُهَا» به «ذُكْرَى» برمی گردد که در آیات قبل آمده است (دقت کنید).

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۰ (جلد ۲۰، صفحه ۲۰، چاپ مؤسسه التاریخ العربی بیروت).

۳ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۰ (جلد ۲۰، صفحه ۲۰، چاپ مؤسسه التاریخ العربی بیروت) - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۲۴۳، ذیل آیه مورد بحث.



بعضی گفته اند: منظور از «أشقی» در اینجا معاندین و دشمنان حق است؛ چرا که مردم سه گروهند: گروهی عارف و آگاه، گروهی متوقف و شک، و گروهی معاند، و طبیعی است که گروه اول و دوم از تذکرات منتفع می شوند، تنها گروه سوم اند که بهره مثبتی نمی گیرند، و تنها تأثیر تذکر در مورد آنها همان اتمام حجت است.

ضمناً، از این آیه استفاده می شود: پیامبر(صلی الله علیه وآله) گروه سوم را هم نیز مشمول تذکرات خود قرار می داد، ولی آنها دوری می کردند و چهره بر می تافتند.

قابل توجه این است که: در این دو آیه «شقاوت» نقطه مقابل «خشیت» قرار داده شده، در حالی که قاعدتاً باید در مقابل سعادت قرار گیرد، و این به خاطر آن است که: ریشه اصلی سعادت و خوشبختی انسان، همان احساس مسئولیت و خشیت است.

\*\*\*

و در آیه بعد، سرنوشت گروه اخیر را چنین بیان می کند: «همان شقاوت مندی که در آتش بزرگ دوزخ وارد می شود، و در آن جای می گیرد» (الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى).

\*\*\*

«سپس در آن آتش برای همیشه می ماند، نه می میرد، و نه زنده می شود» (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى).

یعنی، نه می میرد که آسوده گردد، و نه حالتی را که در آن است می توان زندگی نام نهاد، بلکه، دائماً در میان مرگ و زندگی دست و پا می زند، و این بدترین بلا و مصیبت برای آنها است.

در این که: منظور از: النَّارَ الْكُبْرَى «آتش بزرگ» چیست؟ جمعی گفته اند:



منظور، پائین ترین طبقه جهنم و اسفل السافلین است؛ چرا چنین نباشد که آنها شقی ترین و معاندترین مردم بودند، و عذاب آنها نیز باید سخت ترین و هولناک ترین عذاب باشد. ولی، بعضی گفته اند: توصیف این آتش به «کُبْرَى» در مقابل آتش «صُعُورَى» است، یعنی آتش های این دنیا می باشد، همان گونه که در حدیثی آمده: امام صادق (علیه السلام) فرمود: إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءٍ مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ، وَقَدْ أُطْفِئَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ التَّهَبَتْ وَكَوْلًا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيُّ أَنْ يُطِيقَهَا:

«این آتش شما جزئی از هفتاد جزء، از آتش دوزخ است، که هفتاد مرتبه با آب خاموش شده، باز شعله‌ور گردیده و اگر چنین نبود، هیچ انسانی قدرت تحمل آن را نداشت و نمی توانست در کنار آن قرار گیرد». (۱)

در دعای معروف «کمیل» که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) منقول است درباره مقایسه آتش دنیا و آخرت می خوانیم: عَلِيُّ أَنْ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْتَهُ يَسِيرٌ بَقَائُهُ قَصِيرٌ مُدَّتُهُ: «این بلا و مکروهی است که توقف آن کم و بقایش مختصر و مدتش کوتاه است».

\*\*\*

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۲۸۸، حدیث ۲۱.

- ۱۴ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى  
 ۱۵ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى  
 ۱۶ بَلْ تُؤَثِّرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا  
 ۱۷ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى  
 ۱۸ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى  
 ۱۹ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى

ترجمه:

- ۱۴ - به یقین آن که پاکی جست، رستگار شد.  
 ۱۵ - و نام خدایش را یاد کرد سپس نماز خواند!  
 ۱۶ - ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید.  
 ۱۷ - در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است!  
 ۱۸ - این دستورها در کتب آسمانی پیشین (نیز) آمده است.  
 ۱۹ - در کتب ابراهیم و موسی.

تفسیر:

برنامه ای که در همه کتب آسمانی آمده در آیات قبل، اشاره ای به مجازات سخت کفار معاند، و دشمنان حق شده بود، و در آیات مورد بحث، به نجات اهل ایمان و عوامل این نجات اشاره می کند، نخست، می فرماید: «مسلماً رستگار می شود کسی که خود را تزکیه کند»

\* \* \*

«و نام پروردگارش را به یاد آورد و به دنبال آن نماز بخواند» (وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى).  
 به این ترتیب، عامل فلاح و رستگاری و پیروزی و نجات را سه چیز می‌شمرد: «تزکیه»، «ذکر  
 نام خداوند» سپس «به جا آوردن نماز».

در این که منظور از «تزکیه» چیست؟ تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده‌اند:  
 نخست این که: منظور پاکسازی روح از شرک است، به قرینه آیات قبل، و نیز به قرینه این که  
 مهم‌ترین پاکسازی همان پاکسازی از شرک است.

دیگر این که: منظور، پاکسازی دل از رذائل اخلاقی و انجام اعمال صالح است، به قرینه آیات  
 فلاح در قرآن مجید از جمله آیات آغاز سوره «مؤمنون» که فلاح را در گرو اعمال صالح  
 می‌شمرد، و به قرینه آیه ۹ سوره «شمس» که بعد از ذکر مسأله تقوا و فجور می‌فرماید: قَدْ  
 أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا: «رستگار شد کسی که نفس خود را از فجور و اعمال زشت پاک کرد و به  
 زینت تقوا بیاراست».

دیگر این که: منظور «زکات فطره» در روز عید فطر است، که نخست باید زکات را پرداخت و  
 بعد نماز عید را به جا آورد، چنان که در روایات متعددی از امام صادق (علیه السلام) این معنی  
 نقل شده است. (۱)

همین معنی، در منابع اهل سنت از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) روایت شده. (۲)  
 در اینجا این سؤال مطرح است که: سوره «اعلی» سوره «مکی» است، و در «مکه» نه زکات  
 فطره مقرر شده بود، و نه روزه ماه مبارک، و نه مراسم نماز عید

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۵۶، احادیث ۱۹ و ۲۰.

۲- «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۰ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۷۴۰.

در پاسخ این سؤال، بعضی گفته اند: هیچ مانعی ندارد آغاز این سوره در «مگه» نازل شده باشد و پایانش در «مدینه».

این احتمال نیز قویاً وجود دارد که: تفسیر فوق از قبیل بیان یک مصداق روشن و تطبیق آیه بر فرد واضح باشد.

بعضی نیز «تزکیه» را در اینجا به معنی دادن صدقه مالی دانسته اند.

مهم این است که: «تزکیه» معنی وسیعی دارد که همه این مفاهیم را در بر می گیرد، هم پاکسازی روح از آلودگی شرک، هم پاکسازی از اخلاق رذیله، هم پاکسازی عمل از محرمات، و هر گونه ریا، و هم پاکسازی مال و جان به وسیله دادن زکات در راه خدا؛ زیرا طبق آیه: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا: «از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر تا آنها را به وسیله آن پاکسازی و تزکیه کنی» (۱) دادن زکات سبب پاکی روح و جان است.

بنابراین، تمام تفسیرها ممکن است در معنی گسترده آیه، جمع باشد.

قابل توجه این که: در آیات فوق، نخست سخن از تزکیه و بعد ذکر پروردگار و سپس نماز است.

به گفته بعضی از مفسران، مراحل عملی مکلف سه مرحله است:

نخست، «ازاله عقائد فاسد از قلب»، سپس «حضور معرفه الله و صفات و اسماء او در دل»، و سوم «اشتغال به خدمت»، آیات فوق در سه جمله کوتاه به این سه مرحله اشاره کرده است. (۲) این نکته نیز قابل توجه است که: «نماز» را فرع بر «ذکر پروردگار» می شمرد، این به خاطر آن است که: تا به یاد او نیفتد و نور ایمان در دل او

۱ - توبه، آیه ۱۰۳.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۴۷.



پرتوافکن نشود، به نماز نمی ایستد، به علاوه، نمازی ارزشمند است که توأم با ذکر او و ناشی از یاد او باشد، و این که بعضی ذکر پروردگار را تنها به معنی «اللّه اکبر» یا «بسم اللّه الرحمن الرحیم» که در آغاز نماز گفته می شود، تفسیر کرده اند، در حقیقت بیان مصداق هائی از آن است.

\*\*\*

سپس، به عامل اصلی انحراف از این برنامه فلاح و رستگاری اشاره کرده، می افزاید: «بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید» (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

\*\*\*

«در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است» (وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

و این، در حقیقت همان مطلبی است که در احادیث نیز آمده: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ: «محبت دنیا سرچشمه هر گناهی است».(۱)پ

در حالی که، هیچ عقلی اجازه نمی دهد انسان «سرای باقی» را به «متاع فانی» بفروشد، و این لذات مختصر و آمیخته با انواع درد و رنج را بر آن همه نعمت جاویدان و خالی از هرگونه ناملائمات مقدم بشمرد.

\*\*\*

و سرانجام، در پایان سوره، می فرماید: «این دستوراتی که گفته شد، منحصر به این کتاب آسمانی نیست، بلکه در صحف و کتب پیشین نیز آمده است» (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى).

\*\*\*

۱ - این حدیث با عبارات مختلف از «امام صادق»(علیه السلام) و «امام سجاد» علی بن الحسین(علیه السلام)، بلکه از همه انبیاء نقل شده است، و این دلیل بر اهمیت فوق العاده آن است (نور الثقلین، جلد ۵، صفحات ۵۵۶ و ۵۵۷).



«صُحُفٍ وَ كُتُبٍ اِبْرَاهِيمَ، وَ مُوسَى» (صُحُفٍ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى). (۱)

در این که مشار الیه «هذا» چیست؟ نظرات گوناگونی وجود دارد:

جمعی گفته اند: اشاره به دستورات اخیر در زمینه «تزکیه»، «نماز» و «مقدم نشمردن حیات دنیا بر آخرت» است؛ چرا که اینها از اساسی ترین تعلیمات همه انبیاء بوده، و در تمام کتب آسمانی آمده است.

بعضی دیگر آن را اشاره به تمام «سوره» می دانند؛ چرا که از توحید شروع می شود، و با نبوت ادامه می یابد، و به برنامه های عملی ختم می شود.

به هر حال، این تعبیر نشان می دهد: محتوای پر اهمیت این سوره، یا خصوص آیات اخیر، از اصول اساسی عالم ادیان، و از تعلیمات بنیادی همه انبیاء و پیامبران است، و این خود نشانه ای است از عظمت سوره و از اهمیت این تعلیمات.

«صُحُفٍ» جمع «صحیفه» در اینجا به معنی لوح، یا صفحه ای است که چیزی بر آن می نویسند. آیات فوق، نشان می دهد: حضرت ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) نیز دارای کتاب های آسمانی بوده اند.

در روایتی از «ابودر» می خوانیم که می گوید: به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) عرض کردم انبیاء چند نفر بودند؟

فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار نفر.

گفتم: رسولان آنها چند نفر بودند؟

فرمود: سیصد و سیزده نفر، و بقیه فقط «نبی» بودند.

۱ - ممکن است «صُحُفٍ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» توضیحی برای «الصُّحُفِ الْاُولَى» باشد، این احتمال نیز وجود دارد که بیان و مصداق روشن آن باشد، در صورت اول، همه کتب انبیای پیشین را شامل می شود، و در صورت دوم، تنها صحف ابراهیم و موسی را.





تن پروری، انتقام جوئی، و مانند اینها، گاه، چنان طوفانی در روح انسان ایجاد می کند که تمام معلومات او را بر باد می دهد، و حتی گاه، حس تشخیص او را از میان می برد، و در نتیجه، حیات دنیا را بر آخرت مقدم می دارد.

این که در روایات اسلامی کراراً حبّ دنیا به عنوان سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است، یک واقعیت عینی و محسوس است که در زندگی خود و دیگران بارها آن را آزموده ایم. بنابراین، برای قطع ریشه های گناه، راهی جز این نیست که حبّ و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم.

باید به دنیا همچون وسیله ای، گذرگاهی، پلی، و یا همچون مزرعه ای بنگریم. ممکن نیست عاشقان دنیا بر سر دو راهی «وصول به متاع این جهان و نیل به رضای خدا»، دومی را مقدم شمرند.

اگر پرونده های جنائی را بنگریم، واقعیت حدیث فوق را در آنها به خوبی مشاهده می کنیم. هنگامی که علل جنگ ها، خونریزی ها، کشت و کشتارها (حتی میان برادران و دوستان) را مورد توجه قرار می دهیم، جای پای حبّ دنیا در همه آنها مشهود و نمایان است. اما، چگونه می توان حبّ دنیا را از دل بیرون کرد، با این که ما همه فرزند دنیائیم، و علاقه فرزند به مادر، یک امر طبیعی است؟!

این نیاز به آموزش فکری، فرهنگی و عقیدتی، و سپس تهذیب نفس دارد. و از جمله اموری که می تواند بالاترین کمک را به سالکان راه در این مسیر کند، ملاحظه عاقبت کار دنیاپرستان است.



فراعه با آن همه قدرت و امکانات مالی، سرانجام چه کردند؟

قارون از این همه گنج هائی که کلید آنها را چندین انسان نیرومند به زحمت می کشیدند، چه اندازه با خود برد؟!

قدرت های عظیمی را که در عصر و زمان خود به چشم خود دیدیم، که با نسیمی دفتر زندگیانشان بر هم خورد، و با یک گردش لیل و نهار از تخت قدرت فرو افتادند، و کاخ ها و ثروت هایشان را گذاردند و گریختند، و یا زیر خاک پنهان شدند، خود بهترین واعظ و معلم ماست.

این سخن دامنه دار را با حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهما السلام) که بسیار رسا و گویا است پایان می دهیم:

از حضرتش پرسیدند: افضل اعمال نزد خدا چیست؟

فرمود: ما مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا: «هیچ عملی بعد از معرفت خداوند و رسولش افضل از دشمنی با دنیا نیست»!

آنگاه افزود: زیرا برای حب دنیا شعب بسیاری است، و معاصی نیز شعب بسیاری دارد، اولین چیزی که با آن معصیت خدا شد، تکبر ابلیس بود، در آن زمان که ابا کرد، «تکبر» ورزید و از کافران شد.

سپس «حرص» بود که سرچشمه معصیت (و ترک اولای) آدم و حوا گشت، در آن زمان که خداوند متعال به آنها فرمود: «از هر جای بهشت می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ستمکاران خواهید بود» ولی آنها به سراغ چیزی رفتند که به آن نیاز نداشتند! و همین برای فرزندان آنها تا روز قیامت باقی ماند؛ چرا که غالب چیزهائی را که انسان می طلبد به آن نیازی ندارد (نیازها غالباً منشأ گناه نیستند، آنچه منشأ گناه است، هوس ها و امور زائد بر



نیاز است)، سپس «حسد» بود که سرچشمه گناه فرزند آدم شد، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند.

و از شعب آن، حبّ زنان، حبّ دنیا، (۱) حبّ ریاست، حبّ راحتی، حبّ سخن، حبّ برتری، و حبّ ثروت است، اینها هفت خصلتند که همگی در حبّ دنیا جمع اند، و لذا، پیامبران و دانشمندان بعد از آگاهی بر این حقیقت، گفته اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (۲).

\*\*\*

خداوندا! حبّ دنیا که ریشه همه گناهان است را از دل ما بیرون ببر!  
 پروردگارا! خودت در مسیر پر پیچ و خم تکامل، دست ما را بگیر، و به سرمنزل مقصود  
 هدایت فرما!

بار الها! تو از پنهان و آشکار آگاهی، گناهان مخفی و آشکار ما را به لطف و کرمت ببخشا!

أَمِينٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره اعلیٰ (۳)

آغاز ماه مبارک رمضان ۱۴۰۷

۱ - به نظر می رسد: منظور از «حبّ دنیا» در اینجا «حبّ بقاء در دنیا» بوده باشد، که آن یکی از شعب هفت گانه محسوب می شود و معمولاً در شکل «طول امل و درازی آرزوها» ظاهر می گردد (دقت کنید).

۲ - «اصول کافی»، جلد ۲، باب «حبّ الدنيا و الحرص علیها»، حدیث ۸ - در همین باب از «اصول کافی»، ۱۷ روایت در این زمینه نقل شده است که بسیار آموزنده است.

۳ - تصحیح: ۲۵ / ۳ / ۱۳۸۳.



سوره غاشیة

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۲۶ آیه است

تاریخ شروع

۱ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷





محتوای سوره غاشیه

این سوره که از سوره های «مکّی» است، عمدتاً بر سه محور دور می زند: محور اول بحث «معاد» است، مخصوصاً کیفرهای دردناک مجرمان و پاداش های شوق انگیز مؤمنان.

محور دوم بحث «توحید» است، که با اشاره به آفرینش آسمان و خلقت جبال و زمین و توجه انسان ها به این سه موضوع اسرارآمیز، بیان شده. و محور سوم بحث از «نبوت» و گوشه ای از وظائف پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است، و در مجموع، اهداف سوره های «مکّی» را که تقویت مبانی ایمان و اعتقاد است تعقیب می کند.

\*\*\*

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا حَسَبَهُ اللَّهُ حِسَاباً يَسِيرًا: «هر کس آن را تلاوت کند خداوند حساب او را در قیامت آسان می کند».(۱)

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسی که مداومت بر قرائت این سوره در نمازهای فریضه یا نافله کند، خداوند او را تحت پوشش رحمت خود در دنیا و آخرت قرار می دهد، و در قیامت او را از عذاب آتش امان می بخشد».(۲)

مسئلاً این همه ثواب و فضیلت، در صورتی عائد می شود که تلاوت، انگیزه اندیشه و عمل گردد.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۷۷.



- ۱ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ
- ۲ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ
- ۳ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ
- ۴ تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً
- ۵ تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ
- ۶ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ
- ۷ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - آیا داستان غاشیه (روز قیامت) به تو رسیده است؟!
- ۲ - چهره هائی در آن روز ذلت بارند.
- ۳ - آنها که پیوسته عمل کرده و رنج (بی فایده) برده اند.
- ۴ - و در آتش سوزان وارد می گردند.
- ۵ - از چشمه ای بسیار داغ به آنان می نوشانند.
- ۶ - غذائی جز از ضریح (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند.
- ۷ - غذائی که نه آنها را فربه می کند و نه از گرسنگی می رهانند!

خستگان بی نصیب!

در آغاز این سوره، به نام تازه ای درباره قیامت برخورد می کنیم که آن «غاشیه» است، می فرماید:

«أَيَا دَاغِشِيَّةَ غَاشِيَةٍ بِه تُو رَسِيْدَه اِسْت»؟! (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ).

«غاشیه» از ماده «غشاوه» به معنی پوشاندن است، انتخاب این نام برای قیامت، به خاطر آن است که: حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار می دهد. بعضی، گفته اند: به خاطر آن است که خلق اولین و آخرین در آن روز برای حساب جمع می شوند.

و نیز گفته اند: منظور آتشی است که چهره های کفار و مجرمان را می پوشاند. ولی، تفسیر اول از همه مناسب تر است.

ظاهر این است: مخاطب در این آیه شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، و ذکر این جمله به صورت استفهام از شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای بیان عظمت و اهمیت آن روز بزرگ است.

بعضی، نیز احتمال داده اند: مخاطب در این آیه هر انسانی است، ولی این معنی بعید به نظر می رسد.

\*\*\*

پس از آن، به بیان چگونگی حال مجرمان پرداخته، می گوید: «چهره هائی در آن روز خاشع و ذلت بار است» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ).

ذلت و ترس از عذاب و کیفرهای عظیم آن روز تمام وجود آنها را فرا گرفته، و از آنجا که حالات روحی انسان بیش از همه جا در چهره او منعکس می شود، اشاره به خوف و ذلت و وحشتی می کند که سراسر چهره آنها را می پوشاند.



بعضی نیز گفته اند: منظور از «وَجُوه» در اینجا بزرگان و سردمداران کفر است، که در ذلت عمیقی فرو می روند، ولی، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

\*\*\*

آنگاه می افزاید: «اینها کسانی هستند که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند» (عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ). تلاش و کوشش زیادی در زندگی دنیا به خرج داده، ولی در حقیقت هیچ فایده ای جز خستگی نصیبشان نشده، نه عمل مقبولی در درگاه خدا دارند، نه چیزی از آن همه ثروت هائی که اندوخته اند با خود برده اند، نه نام نیکی از خود به یادگار گذارده اند، و نه فرزند صالحی، آنها زحمتکشان خسته و بینوايند، و چه تعبیر رسائی است جمله «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» در حق آنان. بعضی در تفسیر این جمله گفته اند: منظور این است: در این دنیا عمل می کنند، اما خستگی و رنج در آخرت می برند!

و بعضی گفته اند: مجرمان را در دوزخ وادار به انجام اعمال شاقه و طاقت فرسا می کنند، تا عذاب بیشتری ببینند.

اما تفسیر اول از میان این سه تفسیر، صحیح تر به نظر می رسد.

\*\*\*

سرانجام «این زحمتکشان خسته و بیهوده گر، وارد آتش داغ و سوزان می شوند و با آن می سوزند» (تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً).

«تَصَلَّى» از ماده «صَلَّى» (بر وزن نَفَى)، به معنی ورود در آتش و ماندن و سوختن با آن است. (۱)

\*\*\*

---

۱ - «صَلَّى بِالنَّارِ» أَيْ «لَزِمَهَا وَاحْتَرَقَ بِهَا».



ولی، مجازات آنها به همین جا ختم نمی‌گردد، بلکه هنگامی که بر اثر حرارت آتش تشنه می‌شوند «از چشمه ای فوق العاده سوزان به آنها می‌نوشانند» (تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ). «آيَةُ» مؤنث «آنی» از ماده «أني» (بر وزن حُلِيٍّ)، به معنی تاخیر افکندن است، و برای بیان فرا رسیدن وقت چیزی گفته می‌شود، و در اینجا به معنی آب سوزانی است که حرارتش به منتها درجه رسیده است.

در آیه ۲۹ سوره «کَهِف» می‌خوانیم: وَ إِن يَسْتَعِثُّوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا:

«و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنها می‌آورند مانند فلز گداخته که صورت هایشان را بریان می‌کند، چه بد نوشیدنی است و چه بد محل اجتماعی؟!»

\*\*\*

و در آیه بعد، درباره خوراک آنها به هنگامی که گرسنه می‌شوند، می‌فرماید: «آنها طعامی جز ضریع ندارند» (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ).

در این که «ضریع» چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی گفته‌اند: نوعی خار است که به زمین می‌چسبد، هنگامی که خشک نبود قریش آن را «شَبْرَق» می‌نامیدند، و هنگامی که خشک می‌شد، آن را «ضریع» می‌گفتند، گیاهی است سمی که هیچ حیوان و چهارپایی به آن نزدیک نمی‌شود. (۱)

«خلیل» از علمای لغت می‌گوید: «ضریع»: «گیاه سبز بدبوئی است که از دریا بیرون می‌افتد».

«ابن عباس» گفته است: «درختی است از آتش که اگر در دنیا باشد، زمین و

---

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۹.



هر چه را بر آن است می سوزاند!

ولی، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «ضریع چیزی است در آتش دوزخ، شبیه خار، تلخ تر از صبر، متعفن تر از مردار، و سوزنده تر از آتش، خداوند آن را ضریع نام نهاده است» (الضریعُ شیءٌ یَکُونُ فِی النَّارِ یَشْبَهُ الشُّوْکَ، أَشَدُّ مَرَارَةً مِنَ الصَّبْرِ، وَ أَتَنُّ مِنَ الْجِیْفَةِ، وَ أَحَرُّ مِنَ النَّارِ، سَمَّاهُ اللَّهُ ضَرِیْعًا) (۱).

بعضی نیز گفته اند: «ضریع» طعامی است ذلت آفرین که دوزخیان برای رهائی از آن، به درگاه خدا تضرع می کنند (۲) (فراموش نکنیم ماده «ضرع» به معنی ضعف و ذلت و خضوع است) (۳) این تفسیرها با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی این واژه جمع باشد.

\*\*\*

سپس، می افزاید: «نه آنها را فربه می کند و نه گرسنگی را فرو می نشاند» (لَا یُسْمِنُ وَ لَا یُعِیْنُ مِنْ جُوعٍ).


مسلماً، چنین غذائی برای تقویت جسم و فرونشاندن گرسنگی نیست، غذائی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است، چنان که در آیه ۱۳ سوره «مزمل» می خوانیم: وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَاباً أَلِیماً: «نزد ما غذاهائی است گلوگیر و عذابی است دردناک!»

آنها که در این دنیا انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از طریق ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کردند، و آنها که اجازه ندادند محرومان جز از غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده کنند، باید در آنجا غذائی داشته باشند که

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷، صفحه ۱۶۹ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۶.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۲۰.

۳ - بحث دیگری درباره غذای دوزخیان که گاه قرآن از آن به «ضریع»، گاه به «زقوم» و گاه به «غسلین» یاد کرده، و تفاوت میان این تعبیرات در جلد ۲۴ تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۷۱، ذیل آیه ۳۶ سوره «حاقه» داشتیم.



کتابخانه مجازی الفبا  
بازنشر مقالات و کتب  
ALEFBALIB.COM

«عذاب الیم» آنها گردد.

البته، همان گونه که بارها گفته ایم: نه نعمت های بهشتی، و نه عذاب های دوزخی، برای ما محبوسان زندان دنیا را نمی توان توصیف کرد، اینها همه اشاراتی است، و تنها شبیح هائی است که از دور می بینیم.

\*\*\*



- ۸ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ  
 ۹ لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ  
 ۱۰ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ  
 ۱۱ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِاَعِيَةٍ  
 ۱۲ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ  
 ۱۳ فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ  
 ۱۴ وَ اُكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ  
 ۱۵ وَ نَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ  
 ۱۶ وَ زُرَابِيٌّ مُبْتُونَةٌ

ترجمه:

- ۸ - چهره هائی در آن روز شادابند.  
 ۹ - و از سعی و تلاش خود خشنودند.  
 ۱۰ - در بهشتی عالی جای دارند.  
 ۱۱ - که در آن سخن بیهوده ای نمی شنوند.  
 ۱۲ - در آن چشمه ای جاری است.  
 ۱۳ - در آن تخت های زیبای بلندی است.  
 ۱۴ - و قدح هائی (در کنار این چشمه) نهاده.  
 ۱۵ - و بالش ها و پستی های صف داده شده.  
 ۱۶ - و فرش های فاخر گسترده.



دورنمائی از نعمت های روح پرور بهشتی به دنبال توصیفی که در آیات گذشته، از حال مجرمان و بدکاران در جهان دیگر و عذاب های دوزخی آمد، در این آیات، به شرح حال مؤمنان نیکوکار، و توصیف نعمت های بی نظیر بهشتی می پردازد، تا «قهر» را با «مهر» بیامیزد، و «انذار» را با «بشارت» همراه سازد. می فرماید: «چهره هائی در آن روز شاداب، با طراوت و غرق در سرور است» (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ).

به عکس چهره بدکاران که در آیات قبل به آن اشاره شده بود، که غرق ذلت و اندوه است. «نَاعِمَةٌ» از ماده «نعمه» در اینجا اشاره به چهره هائی است که غرق نعمت شده، تر و تازه و شاداب و مسرور و نورانی است، همان گونه که در آیه ۲۴ سوره «مطففین» آمده است که: در توصیف بهشتیان می فرماید: تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ: «در چهره های آنها طراوت و خرمی نعمت را مشاهده می کنی».

\*\*\*

این چهره ها چنان می نماید که «از سعی و تلاش خود راضی و خشنودند» (لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ). به عکس دوزخیان، که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره ای نبردند و «عامله ناصبه» بودند، بهشتیان نتایج تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می بینند و کاملاً راضی و خشنودند.

تلاش هائی که در پرتو لطف خدا به اضعاف مضاعف، گاه ده برابر، گاه هفت صد برابر، گاه بیشتر، رشد و نمو یافته، و گاهی با آن جزای بی حساب را



خریداری کرده اند: «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». (۱)

\*\*\*

آنگاه، به شرح این مطلب پرداخته، می گوید: «آنان در بهشتی عالی قرار دارند» (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ). واژه «عَالِيَةٍ» ممکن است اشاره به «علو مکانی» باشد، یعنی آنها در طبقات عالی بهشتند، و یا «علو مقامی»، و هر دو احتمال را مفسران گفته اند، ولی تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان دو معنی نیز ممکن است.

\*\*\*

بعد از آن، به توصیف دیگری از این بهشت که جنبه روحانی و معنوی دارد، پرداخته می افزاید: «در آنجا هیچ سخن لغو و بیهوده ای را نمی شنوی» (لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ). (۲) نه سخنی که حاکی از نفاق باشد، یا عداوت و جنگ و جدال، و یا کینه توزی و حسد، نه سخنان دروغ، نه تهمت و افترا، نه غیبت و ایذاء، و نه حتی لغو و بی فایده. و چه آرام بخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد، و اگر درست بیندیشیم، قسمت عمده ناراحتی های زندگی دنیا از شنیدن این گونه سخنان است، که آرامش روح، جان و نظامات اجتماعی را برهم می زند و آتش فتنه ها را شعله ور می سازد.

\*\*\*

پس از ذکر این نعمت روحانی و آرامش که بر روح و جان بهشتیان به خاطر

۱ - زمر، آیه ۱۰.

۲ - «لَاغِيَةً» گر چه اسم فاعل است، ولی در این گونه موارد به معنی چیزی است که توأم با «لغو» باشد، لذا آن را به «ذات لغو» تفسیر کرده اند.



نبودن سخنان لغو و بیهوده حکم فرماست، به بیان قسمتی از نعمت های مادی بهشت پرداخته، می گوید: «در آن بهشت چشمه ها جاری است» (فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ).

گر چه «عَیْن» در اینجا «نکره» است و معمولاً نکره برای بیان یک فرد می آید، ولی به قرینه سایر آیات قرآن معنی جنس دارد، و شامل چشمه های مختلف می شود، همان گونه که در آیه ۱۵ «ذاریات» می خوانیم: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ: «پرهیزگاران در میان باغ های بهشت و چشمه ها قرار دارند».

بعضی نیز گفته اند: در هر قصری از قصرهای بهشتیان چشمه ای جاری است، و مفرد بودن «عَیْن» در اینجا ناظر به آن است، چشمه ای که مطابق میل بهشتیان به هر طرف که بخواهند جریان پیدا می کند، و نیازی به شکافتن نهر و ساختن بستر ندارد.

البته، وجود چشمه های متعدد، علاوه بر افزودن بر زیبایی و طراوت، این فایده را نیز دارد که هر کدام نوشابه مخصوصی دارد، و ذائقه بهشتیان را هر زمان با انواع شراب طهور، شیرین و معطر می کند.

\*\*\*

و بعد از ذکر چشمه ها، به سراغ تخت های بهشتی می رود، و می فرماید: «در آن باغ های بهشتی تخت ها و سریرهایی بلند وجود دارد» (فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ).

«سُرُرٌ» جمع «سریر» از ماده «سرور» به معنی تخت هائی است که در مجالس انس و سرور بر آن می نشینند. (۱)

بلند بودن این تخت ها به خاطر آن است که: بهشتیان بر تمام مناظر و صحنه های اطراف خود مسلط باشند، و از مشاهده آن لذت برند.

---

۱ - «مفردات راغب»، ماده «سر».



«ابن عباس» می گوید: این تخت های بلند چنان هستند که وقتی صاحبان آنها اراده جلوس بر آن کنند، تواضع می کند و فرو می نشیند، و بعد از جلوس به حال اول بازمی گردد! این احتمال نیز وجود دارد که: توصیف این تخت ها به «مَرْفُوعَةً» اشاره به گران بها بودن آنها باشد، و آن گونه که بعضی گفته اند: از قطعات طلا ساخته شده، و مزین به «زبرجد»، «در» و «یاقوت» است.

جمع میان هر دو تفسیر نیز ممکن است.

\*\*\*

و از آنجا که استفاده از آن چشمه های گوارا و شراب های طهور بهشتی، نیاز به ظرف هائی دارد، در آیه بعد، می افزاید: «قدح های زیبا و جالبی در کنار این چشمه ها گذارده شده» (وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ).

هر زمان اراده کنند، قدح ها از چشمه ها پر می شود، و در برابر آنان قرار می گیرد، تازه، به تازه می نوشند، و سیراب می شوند و لذت می برند، لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیر ممکن است.

«أَكْوَابٌ» جمع «كُوبٌ» (بر وزن خوب)، به معنی «قدح» یا ظرفی است که دسته دار باشد. توجه به این نکته لازم است که: در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرف های شراب طهور بهشتیان آمده، در اینجا و بعضی از آیات دیگر تعبیر به «أَكْوَابٌ» شده، در حالی که در بعضی از آیات دیگر تعبیر به «أَبَارِيقٌ» جمع «أَبْرِيقٌ»، به معنی ظرفی که دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات است، یا «كَأْسٌ» به معنی جام پر از شراب آمده است، مانند: يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ \* بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ: «گرداگرد آنها نوجوانانی می گردند که همیشه طراوت



جوانی را دارا هستند \* در حالی که قدح ها و کوزه ها و جام هائی پر از شراب ظهور در دست دارند و به آنها عرضه می کنند» (۱).

\*\*\*

باز، به نکته های بیشتری از جزئیات نعمت های بهشتی پرداخته، اضافه می کند: «در آنجا بالش ها و پستی هائی بر تخت ها وجود دارد که صف داده شده است» (وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ). «نَمَارِقُ» جمع «نُمرِقه» (بر وزن عُلُغْلَه)، به معنی پستی کوچک است که بر آن تکیه می کنند، (۲) و معمولاً به هنگام استراحت کامل از آنها استفاده می شود، و تعبیر به «مَصْفُوفَةٌ» اشاره به تعدد و نظم خاصی است که بر آنها حاکم است.

این تعبیر نشان می دهد: آنها جلسات انس دسته جمعی تشکیل می دهند، و این اجتماع که خالی از هر گونه لغو و بیهوده گی است، و تنها از الطاف الهی و نعمت های بی پایان او، و نجات از درد و رنج های دنیا و عذاب آخرت، در آن سخن گفته می شود، چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند.

\*\*\*

و در آخرین آیه مورد بحث، به فرش های فاخر بهشتی اشاره کرده، می فرماید: «در آنجا فرش هائی گران بها و بسیار زیبا گسترده شده» (وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ). «زَرَابِيُّ» جمع «زَرِيبَةٌ» به معنی فرش های عالی خواب دار است که هم نرم و راحت است، و هم گران بها و پر قیمت. پیدا است به موازات این وسائل آسایش و لذت، چه وسائل دیگری در آنجا وجود دارد، که مشتمل نمونه خروار است.

۱ - واقعه، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲ - «صحاح اللغة»، ماده «نمرق».



در این آیات، هفت نعمت مهم بهشتی ذکر شده که هر یک از دیگری جالب تر و زیباتر است. کوتاه سخن این که: بهشت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت و خالی از هر گونه ناراحتی و جنگ و جدال، با انواع میوه های رنگارنگ، نغمه های دلپذیر، چشمه های آب جاری، شراب های طهور، خدمت گزارانی شایسته، همسرانی بی مانند، تخت های مرصع، فرش های فاخر، دوستانی با صفا و ظروف و قدح های جالب در کنار چشمه ها.

و خلاصه، نعمت هایی که نه با الفاظ محدود این جهان قابل شرح است، و نه در عالم خیال قابل درک، و همه اینها در انتظار مقدم مؤمنانی است که با اعمال صالح خود، اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده اند.

و فراتر از این لذات مادی، لذات معنوی، و برتر از همه «لِقَاءُ اللَّهِ» و جلوه های محبوب، و الطاف آن معبود است که اگر یک لحظه آن به دست آید بر تمام نعمت های مادی بهشت برتری دارد، و به گفته شاعر:

گرم به دامن وصل تو دسترس باشددگر ز طالع خویشم چه ملتمس باشد؟!  
اگر به هر دو جهان یک نفس زخم با دوست \*\*\* مرا ز هر دو جهان حاصل آن نفس باشد

\*\*\*



- ۱۷ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ  
 ۱۸ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ  
 ۱۹ وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ  
 ۲۰ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ  
 ۲۱ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ  
 ۲۲ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ  
 ۲۳ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ  
 ۲۴ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ  
 ۲۵ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ  
 ۲۶ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ

ترجمه:

- ۱۷ - آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟!  
 ۱۸ - و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟!  
 ۱۹ - و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟!  
 ۲۰ - و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است؟!  
 ۲۱ - پس تذکر ده که تو فقط تذکردهنده ای!  
 ۲۲ - تو سلطه گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی.  
 ۲۳ - مگر کسی که پشت کند و کافر شود.



۲۴ - که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند!

۲۵ - به یقین بازگشت (همه) آنان به سوی ماست.

۲۶ - و مسلماً حسابشان (نیز) با ماست!

تفسیر:

به شتر نگاه کن که خود آیتی است!

در آیات گذشته، بحث های فراوانی پیرامون بهشت و نعمت هایش آمده بود، اما در آیات مورد بحث، سخن از کلید اصلی وصول آن همه نعمت ها که «معرفة الله» است به میان آمده، و با ذکر چهار نمونه از مظاهر قدرت خداوند، از خلقت بدیع خدا، و دعوت انسان به مطالعه درباره آنها راه ورود به بهشت را نشان می دهد، در ضمن، اشاره ای است به قدرت بی پایان خدا که کلید حل مسأله «معاد» است.

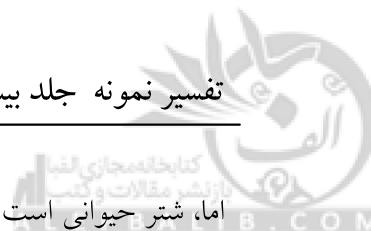
نخست، می فرماید: «آیا آنها به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟!»

(أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟)

در این که: چرا در اینجا قبل از هر چیز بر مسأله آفرینش «شتر» تکیه شده است، مفسران سخنان بسیار دارند، ولی پیدا است که روی سخن در مرحله اول به اعراب «مکه» بود که «شتر» همه چیز زندگی آنها را تشکیل می داد، و شب و روز با آن سر و کار داشتند.

از این گذشته، این حیوان ویژگی های عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می کند، و به حق آیتی است از آیات خدا، از جمله این که:

۱ - بعضی از چهارپایان تنها از گوشتشان استفاده می شود، بعضی دیگر غالباً از شیرشان، بعضی، تنها به درد سواری می خورند، و بعضی برای باربری.



اما، شتر حیوانی است که تمام این جهات در آن جمع است، هم گوشتش قابل استفاده است، و هم شیرش، هم از آن برای سواری و هم باربری استفاده می شود.

۲ - شتر، نیرومندترین و با مقاومت ترین حیوانات اهلی است، بار زیادی با خود می برد، و عجب این که به هنگامی که خوابیده است، بار سنگینی را بر او حمل می کنند، و او با یک حرکت برمی خیزد و روی پا می ایستد، در حالی که چهارپایان دیگر قدرت بر چنین کاری را ندارند.

۳ - شتر، می تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند، و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیار دارد.

۴ - شتر، می تواند هر روز مسافتی طولانی راه را طی کند، و از زمین های صعب العبور، و شنزارهایی که هیچ حیوانی قادر بر عبور از آن نیست بگذرد، و به همین دلیل عرب ها آن را «کشتی بیابان ها!» می نامند.

۵ - شتر، از نظر تغذیه بسیار کم خرج است، و هر گونه خار و خاشاکی را می خورد.

۶ - شتر، در شرایط نامناسب جوی در میان طوفان های بیابان که چشم و گوش را کور و کر می کند، با وسائل خاصی که خداوند در پلک ها، گوش ها و بینی او آفریده مقاومت می کند، و به راه خود ادامه می دهد!

۷ - شتر، با تمام قدرتی که دارد، از رام ترین حیوانات است به طوری که یک کودک خردسال می تواند مهار یک قطار شتر را در دست گرفته، و هر جا که خاطر خواه او است ببرد.

خلاصه این که: ویژگی های این حیوان، چنان است که دقت در آفرینش او انسان را متوجه خالق بزرگی می کند، که آفریننده چنین موجودی است، آری،



قرآن می گوید: آیا این گمشدگان وادی غفلت، به اسرار شگفت انگیز این موجود، اندیشه نمی کنند، تا راهی به حق یافته و از بیراهه بازگردند.

ناگفته پیدا است: منظور از «نظر» در جمله «أَفَلَا يَنْظُرُونَ» نگاه کردن عادی نیست، بلکه نگاهی است توأم با تفکر، اندیشه و دقت.

\*\*\*

پس از آن، به آسمان می پردازد، و می فرماید: «آیا به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه بر پا شده؟! (وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؟). آسمان با آن عظمتش، و با آن همه شگفتی هایش، ستاره ها و کهکشان ها و آن همه جمال، زیبایی و شکوه که آدمی را غرق در حیرت می کند، و خود را در مقابل آفریننده این جهان عظیم و مملو از نظم و حساب، کوچک و ناچیز، بلکه همچون «صفر» در مقابل «بی نهایت» می بیند.

چگونه این کرات عظیم، هر یک در مدار خود میخ کوب شده اند؟ و بدون ستون در جای خود قرار گرفته اند؟ میلیون ها سال بر کرات منظومه شمسی می گذرد، و محورهای اصلی حرکت این کرات تغییر نمی یابد؟

آفرینش آسمان گر چه همیشه عجیب بوده، ولی در پرتو اکتشافات علمی امروز شگفتی هایش به مراتب بیشتر و عظمتش جلوه گزتر شده است.

آیا نباید درباره خالق و مدبر این جهان بزرگ اندیشید، و به اهداف بزرگ و والای او نزدیک شد؟!

\*\*\*

آنگاه، از آسمان به زمین آمده، می افزاید: «آیا به کوه ها نگاه نمی کنند چگونه در جای خود نصب شده است؟! (وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؟). کوه هائی که ریشه های آن به یکدیگر متصل است، و همچون حلقه های زره



گرداگرد زمین را فرا گرفته، و لرزش های ناشی از مواد مذاب درونی، و جزر و مد ناشی از جاذبه های ماه و خورشید را به حداقل می رساند.

کوه هائی که پناهگاه مطمئن و سپر، در مقابل طوفان ها، که اگر نبودند کره زمین تبدیل به بیابانی غیر قابل زندگی می شد.

و بالاخره، کوه هائی که آب ها را در خود حفظ می کند و تدریجاً به سوی سرزمین های تشنه، روان می سازد، و در دامنه های خود نشاط حیات، سرسبزی، خرمی و طراوت می آفریند، و شاید به خاطر همین جهات است که در آیات دیگر قرآن، کوه ها به عنوان میخ ها و اوتاد زمین معرفی شده.

اصولاً، کوه ها مظهر ابهت، عظمت و صلابت، و همه جا مایه خیر و برکت است، و شاید به همین دلیل، انسان در دل کوه ها اندیشه بیدارتری می یابد، و بی جهت نیست که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) قبل از بعثتش مدت ها به عبادت در «جبل النور» و «غار حرا» مشغول بود.

«نُصِبَتْ» از ماده «نصب» به معنی ثابت قرار دادن است، و ممکن است این تعبیر ضمناً اشاره ای به کیفیت خلقت کوه ها در آغاز آفرینش نیز بوده باشد، همان چیزی که علم امروز، پرده از آن برداشته، و پیدایش کوه ها را به عوامل متعددی نسبت می دهد، و انواع و اقسامی برای آن قائل است:

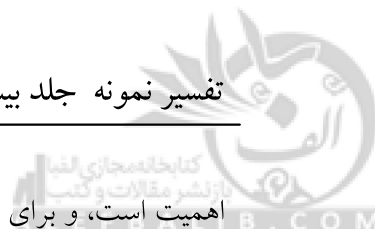
کوه هائی که بر اثر چین خوردگی زمین پیدا شده.

کوه هائی که از آتشفشان ها به وجود آمده.

کوه هائی که نتیجه آبرفت های ناشی از باران است.

و کوه هائی که در دل دریاها تکوین می یابد، و مجموعه ای است از رسوبات دریا و باقی مانده حیوانات آن (مانند کوه ها و جزائر مرجانی).

آری، هر کدام از این کوه ها، تکوین آنها، و آثار و برکات آنها درخور دقت و



اهمیت است، و برای انسان های بیدار نشانه های زنده ای است از قدرت پروردگار!

\*\*\*

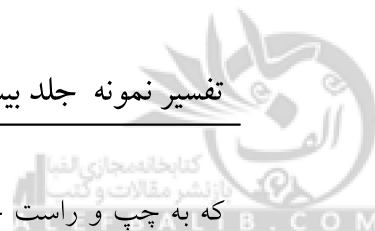
سپس، به زمین می پردازد، و می گوید: «آیا به زمین نگاه نمی کنند چگونه مسطح شده؟! (وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ).

چگونه باران های مداوم کوه ها را شسته، و ذرات خاک را به وجود آورده، سپس در گودال ها پهن کرده و زمین های صافی که هم آماده کشاورزی است و هم قابل هر گونه ساختمان، در اختیار انسان قرار داده است؟

اگر به راستی کره زمین تماماً کوه و دره بود، زندگی کردن بر آن چقدر مشکل و طاقت فرسا بود؟ چه کسی آن را پیش از تولد ما مسطح و قابل استفاده ساخت؟ اینها همه، اموری است که قرآن ما را به اندیشه کردن در آن دعوت می کند.

در اینجا این سؤال مطرح است: چه ارتباط و پیوندی میان این امور چهارگانه وجود دارد: شتر، آسمان، کوه ها و زمین؟

«فخر رازی» در تفسیر خود می گوید: «این به خاطر آن است که قرآن به لغت عرب نازل شده، و آنها غالباً اقدام به مسافرت می کردند، چون بلادشان خالی از زراعت و فرآورده های کشاورزی بود، از طرفی بیشتر سفرهای آنها با شتر صورت می گرفت، و هنگامی که در این بیابان های هولناک و دور از اجتماع سفر می کردند اندیشه و فکر در آنان زنده می شد، کسی نبود که با آنها سخن گوید، و چیزی نبود که چشم و گوش آنها را به خود مشغول دارد، در این حال هنگامی که فکر می کردند قبل از هر چیز چشمشان به شتری می افتاد که بر آن سوار بودند، منظره عجیب آن را می دیدند و در فکر فرو می رفتند، و هنگامی که نگاه بالای سرشان می کردند، چیزی جز آسمان مشاهده نمی نمودند، و هنگامی



که به چپ و راست خود نظر می افکنند، جز کوه ها چیزی مشاهده نمی شد، و هنگامی که به زیر پای خود نظر می افکنند، چیزی جز زمین وجود نداشت، گوئی خداوند می خواهد به آنها دستور اندیشه کردن دهد، اندیشه ای به هنگام تنهائی که طبعاً بر محور این چهار چیز دور می زند» (۱).

ولی، اگر بخواهیم نظر را از محیط زندگی محدود عرب برداریم و در جوی وسیع تر به اندیشه پردازیم، می توان گفت: امور چهارگانه ای که در آیات فوق آمده، زیر بنای زندگی انسان را تشکیل می دهد:

آسمان، کانون نور است و باران و هوا.

زمین مرکز پرورش انواع مواد غذایی.

کوه ها رمز آرامش و ذخیره آب و مواد معدنی.

و شتر نمونه روشنی از چهارپایان اهلی که در اختیار بشر قرار دارد.

به این ترتیب، هم مسائل کشاورزی، هم دامداری و هم صنعتی در این امور چهارگانه نهفته شده است، و اندیشه در این نعمت های گوناگون، خواه، ناخواه انسان را به شکر منعم وامی دارد، و شکر منعم او را به معرفت الله و شناخت خالق نعمت دعوت می کند.

\*\*\*

و به دنبال این بحث توحیدی، روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: «اکنون که چنین است آنها را یادآوری کن، تو فقط یادآوری کننده ای» (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ).

\*\*\*

«تو هرگز مسلط بر آنان نیستی که مجبورشان به ایمان سازی» (لَسْتَ عَلَيْهِمْ

---

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۵۸.



آری، آفرینش آسمان، زمین، کوه ها و حیوانات نشان می دهد: این عالم بی حساب نیست، و آفرینش انسان نیز هدفی داشته، اکنون که چنین است آنها را با تذکرات خویش به اهداف خلقت و آفرینش آشنا ساز، و راه قرب خدا را به آنها نشان ده، و در مسیر تکامل، رهبر و راهنمایشان باش.

البته، راه کمال در صورتی پیموده می شود که با میل، اراده و اختیار همراه باشد، و گرنه تکامل اجباری سخنی بی مفهوم است، تو هرگز نمی توانی آنها را مجبور سازی، و اگر هم می توانستی فایده ای نداشت.

بعضی، تصور کرده اند: این دستور قبل از نزول فرمان «جهاد» بوده، و با نزول حکم جهاد نسخ شده.

چه اشتباه بزرگی؟ مسأله تذکر و تبلیغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) از نخستین روز شروع شد، و تا آخرین دقیقه حیات آن حضرت ادامه داشت، و بعد از او نیز به وسیله جانشینان معصوم و علمای دین تداوم داشته و خواهد داشت، این مطلبی نسخ شدنی نیست، همچنین عدم اجبار مردم بر ایمان نیز یک اصل ثابت است، و هدف جهاد عمدتاً مبارزه با طغیانگران و برداشتن موانع از راه مردم حق طلب است.

این مطلب، شبیه چیزی است که در آیه ۸۰ سوره «نساء» آمده است که می گوید: وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا: «هر کس روی گردان شود ما تو را مسئول آنها قرار ندادیم» و آیه ۱۰۷ «انعام»، و ۴۸ «شوری» که همین معنی را بازگو می کند.

«مُصَيِّرًا» از ماده «سَطَّرَ» به معنی همان سطور کتاب است، و «مسیطر» کسی است که سطر بندی می کند، و سطور کتاب را تنظیم می نماید، سپس به عنوان هر شخصی که بر چیزی مسلط باشد، و خطوط آن را تنظیم کند، یا او را به اجبار



و ادار بر انجام کاری نماید اطلاق شده است. (۱)

\*\*\*

در آیه بعد، به صورت یک استثناء می فرماید: «مگر کسی که پشت کند و کافر شود» (إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ).

\*\*\*

«که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند» (فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ).

در این که این استثناء از کدام جمله است؟ تفسیرهای مختلفی وجود دارد:

نخست این که: استثناء از مفعول جمله «فَذَكَّرَ» است، یعنی لزومی ندارد افراد معاندی را که از حق روی گردانند و اندرز ناپذیرند، تذکر دهی، و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۸۳ سوره «زخرف» آمده است: فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُؤَلِّقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِينَ يُوعَدُونَ: «آنها را به حال خود واگذار تا در باطل خود غوطه‌ور باشند و بازی کنند، تا روزی را که وعده داده شده ملاقات نمایند!»

دوم این که: استثناء از جمله محذوفی است، و در معنی چنین است: «تذکر ده که تذکر برای همه نافع است، مگر آنها که با حق دشمنی دارند» شبیه چیزی که در آیه ۹ سوره «اعلی» آمده: «فَذَكَّرَ إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَىٰ» بنا بر این که آیه معنی شرطی داشته باشد.

سوم این که: استثناء از ضمیر «عَلَيْهِمْ» در آیه قبل است، یعنی: «تو سلطه ای بر آنها نداری مگر کسانی که روی گردان شوند، و از در لجاج و عناد درآیند که

۱ - «الوسی» در تفسیر خود می نویسد: جمهور «مصیطر» را با «صاد» قرائت کرده اند در حالی که اصل «سین» است، و «صاد» بدل از آن است؛ زیرا اصل کلمه «سطر» است (جلد ۳۰، صفحه ۱۱۷، ذیل آیه مورد بحث). به این مطلب در ذیل آیه ۳۸ سوره «طور» نیز اشاره کرده ایم.



موظفی با آنها به مقابله برخیزی» (۱).

اینها همه در صورتی است که استثناء به اصطلاح «متصل» باشد، ولی این احتمال نیز وجود دارد که استثنای «منقطع» باشد، که تقریباً مفهوم «بلکه» دارد، و معنی جمله چنین می شود: بلکه کسانی که روی گردان شوند و کافر گردند، خداوند بر آنها مسلط است، یا خداوند آنها را به عذاب اکبر مجازات می کند.

از میان این تفاسیر، دو تفسیر مناسب تر است: نخست این که: استثناء متصل باشد و به جمله «أَسْتَعْلِيهِمْ بِمُصِطِرٍ» باز گردد، و اشاره به توسل به زور در مقابل زورگویان باشد، و یا منفصل و به معنی مشمول عذاب الهی نسبت به کافران لجوج باشد.

منظور از عذاب اکبر، «عذاب آخرت» در برابر «عذاب دنیا» است که عذاب کوچک و کم اهمیت نسبت به آن است، همان گونه که در آیه ۲۶ سوره «زمر» می خوانیم: فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: «خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشاند، و عذاب آخرت اکبر است اگر می دانستند».

این احتمال نیز وجود دارد که: مراد از «عذاب اکبر» قسمت شدیدتری از عذاب قیامت و دوزخ باشد؛ زیرا عذاب همه مجرمان در دوزخ یکسان نیست.

\*\*\*

و در پایان این سوره، با لحنی تهدید آمیز می گوید: «مسلماً بازگشت آنها به سوی ما است» (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ).

\*\*\*

۱ - از حدیثی که در «در المنثور» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده، استفاده می شود: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) موظف بود با بت پرستان مبارزه کند و در غیر این صورت تنها وظیفه تذکر داشت.



و بعد می افزاید: «سپس مسلماً حساب آنها بر ما است» (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ).  
 و این، در حقیقت نوعی دلداری و تسلی خاطر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که در مقابل  
 لجاجت آنها ناراحت و دلسرد نشود، و به کار خود ادامه دهد، و در ضمن تهدیدی است  
 نسبت به همه این کافران لجوج که بدانند حسابشان با کیست.  
 به این ترتیب، سوره «غاشیه» که از مسأله قیامت آغاز شد، به مسأله قیامت نیز پایان می یابد، و  
 در اثناء آن به توحید و نبوت که پایه های معاد را تشکیل می دهد اشاره شده است، و در  
 ضمن آیات آغاز این سوره، بخشی از مجازات های سنگین مجرمان، و سپس قسمت مهمی از  
 پاداش های روح پرور مؤمنان آمده است، از طرفی، اختیار انتخاب طریق به مردم واگذار شده،  
 در عین حال هشدار داده است که بازگشت همگی به سوی خدا و حسابشان با او است.  
 علاوه بر آن، روشن می سازد: پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور ابلاغ رسالت است، و در برابر  
 کفر و خطا و گناه مردم مسؤول نیست، و این گونه است وظیفه همه مبلغان راه حق.

\*\*\*



خداوندا! در آن روز که بازگشت همه خلایق به سوی تو است و حساب همگی بر تو، ما را  
 مشمول لطف و رحمت گردان!  
 پروردگارا! ما را با رحمت کبرایت از عذاب اکبرت رهائی بخش!  
 بار الها! نعمت های بهشتیت که گوشه ای از آن را در این سوره بازگو کرده ای، بسیار پر بها و  
 شوق انگیز است، اگر به اعمالمان مستحق آنها نیستیم، با فضل آنها را به ما مرحمت کن!

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره غاشیه (۱)

۳ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷



سوره فجر

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۳۰ آیه است

تاریخ شروع

۳ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷





## محتوای سوره فجر

این سوره همانند بسیاری دیگر از سوره هائی که در «مکه» نازل شده، دارای آیاتی کوتاه، تکان دهنده، پر طنین، و توأم با انذارهای فراوان است. در بخش اول این سوره، به سوگندهای متعددی برخورد می کنیم که در نوع خود بی سابقه است، و این قسم ها مقدمه ای است برای تهدید جباران به عذاب الهی. در بخش دیگری از این سوره، اشاره ای به بعضی از اقوام طغیانگر پیشین مانند قوم «عاد»، «ثمود» و «فرعون» و انتقام شدید خداوند از آنان کرده است، تا قدرت های دیگر حساب خود را برسند.

در سومین بخش این سوره، به تناسب بخش های گذشته، اشاره مختصری به امتحان و آزمایش انسان دارد، و کوتاهی او را در اعمال خیر به باد انتقاد می گیرد. در آخرین بخش این سوره، به سراغ مسأله «معاد» و سرنوشت مجرمان و کافران، و همچنین پاداش عظیم مؤمنانی که صاحب نفوس مطمئن هستند می رود.

\* \* \*

## فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْالٍ عَشْرٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ قَرَأَهَا سَائِرَ الْأَيَّامِ كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «کسی که آن را در شب های دهگانه (ده شب اول ذی الحجة) بخواند،



خداوند گناهان او را می بخشد، و کسی که در سایر ایام بخواند، برای قیامتش نور و روشنایی خواهد بود» (۱).

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره حسین بن علی (علیهما السلام) است، هر کس آن را بخواند با حسین بن علی (علیهما السلام) در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود» (۲).  
معرفی این سوره به عنوان «سوره حسین بن علی» (علیهما السلام) ممکن است به خاطر این باشد که: مصداق روشن «نفس مطمئنه» که در آخرین آیات این سوره مخاطب واقع شده، حسین بن علی (علیهما السلام) است، همان گونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) ذیل همین آیات آمده است.

و یا به خاطر این که: لیالی عشر (شب های دهگانه) یکی از تفسیرهایش شب های دهگانه آغاز محرم است، که رابطه خاصی با حسین بن علی (علیهما السلام) دارد.  
و به هر حال، این همه پاداش و فضیلت از آن کسانی است که تلاوت آن را مقدمه ای برای اصلاح خویش و خودسازی قرار دهند.

\*\*\*



- ۱ وَ الْفَجْرِ  
 ۲ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ  
 ۳ وَ الشَّفَعِ وَ الْوَتْرِ  
 ۴ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُ  
 ۵ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - به سپیده دم سوگند.  
 ۲ - و به شب های دهگانه.  
 ۳ - و به زوج و فرد.  
 ۴ - و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند!  
 ۵ - آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمی برای صاحب خرد نیست؟!

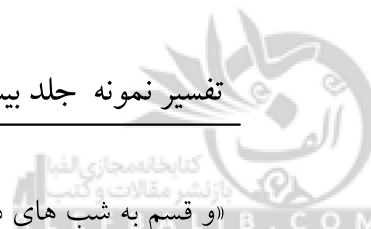
تفسیر:

به سپیده صبح شما سوگند!

در آغاز این سوره، به پنج سوگند بیدارگر اشاره شده:

نخست، می فرماید: «قسم به فجر و شکافتن پرده سیاه شب» (وَ الْفَجْرِ).

\*\*\*



«و قسم به شب های دهگانه» (و لیل عشر).

«فجر»، در اصل به معنی شکافتن وسیع است، و از آنجا که نور صبح تاریکی شب را می شکافد، از آن تعبیر به «فجر» شده است، و می دانیم «فجر» بر دو گونه است: «کاذب» و «صادق».

«فجر کاذب» همان سپیدی طولانی است که در آسمان ظاهر می شود، و آن را تشبیه به دم روباه می کنند که نقطه باریک آن در طرف افق است، و قاعده مخروط آن، در وسط آسمان. «فجر صادق» از همان ابتدا در افق گسترش پیدا می کند، صفا و نورانیت و شفافیت خاصی دارد، مانند یک نهر آب زلال افق مشرق را فرا می گیرد، و بعد در تمام آسمان گسترده می شود.

«فجر صادق» اعلام پایان شب، و آغاز روز است، در این موقع روزه داران باید امساک کنند، و وقت نماز صبح وارد می شود.

بعضی «فجر» را در این آیه، به معنی مطلق آن یعنی «سپیده صبح» تفسیر کرده اند، که مسلماً یکی از نشانه های عظمت خداوند است، نقطه عطفی است در زندگی انسان ها و تمام موجودات زمینی، و آغاز حاکمیت نور و پایان گرفتن ظلمت است، آغاز جنبش و حرکت موجودات زنده، و پایان یافتن خواب و سکوت است، و به خاطر این حیات، خداوند به آن سوگند یاد کرده.

بعضی آن را به معنی «فجر آغاز محرم» که آغاز سال جدید است تفسیر کرده اند. و بعضی، به «فجر روز عید قربان» که مراسم مهم حج در آن انجام می گیرد، و متصل به شب های دهگانه است.

و بالاخره، بعضی به صبحگاهان ماه مبارک رمضان و یا «فجر صبح جمعه».



ولی، آیه مفهوم وسیعی دارد که همه اینها را شامل می‌شود، هر چند بعضی از مصداق‌های آن از بعضی دیگر روشن‌تر و پراهمیت‌تر است.

و بعضی، معنی آیه را از این هم گسترده‌تر دانسته، گفته‌اند: منظور از فجر، هر روشنائی است که در دل تاریکی می‌درخشد.

بنابراین، درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی (صلی الله علیه و آله) در تاریکی عصر جاهلیت یکی از مصداق‌های فجر است، و همچنین درخشیدن سپیده صبح قیام مهدی (علیه السلام) به هنگام فرو رفتن جهان در تاریکی و ظلمت ظلم و ستم، مصداق دیگری از آن محسوب می‌شود (همان گونه که در بعضی از روایات به آن اشاره شده است).<sup>(۱)</sup>

و قیام عاشورای حسینی در آن دشت خونین «کربلا»، شکافتن پرده‌های تاریک ظلم «بنی امیه»، و نشان دادن چهره واقعی آن دیوصفتان مصداق دیگر بود.

و همچنین، تمام انقلاب‌های راستینی که بر ضد کفر، جهل، ظلم و ستم در تاریخ گذشته و امروز انجام می‌گیرد.

و حتی نخستین جرقه‌های بیداری که در دل‌های تاریک گنهکاران ظاهر می‌شود، و آنها را به توبه دعوت می‌کند، «فجر» است.

ولی، البته این یک توسعه در مفهوم آیه است، در حالی که ظاهر آیه همان فجر به معنی طلوع سپیده صبح است.

و اما: لیل عشر: «شب‌های دهگانه»، مشهور همان شب‌های دهگانه «ذی الحجه» است که شاهد بزرگ‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است.

---

۱ - این معنی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است (تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۴۵۷، حدیث ۱).



این معنی، در حدیثی از «جابر بن عبدالله انصاری» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است. (۱)

بعضی نیز، آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شب های قدر در آن است، تفسیر کرده اند.

و بعضی آن را به شب های آغاز ماه محرم.

جمع میان این تفسیرهای سه گانه نیز کاملاً ممکن است.

در بعضی از روایاتی که اشاره به بطون قرآن می کند، فجر به وجود حضرت مهدی (علیه السلام) و لیال عشر به ده امام قبل از او، و «شفع» که در آیه بعد می آید به حضرت «علی» (علیه السلام) و «فاطمه زهراء» (علیها السلام) تفسیر شده است.

به هر حال، سوگند به این شب های دهگانه، به هر تفسیری که باشد، دلیل بر اهمیت فوق العاده آنها است؛ چرا که همیشه سوگند به امور مهمه یاد می کنند (۲) جمع میان معانی نیز ممکن است.

\*\*\*

پس از آن، سوگندها را ادامه داده می افزاید: «قسم به زوج و فرد» (وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ).

در این که منظور از «شفع» و «وتر» (زوج و فرد) در این آیه چیست؟ مفسران اقوال و احتمالات فراوانی ذکر کرده اند:

بعضی بالغ بر بیست قول (۳) و بعضی از آن هم فراتر رفته و بالغ بر سی و شش قول نقل کرده اند! (۴)

۱ - تفسیر «ابوالفتوح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۷۴.

۲ - گر چه «لیال عشر» در اینجا به صورت «نکره» ذکر شده، ولی با توجه به این که نکره در اینجا برای بیان عظمت است، معنی عهدی پیدا می کند و اشاره به آن شب های مخصوص است که در بالا ذکر شد.

۳ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۱۶۴.

۴ - علامه «طباطبائی» در «المیزان» آن را از بعضی از مفسران نقل کرده است (جلد ۲۰، صفحه ۴۰۶) - در تفسیر «روح المعانی» این مطلب از کتاب «التحریر و التحجیر» نقل شده (جلد ۳۰،



و مهم ترین آنها اقوال زیر است:

۱ - منظور، اعداد زوج و فرد است، مطابق این تفسیر، خداوند به کل اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده است سوگند یاد کرده، اعدادی که همه محاسبات و نظامها بر محور آن می چرخد، و سراسر عالم هستی را فرا می گیرد، گوئی فرموده است: قسم به نظم و حساب، و در حقیقت، مهم ترین مطلب در جهان هستی همین مسأله نظم، حساب و عدد است و در زندگی انسان ها نیز پایه اصلی را تشکیل می دهد.

۲ - منظور، از «شفع»، مخلوقات است؛ چرا که همه آنها دارای زوج و قرینی هستند، و منظور از «وتر»، خدا است که هیچ شبیه و نظیر و مانند ندارد، به علاوه ممکنات، همگی مرکب از «ماهیت» و «وجود» هستند که در فلسفه از آن تعبیر به «زوج ترکیبی» می شود، تنها هستی بی انتها و بدون ماهیت ذات پاک خدا است (این تفسیر در بعضی از روایات معصومین به آن اشاره شده است). (۱)

۳ - منظور از زوج و فرد، کل مخلوقات جهان است که از یک نظر بعضی زوج اند و بعضی فرد.

۴ - منظور، نمازها است که بعضی از نظر تعداد رکعات زوج است و بعضی فرد (این معنی نیز در روایتی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است). (۲)

یا این که منظور همان نماز «شفع و وتر» است که در آخر نافله شب خوانده می شود.

۵ - منظور از «شفع»، روز «ترویبه» (هشتم ماه ذی الحجه که حاجیان آماده کوچ به عرفات می شوند).

---

۱ و ۲ - «ابو سعید خدری» آن را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است (مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۵).



و منظور از «وتر»، روز «عرفه» است که زائران خانه خدا در عرفاتند.

یا این که منظور از «شفع» روز «عید قربان» (دهم ذی الحجه).

و منظور از «وتر» روز «عرفه» است (این تفسیر نیز در روایات معصومین آمده است). (۱)

عمده، آن است: اگر «الف و لام» در این دو کلمه برای عموم باشد، همه این معانی در آن جمع می‌گردد؛ چرا که هر کدام از این تفسیرها و غیر اینها بیان مصداقی است از مصداق‌های «شفع» و «وتر»، و ذکر هر یک به خصوص به معنی انحصار در آن مفهوم نیست، بلکه از قبیل تطبیق بر یک مصداق روشن است.

ولی، اگر «الف و لام» در آنها برای عهد باشد، اشاره به زوج و فرد خاصی است، و در اینجا به تناسب سوگندهای گذشته دو معنی از همه مناسب تر است:

نخست این که: منظور روز عید و روز عرفه باشد که با شب‌های دهگانه آغاز ذی الحجه مناسبت کامل دارد، و مهم‌ترین قسمت‌های مناسک حج در آنها انجام می‌شود. و یا این که: نمازها است به تناسب سوگند به فجر که وقت سحرگاهان و وقت راز و نیاز به درگاه پروردگار است، به خصوص این که هر دو تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز وارد است.

\*\*\*

و بالاخره، در آخرین سوگند، می‌فرماید: «و قسم به شب هنگامی که به سوی صبحگاهان و روشنائی روز پیش می‌رود» (وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ). (۲)

۱ - همان مدرک.

۲ - «يَسْرِ» در اصل «یسری» بوده که فعل مضارع از ماده «سری» است، سپس «یاء» آن برای تخفیف و هماهنگی با آیات قبل حذف شده است.



چه تعبیر جالبی که راه رفتن را به خود شب نسبت داده است؟ آن هم راه رفتن در شب (زیرا «یسر» از ماده «سری» (بر وزن شما) به گفته «راغب» در «مفردات» به معنی راه رفتن در شب است).

گوئی، شب، موجود زنده ای است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام برمی دارد، و به سوی صبحی روشن حرکت می کند.

آری، قسم به آن تاریکی یاد شده که رو به سوی روشنائی است، تاریکی متحرک نه ایستا و ثابت، تاریکی آن گاه وحشتناک است که به صورت ثابت در آید، اما اگر در آن حرکتی به سوی نور باشد، پر ارزش است.

بعضی نیز گفته اند: ظلمت شب بر صفحه کره زمین در حال حرکت است، و اصولاً، آنچه از شب مهم و مفید و حیات بخش است، همین شبی است که در حال حرکت می باشد، یعنی دائماً و به طور متناوب جای خود را با روز عوض می کند، که اگر شب در نیمی از کره میخکوب شود، هم آن نیم می میرد، و هم نیم دیگر که در برابر تابش دائم آفتاب قرار گرفته است!

در این که منظور از شب در اینجا چیست؟ آیا همه شب هاست یا شب خاصی؟ باز در میان مفسران گفتگو است، اگر «الف و لام» آن به معنی عموم باشد تمام شب ها را شامل می شود، که خود آیتی است از آیات خدا، و پدیده ای است از پدیده های مهم آفرینش.

و اگر «الف و لام» آن عهد باشد، اشاره به شب معینی است، و به تناسب سوگندهای گذشته منظور «شب عید قربان» است که حاجیان از «عرفات» به «مزدلفه» (مشعر الحرام) و بعد از گذراندن شب در آن وادی مقدس به هنگام طلوع آفتاب به سوی سرزمین «منی» روان می شوند (این تفسیر در روایاتی که از



معصومین نقل شده نیز آمده است.(۱)

کسانی که از نزدیک منظره آن شب را در «عرفات» و «مشعر» دیده اند، می دانند چگونه از هر گوشه و کنار، هزاران، هزار نفر در حال حرکتند، گوئی احساس می کند شب با تمام وجودش در آنجا حرکت می کند، درست است که حُجَّاج در حرکتند، اما این حرکت عمومی به قدری گسترده است که گوئی تمام زمین و زمان در حرکت است، و این تنها وقتی احساس می شود که انسان شب عید در آن سرزمین باشد و معنی «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَّرَ» را با چشم خود ببیند. به هر حال، شب به هر معنی بوده باشد (عام یا خاص)، از آیات عظمت الهی است، و از موضوعات پر اهمیت عالم هستی، شب، حرارت هوا را تعدیل می کند، به همه موجودات آرامش می بخشد، و جو آرامی برای راز و نیاز به درگاه خدا فراهم می سازد، و اما شب عید قربان که آن را «لیله جُمع» می نامند، آن نیز از عجیب ترین شب های سال در آن وادی مقدس «مشعر الحرام» است.

به هر حال، پیوند این قسم های پنجگانه (سوگند به فجر، و شب های دهگانه، و زوج و فرد، و شب به هنگامی که حرکت می کند)، در صورتی که همه را ناظر به ایام ذی الحججه و مراسم بزرگ حج بدانیم، روشن است.

در غیر این صورت، اشاره به مجموعه ای از حوادث مهم عالم تکوین و تشریح شده، که نشانه هائی هستند از عظمت خداوند و پدیده هائی هستند شگفت انگیز در عالم هستی.

\*\*\*

بعد از ذکر این قسم های پر معنی و بیدارگر می افزاید: «آیا در آنچه گفته شد سوگند مهمی برای صاحبان عقل و خرد وجود ندارد؟! (هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۱.



«حِجْر» در اینجا به معنی عقل است و در اصل، به معنی «منع» می باشد، مثلاً گفته می شود: قاضی فلانکس را «حِجْر» (بر وزن زجر) کرد، یعنی او را از تصرف در اموالش ممنوع ساخت. و یا این که به اطلاق «حجره» گفته می شود، چون محلی است محفوظ و ممنوع از این که دیگران وارد آن شوند.

و به دامان نیز «حِجْر» (بر وزن فکر) گفته می شود، به خاطر حفظ و منع دیگران. و از آنجا که «عقل» نیز انسان را از کارهای نادرست منع می کند از آن تعبیر به «حِجْر» شده، همان گونه که خود واژه عقل نیز به معنی «منع» است، لذا به طنابی که بر زانوی شتر می بندند تا مانع حرکت او شود، «عقال» می گویند.

در این که «مقسم به» (چیزی که این سوگندها به خاطر آن یاد شده است) چیست؟ دو احتمال وجود دارد:

نخست این که: جمله «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (پروردگار تو در کمینگاه است) جواب این قسم ها باشد.

دیگر این که: جواب قسم محذوف است، و آیات آینده که سخن از مجازات طغیانگران می گوید گواه بر آن است، و در معنی چنین است: «قسم به آنچه گفته شد، که ما کفار و طغیانگران را عذاب می کنیم» (۱).

و به این ترتیب، قسم و مقسم به روشن می گردد.

\*\*

۱ - در تقدیر چنین است: «لِنُعَذِّبَنَّ الْكُفَّارَ وَالطَّاغِيْنَ».



- ۶ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادِ  
 ۷ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ  
 ۸ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ  
 ۹ وَثُمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ  
 ۱۰ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ  
 ۱۱ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ  
 ۱۲ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ  
 ۱۳ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ  
 ۱۴ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ

ترجمه:

- ۶ - آیا ندیدی پروردگارت با قوم «عاد» چه کرد؟!؟  
 ۷ - با آن شهر «إِرم» با عظمت.  
 ۸ - همان شهری که ماندش در شهرها آفریده نشده بود!  
 ۹ - و قوم «ثمود» که صخره های عظیم را از (کنار) دره می بریدند (و از آن خانه و کاخ می ساختند)!  
 ۱۰ - و فرعونى که قدرتمند و شکنجه گر بود.  
 ۱۱ - همان اقوامى که در شهرها طغیان کردند.  
 ۱۲ - و فساد فراوان در آنها به بار آوردند.  
 ۱۳ - به همین سبب خداوند تازیانه عذاب را بر آنان فرو ریخت!  
 ۱۴ - به یقین پروردگار تو در کمینگاه است.



پروردگارت در کمین ظالمان است

به دنبال آیات گذشته که متضمن سوگندهای پر معنائی درباره مجازات طغیانگران بود، در این آیات، به چند قوم نیرومند از اقوام پیشین که هر کدام برای خود قدرتی عظیم داشتند، اما، بر مرکب غرور، سوار شدند و راه طغیان و کفر را پیش گرفتند، اشاره می کند، و سرنوشت دردناک آنها را روشن می سازد، تا مشرکان «مکه» و اقوام دیگر که شاید از آنها بسیار ضعیف تر بودند حساب خود را برسند، و از خواب غفلت بیدار شوند.

نخست، می فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟! (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ).

منظور از «رؤیت» (دیدن) در اینجا «علم و آگاهی» است، منتها از آنجا که داستان این اقوام به قدری مشهور و معروف بوده که گوئی مردم زمانهای بعد نیز آن را با چشم خود می دیدند، تعبیر به «رؤیت» شده است.

البته، مخاطب در این آیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، ولی هشدار است برای همگان.

«عاد» همان قوم پیامبر بزرگ خدا «هود» است، بعضی از مورخان معتقدند «عاد» بر دو قبیله اطلاق می شود: قبیله ای که در گذشته بسیار دور زندگی داشتند، و قرآن از آنها تعبیر به «عاد الاولی» کرده است. (۱)

آنها احتمالاً قبل از تاریخ زندگی می کرده اند.

قبیله دوم که در دوران تاریخ بشر، و احتمالاً حدود هفت صد سال قبل از میلاد مسیح (علیه السلام) وجود داشتند، و به نام «عاد» مشهورند، در سرزمین «احقاف» یا «یمن» زندگی می کردند.



قامت هائی بلند و اندامی نیرومند داشتند، و به همین دلیل جنگجویانی زبده محسوب می شدند.

به علاوه، از نظر تمدن ظاهری نیز پیشرفته بودند، شهرهائی آباد، زمین های خرم و سرسبز، کاخ های عظیم و باغ های پر طراوت داشتند. بعضی می گویند: «عاد» نام جد این قبیله است، و قبیله را معمولاً به نام جد آن می خواندند.

\*\*\*

آنگاه، می افزاید: «همان شهر ارم پرشکوه و عظیم» (إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ). در این که «إِرْم» نام «شخص» است یا «قبیله»، یا محل و شهری است؟ در میان مفسران گفتگو است:

«زمخشری» در «کشاف» از بعضی نقل می کند: «عاد» فرزند «عوص» و او فرزند «ارم» و او فرزند «سام» فرزند «نوح» است، و از آنجا که نام جد قبیله بر آن قبیله اطلاق می شده، به قبیله «عاد» نیز «ارم» می گفتند.

بعضی نیز معتقدند: «ارم» همان «عاد اولی» است، و «عاد» قبیله دوم است.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند: «ارم» نام شهر و سرزمین آنها است. (۱) ولی، مناسب با آیه بعد این است: «ارم» نام شهر بی نظیر آنها باشد.

«عماد» به معنی ستون و جمع آن «عُمُد» (بر وزن شتر) است.

بنا بر تفسیر اول، اشاره به اندام نیرومند و پیکرهای ستون مانند قوم «عاد» است، و بنا بر تفسیر دوم، اشاره به ساختمان های با عظمت و کاخ های رفیع و ستون های عظیمی است که در این کاخ ها به کار رفته بود، و در هر دو صورت

۱ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۷۴۷، ذیل آیه مورد بحث - همین مضمون را «قرطبی» نیز در تفسیرش آورده، همچنین در تفاسیر دیگر.



اشاره ای است به قدرت و قوت قوم «عاد». (۱)

ولی، تفسیر دوم (یعنی ستون های عظیم کاخ های آنها) مناسب تر است.

\*\*\*

لذا، در آیه بعد می افزاید: «همان شهر و دیاری که مانند آن در بلاد آفریده نشده بود» (الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ).

این تعبیر، نشان می دهد: منظور از «ارم» همان شهر است، نه قبیله و طایفه. و شاید به همین دلیل است که: بعضی از مفسران بزرگ همین تفسیر را پذیرفته اند، و ما نیز آن را ترجیح دادیم. (۲)

بعضی از مفسران، داستان مفصلی از کشف شهر زیبا و پرشکوه «ارم» در بیابان های «جزیره العرب»، و صحاری «عدن»، نقل کرده اند که از ساختمان با عظمت و زینت آلات فوق العاده عجیب و بی نظیر آن سخن می گوید، ولی داستان مزبور به افسانه یا خواب شبیه تر است تا به یک واقعیت!

اما به هر حال، جای تردید نیست که قوم «عاد» و شهرهای آنان، از نیرومندترین قبائل، و پیشرفته ترین بلاد بود، و همان گونه که قرآن اشاره می کند، همانند آن در بلاد پیدا نمی شد. داستان های زیادی نیز از «بهشت شداد» که فرزند «عاد» بوده در افواه، و تواریخ وجود دارد، تا آنجا که «بهشت شداد» و «باغ های ارم» به صورت ضرب المثل درآمده، ولی این داستان ها به «اساطیر» شبیه تر است، اساطیری که ریشه ای از واقعیت دارد، اما پیرامون آن شاخ و برگ های زیادی درست کرده اند.

\*\*\*

۱ - بنا بر تفسیر اول، مؤنث بودن «ذات» به خاطر طایفه و قبیله است که مؤنث لفظی است.

۲ - «إِرم» ما لاینصرف است، و لذا در حالت جرّ، منصوب شده است.



پس از آن، به سراغ دومین گروه طعیانگر از اقوام پیشین می رود، می فرماید: «آیا ندیدی پروردگارت با قوم ثمود چه کرد؟ همان قومی که صخره های عظیم را در وادی می بریدند و از آن خانه ها و کاخ ها می ساختند» (وَتَمُودُ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ). قوم «ثمود» از قدیمی ترین اقوام اند، پیامبرشان صالح (علیه السلام) بود، و در سرزمینی به نام «وادی القری» میان «مدینه» و «شام» زندگی داشتند، تمدنی پیشرفته و زندگانی مرفه، و صاحب ساختمان های عظیم و پیشرفته بودند.

بعضی گفته اند: «ثمود» نام پدر قبیله بود که به آن نامیده شده اند. (۱)

«جأوا» در اصل از «جوبه» (بر وزن توبه)، به معنی زمین پست گرفته شده، سپس به معنی قطع و بریدن هر قطعه زمینی آمده است، و پاسخ کلام را از این رو «جواب» نامیده اند که: گوئی هوا را قطع می کند و از دهان گوینده به گوش شنونده می رسد (یا به این جهت که سؤال را قطع کرده و به آن پایان می دهد).

به هر حال، منظور در اینجا بریدن قطعات کوه ها، و ایجاد خانه های مطمئن است، همان گونه که در آیه ۸۲ سوره «حجر» درباره همین قوم «ثمود» می خوانیم: وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ: «آنها در دل کوه ها خانه های امن می تراشیدند»، نظیر همین معنی در آیه ۱۴۹ سوره «شعراء» نیز آمده، و در آنجا تعبیر به «بُيُوتًا فَارِهِينَ» شده که دلیل بر آن است آنها در این خانه ها به عیش و نوش و هوسرانی می پرداختند.

بعضی گفته اند: قوم «ثمود» نخستین قومی بودند که به بریدن سنگ ها از کوه، و ایجاد خانه های محکم در دل کوه ها اقدام کردند.

---

۱ - «ثمود» از نظر ریشه لغت از ماده «ثمد» (بر وزن نمد)، به معنی آب کمی است که ماده نداشته باشد، و «مثمود» به کسی می گویند که از او زیاد مطالبه اموال کنند، به اندازه ای که اموالش نقصان پذیرد، بعضی نیز این کلمه را عجمی می دانند (مفردات راغب).



«وادی» در اصل «وادی» بوده، و به معنی بستر رودخانه، یا محل عبور سیلاب ها، و گاه به معنی «دره» نیز آمده؛ چرا که سیلاب ها از دره هائی که در کنار کوه ها است می گذرد. و در اینجا مناسب معنی دوم، یعنی دره ها و کوهپایه ها است؛ زیرا با توجه به آیات دیگر قرآن که درباره این قوم سخن می گوید، و در بالا اشاره شد، قوم «ثمود» خانه های خود را در دامنه کوه ها می ساختند، به این ترتیب که سنگ ها را می بریدند و در درون آنها خانه های امنی ایجاد می کردند. (۱)

در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در غزوه «تبوک» در مسیر خود به شمال «عربستان» به وادی «ثمود» رسید، در حالی که سوار بر اسب بود، فرمود: سرعت کنید که شما در سرزمین ملعون و نفرین شده ای هستید. (۲)

بدون شک، قوم «ثمود» نیز در عصر خود تمدنی پیشرفته و شهرهائی آباد داشتند، ولی باز در اینجا به اعداد و ارقامی برخورد می کنیم که مبالغه آمیز یا افسانه به نظر می رسد، مثل این که جمعی از مفسران نوشته اند: آنها یک هزار و هفت صد شهر ساخته بودند که همه آنها از سنگ بود!

\*\*\*

سپس، به سومین قوم پرداخته، می گوید: «و همچنین فرعون صاحب قدرت!» (و فرعون ذی الأوتاد).

اشاره به این که: آیا ندیدی خداوند با قوم «فرعون» قدرتمند و ظالم و بیدادگر چه کرد؟! «اوتاد» جمع «وتد» (بر وزن صمد) به معنی میخ است.

۱ - «باء» در «جائوا الصخر بالواد» ظاهراً معنی ظرفیت دارد.

۲ - «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۵.



در این که: چرا فرعون را «ذی الأوتاد» گفته اند؟ تفسیرهای مختلفی است: نخست این که: او دارای لشکر فراوانی بود که بسیاری از آنها در خیمه ها زندگی می کردند، و چادرهای نظامی را که برای آنها بر پا می شد با میخ ها محکم می کردند. دیگر این که: بیشترین شکنجه «فرعون» نسبت به کسانی که مورد خشم او قرار می گرفتند این بود: آنها را به چهار میخ می کشید، دست ها و پاهای او را با میخ به زمین می بست، یا با میخ به زمین می کوبید، و یا او را بر روی قطعه چوبی می خواباندند و دست و پای او را با میخ به آن می کوبیدند، یا می بستند و به همان حال رها می کردند تا بمیرد!

این تفسیر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، (۱) چنان که در تواریخ آمده، هنگامی که همسرش «آسیه» به «موسی» (علیه السلام) ایمان آورد، او را به همین صورت شکنجه کرد و کشت.

دیگر این که: «ذی الأوتاد» اصولاً کنایه از قدرت و استقرار حکومت است. البته، این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی آیه جمع باشد.

\*\*\*

و در یک جمع بندی به اعمال این اقوام سه گانه اشاره کرده، می افزاید: «همانها که در شهرها طغیان کردند» (الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ).

\*\*\*

«و فساد فراوان در آنها به بار آوردند» (فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ). فساد که شامل هر گونه ظلم و ستم و تجاوز و هوسرانی و عیاشی می شود،

---

۱ - «علل الشرایع» مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۱، حدیث ۶.



در واقع یکی از آثار طغیان آنها بود، و هر قوم طغیانگری سرانجام در فساد همه جانبه فرو می رود.

\*\*\*

سپس، در یک جمله کوتاه و پر معنی به مجازات دردناک همه این اقوام طغیانگر اشاره کرده، می فرماید: «لذا خداوند تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت» (فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ). «سَوْط» به معنی «تازیانه» و در اصل به معنی مخلوط کردن چیزی به چیزی است، سپس به تازیانه که از رشته های مختلف چرم و مانند آن بافته شده اطلاق گردیده است، و بعضی آن را کنایه از عذاب می دانند، غذایی که با گوشت و خون انسان آمیخته می شود، و او را سخت ناراحت می کند.

در کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در مورد امتحان می خوانیم: وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلِيَنَّ بُلْبُلَةً وَ لَتُعْرَبِلَنَّ عَرَبَلَةً وَ لَتُسَاطِنَنَّ سَوْطَ الْقَدَرِ: «سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی، مورد آزمایش قرار می گیرید، و غربال می شوید، و مانند محتویات دیگ به هنگام جوشش مخلوط و زیر و رو خواهید شد».(۱)

تعبیر به «صَبَّ» که در اصل به معنی فرو ریختن آب است، در اینجا اشاره به شدت و استمرار این عذاب است، و ممکن است اشاره به تطهیر صفحه زمین از وجود این طاغیان باشد. به هر حال، از همه معانی «سَوْط»، مناسب تر همان معنی اول یعنی «تازیانه» است، تعبیری که در گفتگوهای روزمره نیز رایج است که می گوئیم: فلان کس تازیانه عذاب را بر پشت دشمن کوبید.

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۶.



این تعبیر کوتاه، اشاره به مجازات های شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد «اما عاد به گفته قرآن مجید، به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند»: (وَ أَمَا عَادٌ فَأَهْلِكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ). (۱)

«و اما قوم ثمود به وسیله عذابی سرکش نابود شدند»: (فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوهَا بِالطَّاغِيَةِ). (۲)

«و اما قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند»: (فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ). (۳)

\*\*\*

و در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان هشدار به همه کسانی که در مسیر آن اقوام طغیانگر گام برمی دارند، می فرماید: «مسلماً پروردگار تو در کمینگاه است» (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ). «مرصاد» از ماده «رصد» به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است، و معادل آن در فارسی «کمینگاه» است، این واژه معمولاً در جایی به کار می رود که افراد ناچارند از گذرگاهی بگذرند، و شخصی در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنها است، و در مجموع، اشاره به این است: گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده کند آنها را مجازات می نماید.

بدیهی است خداوند مکان ندارد، و در گذرگاهی نمی نشیند، این تعبیر کنایه از احاطه قدرت پروردگار به همه جباران، طغیانگران و مجرمان است، لذا، در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده است: معنای این آیه این است: إِنَّ رَبَّكَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ

۱ - حاقه، آیه ۶.

۲ - حاقه، آیه ۵.

۳ - زخرف، آیه ۵۵.



يَجْزِيْ اَهْلَ الْمَعاصِي جَزَائِهِمْ: «پروردگارت توانائی دارد که کیفر گنهکاران را به آنها بدهد». (۱)  
 در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: الْمِرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ، لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ عَبْدٌ: «مرصاد پلی است بر طریقی که از روی جهنم می گذرد، کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آنجا نخواهد گذشت». (۲)

و این، در حقیقت از قبیل بیان یک مصداق روشن است؛ چرا که کمینگاه الهی منحصر به قیامت و پل معروف صراط نیست، خداوند در همین دنیا نیز در کمین ظالم است، و عذاب اقوام سه گانه پیشین مصداق بارز آن است.

تعبیر به: رَبِّكَ «پروردگار تو» اشاره به این است که: سنت الهی در مورد اقوام سرکش و ظالم و ستمگر در امت تو نیز جاری می شود، هم تسلی خاطر می باشد برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان که بدانند این دشمنان لجوج کینه توز، از چنگال قدرت خدا هرگز فرار نخواهند کرد. و هم اعلام خطری است به آنها که هر گونه ظلم و ستمی را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و مؤمنان روا می داشتند، آنها باید بدانند کسانی که از آنان قدرتمندتر و نیرومندتر بودند در مقابل یک تندباد، یک طوفان، و یا یک جرعه و صیحه آسمانی، تاب مقاومت نیاوردند، اینها چگونه فکر می کنند، می توانند با این اعمال خلافشان از عذاب الهی نجات یابند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم فرمود: «روح الامین به من خبر داد در آن هنگام که خداوند یکتا خلایق را از اولین و آخرین در صحنه قیامت متوقف می سازد، جهنم را می آورد، و صراط را که باریک تر از مو و تیزتر از شمشیر است بر آن می نهد.

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۸۷ - «بحار الانوار»، جلد ۸، صفحه ۶۴.



و بر صراط سه پل قرار دارد، روی پل اول امانت و درستکاری، رحمت و محبت است!

و بر پل دوم نماز!

و بر پل سوم عدل پروردگار جهان!

و به مردم دستور داده می شود: از آن بگذرند، آنها که در امانت و رحم کوتاهی کرده اند در پل اول می مانند، و اگر از آن بگذرند، چنان چه در نماز کوتاهی کرده باشند در پل دوم می مانند، و اگر از آن بگذرند، در پایان مسیر در برابر عدل الهی قرار می گیرند، و این است معنی آیه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (۱)

در سخنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «وَلَيْسَ أَهْلَ الظَّالِمِ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ وَ هُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَى مَجَازِ طَرِيقِهِ وَ بِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَسَاغِ رِيقِهِ: «اگر خداوند، ظالم را مهلت دهد، هرگز مجازات او از بین نمی رود، او بر سر راه در کمین ستمگران است، و چنان گلوی آنها را در دست دارد که هر زمان بخواهد آن را چنان می فشارد، که حتی آب دهان از گلویشان فرو نرود» (۲).

\*\*\*

۱ - «روضه کافی» طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۳ (با اقتباس).

۲ - «نهج البلاغه»، خطبه ۹۷.



- ۱۵ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ  
 ۱۶ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ  
 ۱۷ كَلَّا بَلْ لَاتُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ  
 ۱۸ وَ لَاتَخَاضُونَ عَلَيْهِ طَعَامَ الْمَسْكِينِ  
 ۱۹ وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا  
 ۲۰ وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

ترجمه:

- ۱۵ - اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد می گوید: «پروردگرم مرا گرامی داشته است»!  
 ۱۶ - و اما هنگامی که برای امتحان، روزیش را بر او تنگ می گیرد می گوید: «پروردگرم مرا خوار کرده است»!  
 ۱۷ - چنان نیست؛ بلکه شما یتیمان را گرامی نمی دارید.  
 ۱۸ - و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید.  
 ۱۹ - و میراث را (از راه مشروع و نامشروع) جمع کرده می خورید.  
 ۲۰ - و مال و ثروت را بسیار دوست دارید (و به خاطر آن گناهان زیادی مرتکب می شوید).

تفسیر:

نه از نعمتش مغرور باش، و نه از سلب نعمت مأیوس!



در تعقیب آیات گذشته، که به طغیانگران هشدار می داد و آنها را به مجازات الهی تهدید می کرد، در آیات مورد بحث، به مسأله «امتحان» که معیار ثواب و عقاب الهی و مهم ترین مسأله زندگی انسان محسوب می شود، می پردازد.

نخست می فرماید: «اما انسان، هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش اکرام کند و نعمت ببخشد، مغرور می شود، و می گوید: خداوند مرا گرامی داشته است!» (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ).

او نمی داند که آزمایش الهی گاه با نعمت است، و گاه با انواع بلا، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور گردد، و نه بلاها مایه یأس و نومیدی، ولی این انسان کم ظرفیت در هر دو حال هدف آزمایش را فراموش می کند، به هنگام روی آوردن نعمت چنان می پندارد که مقرب درگاه خدا شده، و این نعمت دلیل بر آن قرب است.

قابل توجه این که: در آغاز آیه می گوید: خداوند او را مورد اکرام قرار می دهد، ولی در ذیل آیه از این که انسان خود را مورد اکرام خدا می بیند ملامت می شود، این به خاطر آن است که: اکرام اول به همان معنی انعام است، و اکرام دوم به معنی قرب در درگاه خداست.

\*\*\*

«و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد، مأیوس می شود و می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده!» (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ).

یأس سر تا پای او را فرا می گیرد، و از پروردگارش می رنجد و ناخشنود می شود، غافل از این که اینها همه وسائل آزمایش و امتحان او است، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان، و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب، و در صورت